

از سرگردانی تارینگاری

نوشته: کیدی آلن

چاپ هشتم

سال ۱۹۸۸ میلادی



با اهتمام

فهرست مطالب :

صفحه

۱۷-۱	فصل اول - معنی گناه
۲	۱- گناه چیست ؟
۵	۲- سرچشمه گناه
۷	۳- گناه و گناهان
۹	۴- گناهان بزرگ و کوچک
۱۳	۵- گناه غفلت از کار خوب
۳۷-۱۸	فصل دوم - نتایج گناه
۱۸	مقدمه : «مزد گناه موت است»
۱۸	اول - تفصیر
۲۰	دوم - ناراحتی قلب
۲۰	۱ - حسن تفصیر و ترمیمی
۲۲	۲ - پشیمانی
۲۲	۳ - ترس
۲۶	سوم - انحطاط اخلاقی
۲۸	چهارم - بیگانگی از خدا
۳۰	پنجم - نتایج اجتماعی
۳۱	۱ - بوسیله وراثت
۳۲	۲ - بوسیله محیط
۳۵	ششم - آثار مداوم
۵۵-۳۸	فصل سوم - معنی نجات
۳۹	اول - نجات چه نیست ؟

- ۱- نجات ، عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست ۳۹
- ۲- نجات ، عبارت از اجرای مراسم نیست ۴۱
- ۳- نجات ، رهایی از مجازات نیست ۴۳
- ۴- نجات ، بمعنی رفتن به بهشت نیست ۴۵
- دوم - نجات چه هست ؟ ۴۷

- ۱- حیات جدید و تجربه‌ای روحانی است ۴۹
- ۲- نجات ، يك تجربه اخلاقی است ۵۱
- ۳- نجات ، حیات جاودانی است ۵۲

فصل چهارم - اصول اساسی نجات ۵۶-۷۳

- ۱- توبه با بازگشت از حیات آمیخته به گناه ۵۷
- ۲- ایمان یا تسلیم زندگی به خدا ۶۲
- ۳- کامل شدن نجات در اعمال و صفات ۶۷

فصل پنجم - مکاشفه مسیح به انسان، دعوتی است به توبه ۷۵-۹۱

- ۱- عیسی مسیح ، نجات دهنده از گناه ۷۶
- ۲- مسیح انسان را آنطور که هست به خودش نشان میدهد ۷۹
- ۳- مسیح به انسان کشف میکند که چه آدمی ممکن است بشود ۸۷

فصل ششم - کشفی که مسیح از خدا میکند ، دعوتی است

- برای تسلیم شدن ۹۲-۱۰۸
- ۱- احتیاج به اینکه بدانیم خدا چگونه است ۹۳

۹۶ ۲- تعلیمات مسیح راجع به محبت خدا

۹۹ ۳- کشف محبت خدا در حیات مسیح

۱۰۲ ۴- محرکاتی که ما را به چنین خدائی تسلیم میسازد

فصل هفتم- قدرت بوسیلهٔ مسیح تا مظهرانه زندگی کنیم ۱۰۹-۱۲۵

اول - احتیاج انسان به قدرتی تا آنگونه که خدا

۱۰۹ میل دارد زندگی کند

۱۱۱ دوم - مسیح ، منبع نیرو

۱۱۵ سوم - نیروی مسیح ، چه خواهد کرد ؟

۱۱۶ ۱- این نیرو بر محیط فائق خواهد آمد

۱۱۷ ۲- این نیرو بر وسوسه غلبه خواهد کرد

۱۲۰ ۳- صفات اخلاقی را تغییر خواهد داد

۱۲۲ ۴- برای انجام خدمت ، نیرو خواهد بخشید

۱۲۴ ۵- برمرگ ظفر خواهد یافت

فصل هشتم - دعوت فیض آمیز مسیح ۱۲۶-۱۳۴

۱۲۸ اول - دعوت برای کیست ؟

۱۲۹ دوم - دعوت برای چه ؟

۱۳۰ ۱- «بیائید نزد من»

۱۳۲ ۲- «بوغ مرا بر خود گیرید»

۱۳۳ ۳- «از من تعلیم گیرید»

۱۳۴ ۴- وعده آرامش

فصل اول

معنی گناه

« زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد ، زنا ، قتل ، دزدی ، طمع ، خیانت ، مکر و شهوت پرستی و چشم بد ، کفر و غرور و جهالت . تمامی این چیزهای بد از درون صادر میشود و آدم را ناپاک میگرداند . انجیل مرقس ۷ : ۲۱-۲۳ »

در این عمر کوتاهی که ما داریم ، بین مسائلی که با آنها مواجه میشویم ، هیچ مسئله‌ای نیست که از مسئله گناه مهمتر باشد . علت این اهمیت همانا شیاع عالمگیر آن و مظاهر مختلفه و گوناگون آن و وخامت نتایج مخرب آن و نفوذ استواری است که پیوسته در ما دارد . بحث کردن در پیرامون گناه ، يك بحث ناخوش آیندی است و همه میل داریم که از این بحث در گذریم و آن را نادیده بگیریم . با وجود این از نظر اهمیت حیاتی که دارد باید با آن مقابله کنیم و رویرو شویم . گناه چیست و نتایج آن کدام است ؟ آیا برای انسان امکان پذیر است که از قید اسارت گناه برهد و بر آن غلبه جوید و پیروز شود ؟ اگر چنین باشد این کار چگونه امکان پذیر است و علاج

آن چیست؟ این کتاب برای همین نوشته شده که به این پرسشها پاسخ دهد.

۱- گناه چیست

بهنر است مطلب را با این سؤال شروع کنیم که گناه چیست؟ برای گناه تعییرات و کلمات مختلفی وجود دارد.

خطا، اشتباه، تخلف، تبهکاری و هریک از اینها مفهوم بخصوصی دارد. اگر از يك دسته مردم درخواست کنیم که معنی گناه را توضیح دهند، باید منتظر توضیحات و جوابهای مختلفی باشیم. یکی خواهد گفت گناه یعنی ارتکاب کار بد، دیگری میگوید گناه یعنی سرکشی از احکام وجدان، سومی میگوید یعنی شکستن شرایع الهی و آن دیگری سرکشی بر علیه خدا. تمام اینها توضیحات و تعریفهای خوبی هست. کلمه‌ای که به زبان اصلی یونانی در کتاب عهد جدید به کار رفته معنیش اینست: «نزدن به هدف». این تعبیر، تیراندازی را مینمایاند که میخواهد نشانه‌ای بگیرد ولی تیر او بجای اینکه به نشانه بخورد، به بالا یا پائین یا راست و یا چپ آن اصابت میکند. در زبان فارسی ما برای بیان این حالت، عبارت «خطا رفتن» را به کار میبریم. بنابر این، خطا تعبیر دیگری است برای گناه.

یکی از افسانه‌های تاریخ سوئیس عبارت است از داستان ویلیام تل، یکی از قهرمانانی که در فن تیراندازی سرآمد همه محسوب میشد. در آن زمان در یکی از ایالات آن کشور يك حکمران خارجی حکومت میکرد که مردی بود متعنی و حاکمی ظالم. وی از مردم

آن ایالت خواهان تسلیم و اطاعت محض بود حتی در این قسمت به قدری افراط کرد که کلاهی را بر سر مناره‌ای در وسط شهر التندروف قرار داد و به مردم امر کرد که هنگام عبور در مقابل آن تعظیم کنند ولی ویلیام تل از انجام این امر سر باز زد. حاکم چون از مهارت تیر اندازی او آگاهی داشت، وی را احضار کرد و امر کرد تا تیر و کمان خود و همچنین پسر خود را که کودکی خرد سال بود با خود بیاورد. آنگاه بچه را چند قدم دور از پدر نگاه داشت و سببی بر سر او گذاشت و به پدر امر کرد که سبب را با تیر بزند و اگر تیر به سبب اصابت نکند، حیات تل در خطر مرگ باشد. پدر با زحمت و اندوه فراوان سبب را بر روی سر پسر خود نشانه گرفت و با تیر آن را از وسط به دو نیم کرد. اما اگر تیر به خطا مبرفت، حیات پدر قطع و اعدام میگردید و اگر اندکی پائین‌تر میخورد، پسر کشته میشد ولی با اصابت تیر به هدف، هم پدر و هم پسر هر دو نجات یافتند.

در عالم روحانی هم ما هدفهایی داریم که باید آنها را نشانه کنیم و وظائفی داریم که باید انجام دهیم. مدارج اخلاقی داریم که باید به آنها برسیم و کمال مطلوبهایی داریم که باید آنها را تحصیل کنیم. رفتار ما به منزله همان تیر است که اگر این تیر به هدف اصابت ننماید پس ما مرتکب گناه میشویم. در حقیقت گناه عبارت است از «خطا رفتن نشانه». در این ایام و جنگهای نوین که توپها میتوانند تا مسافت چندین فرسخ گلوله‌های خیلی بزرگ و سنگین و مهیب پرتاب کنند، دقت در نشانه‌گیری دارای اهمیت میباشد. ممکن است

معنی و نتیجه آن قضاوت بین فتح و ظفر یا شکست باشد. وقتی که يك تیر به هدف اصلی اصابت نکند، مفهوم آن چیست؟ نشانه گیری توپ، کج و معوج و نادرست می باشد. به همین نحو، گناه ناراستی و نادرستی در زندگی ما باعث میشود که اعمال ما از خطی که صحیح و درست است منحرف گردد.

هدفهایی که ما در زندگی روحانی نشانه گیری مینمائیم کدام است؟ بعضی جواب خواهند داد: شریعت الهی. دیگران میگویند، تعلیمات مسیح. باز دیگران، پیروی احکام وجدان. هر چه باشد، منشاء و سرچشمه همه خداست. فکری که در باره گناه میکنیم وابسته به آنست که در باره خدا چه نظری داریم. اگر خدا را وجودی منتقم بدانیم پس به این نتیجه میرسیم که انتقامجویی گناه نیست. اگر عقیده ما این باشد که خدا بعضی از مردم را گمراه میسازد پس خدعه و فریب هم گناه نیست. اگر فکر و عقیده ما این باشد که خدا کسانی را که او را دوست دارند محبت مینماید و از کسانی که او را نفرت میدارند، متنفر است پس همین روش سرمشق و نمونه ای برای ما خواهد بود. اگر از طرف دیگر معتقد باشیم که خدا به تمام مردم محبت میورزد حتی کسانی که از او نفرت میکنند و از او سر - میپیچند پس همین روش، مطلوب ما خواهد بود. خلاصه آنکه هدف ما اخلاق و مشخصات الهی است. آنچه بر خلاف آن باشد همان گناه است. گناه عبارت است از نداشتن هم آهنگی با خدا. من نمیدانم عقیده و نظر شما در باره خدا چیست و چگونه است ولی آنچه را که

خود در باره اخلاق و صفات خدا عقیده دارم در فصلهای آینده برای شما شرح خواهم داد . ولی مفهومی که ما از اخلاق خدا درك میکنیم هرچه باشد کمال مطلوب ما و هدف ما همانست . اگر از وصول به آن کمال مطلوب و هدف قصور بوزیم ، گناه کرده ایم . بنا بر این گناه یعنی نداشتن هم آهنگی با خدا ، سرپیچی از او و مخالفت با اراده اوست .

۲- سرچشمه گناه

گناه از کجا میآید ؟ در جواب این سؤال بحثها و گفت و گوهای زیادی به میان آمده است که گناه چگونه داخل این جهان گردید ؟ این پرسشی است که مردم نموده اند : آیا مسئولیت گناه ، متوجه خداست ؟ آیا گناهکار ، شیطان است ؟ آیا آدم مسئولیت دارد که بارگناه را بر دوش بشر فرود آورده است ؟ در پیرامون این مسائل چه بحثهای بی ثمری که به میان آمده و چه گفت و گوهائیکه شده است ! عیسی هیچگاه این مسائل را مورد نظر و مطالعه قرار نداد . وی این مسائل را برای فلاسفه باز گذاشت تا در پیرامون آن اندیشه نمایند . آنچه که وی به ما فرموده عبارت است از سرچشمه آنسی گناه . وی در آیه ای که در صدر این فصل ذکر شده میفرماید که گناه از قلب انسان سرچشمه میگردد زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت . تمامی این چیزهای بد از درون

صادر میشود و آدم را ناپاك میگرداند - انجیل مرقس ۷: ۲۱-۲۳

یهودیان بر عیسی خورده میگرفتند زیرا که شاگردانش قبل از غذا خوردن ، دستهای خود را نمی‌شستند و میگفتند ممکن است پیش از غذا خوردن بدون اینکه خودشان بدانند ، دستشان به چیز ناپاکی خورده است و بنا بر این غذایشان نجس میشود . ولی عیسی این خورده‌گیرها را با یکی از تعلیمات بزرگ خود پاسخ گفت و فرمود :

« هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آنست که آدم را ناپاك میسازد زیرا که از درون انسان صادر میشود - انجیل مرقس ۷: ۱۵-۲۱ »

یکی از بزرگترین اعمال خدا آنست که بنی نوع بشر را با نیروی اراده خلق فرمود ، یعنی نیروئی که میتواند خوبی یا بدی را برگزیند . در هر مورد که این قوه را به کار بریم و بجای خیر و نیکی ، بدی را انتخاب نمائیم از همانجا گناه ناشی میشود - یعقوب

۱۳: ۱ - ۱۵

به عبارت دیگر باید گفت امیال غلط و بد ، منتهی به انتخاب بدی و شرارت میگردد و انتخاب بدی منتج به گناه میشود . انتخاب غلط از آنرو صورت پذیر میشود که عیب و نقص در قلوب ما وجود دارد . عیسی موضوع را با این مثل توضیح میدهد که میفرماید :

« درخت نیکو میوه نیکو می‌آورد و درخت بد میوه بد - انجیل متی ۷: ۱۷ »

به یاد می‌آورم درخت سیبی را که در باغچه خانه ما در زمان

کودکی من روئیده بود . هر سال که میگذشت ثمره این درخت ماسد سال پیش تلخ بود و هیچگاه این درخت ، سیب شیرین یا ترش بار نیاورد بلکه همیشه سیبهای آن درخت تلخ بود تا اینکه بالاخره آنرا از بیخ بریدیم ! چرا این درخت هر سال مرتباً میوه تلخ بار می آورد؟ زیرا در خود درخت ماده تلخی وجود داشت و تلخی از درون آن بیرون می آمد . در مورد گناه هم همینطور است . گناه دشمنی نیست که از خارج ، انسان را در معرض ناخت و تاز قرار دهد بلکه چیزی است که از درون تراوش میکند زیرا خود قلب ، بد و شریر است . هنگامیکه آلان نروژ را در زیر سلطه و اقتدار خود در آورد ، دنیا از سرعت و سهولت این فتح و غلبه دچار اعصاب و شگفتی گردید ولی بعدها علت آن واضح و روشن شد . خیانت و ناراستی در داخل نروژ بود که منتهی به تسخیر سریع آن گردید . بنا بر این آنچه ما را به انتخاب بدی میکشاند و منجر به گناه میگردد ، همانا امیال بد و ناشایست در درون قلبهای ماست .

۳- گناه و گناهان

اینکه باید توجه کرد که فکر گناه منجر به گناهان مخصوصی میگردد ! قبلاً گفته شد که گناه یعنی فقدان هم آهنگی با خدا و مخالفت با اراده خدا؛ گزری و ناراستی مطلوبهای ما در زندگی و غلط بودن تمایلات ما . همین گزری و ناراستی قلب ماست و این تمایلات غلط است که منجر به گناهان بخصوصی میگردد . در آیات مندرجه

در صدر این فصل ، عیسی دوازده قسره از این گناهان را ذکر میکند
از قبیل : « خیالات بد ، زنا ، فسق ، قتل ، دردی ، طمع ، خائت ،
مکر ، شهوت پرستی ، چشم بد ، کفر و غرور - انجیل مرقس
۲۱ : ۷ - ۲۲ »

اول ، قلب ناپاک و گز وجود دارد ! قل از آن از قلب ، افکار
ناپاک خارج میگردد و پس از آن ، این افکار منحصر به اعمال شرارت
آمیز میگردد ! ایست تعالیم عیسی . ما اعمال شرارت آمیز را
می بسم از قبیل : قتل ، زنا ، دردی و به این اندیشه می افتم که چقدر
بد و ناپاک میباشد ولی عیسی به ما تعلیم میدهد که این اعمال شربراه
از افکار بد و خیال بد سرچشمه میگیرد و اعمال و افکار در اصل و
جوهر خود یکی هستند . « شنیده اید که به اولین گفته شده است قتل
مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم باشد ؟ لیکن من به شما میگویم
هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد ، مستوجب حکم باشد - انجیل
متی ۵ : ۲۱ و ۲۲ »

عیسی میفرماید : به تنها قتل ، گاهی بزرگ است بلکه احساس
عصب و نعر که باعث تولید عمل قتل میشود به خودی خود گناه
است. هیچ انسانی اول به وجود نیامده تا اینکه قتل کند و قاتل باشد .
اندا شخص نسبت به یک نفر خشمگین میشود و احساس خشم ، محر
به نعر و انزجار میگردد . شخص این احساسات را در درون خود
میپروراند تا اینکه حس انتقامجویی در دل او تولید میشود ، آنگاه
به وسیله قتل و آدم کشی انتقام میگیرد . نعر و آدم کشی در اصل یکی

هستند ، همانطور که تخم و نبات در دات و جوهر وحدت دارند .
« شنیده‌اید که به اولین گفته شده است رنا ممکن ؟ لیکن من به شما
میگویم هرکس به زبی نظر شهوت ابدارد ، هماندم در دل خود با او
زنا کرده است - انجیل منی ۵ : ۲۷ و ۲۸ »

عسی میفرماید که رنا و شهوت در اصل یکی هستند . هیچ
آدمی در آغاز کار خود برای رانی بودن مهیا شده است بلکه اول
افکار بایسد و هوای معانی بر او هجوم آورده . این افکار و هوسها
در درون دل او پرورده شده و بالاخره منجر به عمل رنا گردیده است.
به همان نحو ، حسادت سرانجام به دزدی و همچنین عرور بلاحره به
خودنمایی منجر میشود . چون افکار و تمایلات و اعمال در اصل و
جوهر یکی هستند ، پس امیال غلط و افکار و تمایلات شرارت آمیز
و سپس عمل گناه نتیجه آنهاست . اینست شجره نامه گناه ! مادام که
قلب شخصی کز و ناراست و شرور باشد ، اعمال او نیز همه کز و
شرارت آمیز است. از اینرو اگر همانگونه که خدا ما را میبید ما خود
را ببیم، نباید فقط ناظر و مراقب اعمال بیرونی و ظاهری خود باشیم
بلکه باید به همان اندازه به اعماق قلوب خود توجه کنیم .

۴- گناهان بزرگ و کوچک

سوالی که غالباً ورد زبان میباشد اینست که کدام يك از گناهان
بدترین آنهاست ؟ من این پرسش را دوست میدارم زیرا در ماوراء
این پرسش غالباً این فکر نهفته است که اگر کسی از گناهان کبیره

احتراز کرد ، نباید در بارهٔ گناهان صغیره دغدغه‌ای به خود راه دهد! وقتی ما به نحوهٔ عمل حکومتها مینگریم ، مشاهده میکنیم که برخی ارگانهان ارقبل قتل درخور مجازات اعدام هستند. بعضی مانند دزدی مستلزم حبس و رسیدن میباشند و برخی از قبیل دروغگوئی هیچ مجازاتی ندارند . از ایرو خیلی طبیعی است که شخصی فکر کند هرگاهی که مستوجب شدیدترین عقوبت از طرف دولت باشد همانا بدترین گناهان است. در نتیجه انسان گناهان را به دو دستهٔ محرا تقسیم نموده است : گناهان کبیره و گناهان صغیره . گناهان کبیره عبارتند از قتل ، دزدی ، زنا و امثال آنها و گناهان صغیره عبارتند از دروغ ، ناراستی ، حسادت ، غرور و امثال آنها . این گونه تقسیم‌بندی برای دولت صحیح و ضروری است زیرا بعضی از گناهان ، زیان بیشتری متوجه دیگران میسازد و مجازات معینه تناسب دارد بامیران زیانی که از گناه ناشی میشود . ولی برای شما و ما خیلی خطرناک است که گناهان را بدین نحو تقسیم‌بندی نمائیم . برای چه این تقسیم‌بندی خطرناک است؟ زیرا در وهلهٔ اول به مجرد اینکه ما گناهان را به دو دستهٔ بزرگ و کوچک تقسیم کردیم ، خودمان را ایطور فریب میدهیم که گناهان صغیره دارای اهمیت زیادی نمی‌باشد و اگر ما مرتکب آنها بشویم ، ریان مختصری متوجه ما میگردد! مرحلهٔ دوم خیلی خطرناک است که بعضی گناهان را صغیر و بعضی را کبیر بدانیم زیرا خود را گمراه کرده و فریب میدهیم به اینکه تمام گناهان مرتکبه ، از زمرهٔ گناهان کوچک هستند! اگر شما از یکنفر می‌خواه و دائم‌الخمر بخواهید که یکی از

گناهان کبیره را برای شما نام برد، شاید به شما جواب دهد: دردی! از يك دزد پیرسید خواهد گفت: زنا! از يك زنا کار پیرسید خواهد گفت: قتل! از يك قاتل پیرسید خواهد گفت: بت پرستی! هر کس گناهی را کبیره مبداند که خودش مرتکب آن نمیگردد ولی اگر از خدا پیرسید که گناه کبیره کدام است و گناه صغیره کدام، وی به شما جواب خواهد فرمود چیزی که بتوان آنرا گناه کوچک به شمار آورد، وجود ندارد. تمام گناهان، بزرگ و همه مهم و همه ویران کننده هست. برای ولبیام تل چه تفاوت داشت اگر تیر او يك سانتیمتر یا يك متر به خطا میرفت و به هدف اصابت نمیکرد؟ در هر حال با کوچکترین خطا زندگانی او به هدر میرفت.

من میخواهم در اینجا یکی از گناهان را که در نظر اکثر مردم جزء گناهان صغیره است یعنی دروغ را مورد بحث و موشکافی قرار دهم. این اشخاص در مقام دفاع از فکر و عقیده خودشان مبی برضیر مهم بودن دروغگوئی چنین استدلال میکند: هر کس دروغ میگوید آدم اگر بخواهد در دنیا پیشرفت کند، مجبور است دروغ بگوید! آیا شیخ سعدی نگفت که دروغ مصلحت آمیز به ار راست فتنه انگیز است! ولی عیسی هیچگاه به ما چنین تعلیمی نداده. اگر يك سوع دروغ جایز باشد پس هیچ بیجا نیست که خدا هم دروغی بگوید. اگر پیش خسود قیاس کنید که خدا دروغی بگوید مثل دروغی که مصلحت اندیشان میگویند، در آنصورت چه خواهد شد؟ معلوم است که اسان دیگر به او اعتقاد نخواهد داشت و اعتماد بشر به او برای

همیشه متزلزل خواهد گردید. از او روگردان شده به طرف کفر و بیدینی خواهند رفت و اساس و بنیان حیات درهم شکسته خواهد شد. خوب، اگر ما چنین تصویری را در باره دروغی که از خدا شبیه بنمائیم، چه خیال میکنیم؟ وقتی چنین دروغی از ما شنیده شود او در باره ما چه فکر میکند و چگونه قضاوت خواهد کرد؟

برای پیدا کردن جواب این سؤال باید به کلام خدا نگاه کنیم. در کتاب مقدس چنین نوشته شده: «لهای دروغگو نزد خداوند مکروه است. امثال سلیمان ۱۲: ۲۲» لفظ مکروه در جاهای دیگر کتاب مقدس در مورد بتها، در مورد قربانی اطعام و در مورد مزد فواحش هم به کار برده میشود. هر اسم و عنوانی که مایل باشید برای دروغ قائل شوید مثل تقیه، حکمت و مصلحت آمیز. دروغ در هر حال دروغ است و خدا از آن نفرت دارد.

در کتاب مکشفات در قسمت آخر کتاب مقدس تصویر زیبایی از آسمان با تمام جلال و شوکت آن کشیده شده و در آنجا سه بار به طور مجزا توضیح داده شده که دروغ گویان اجازه ندارند داخل آنجا شده و از مواهب آن متمتع گردند، بلکه باید به اتفاق اشخاص قائل و بت پرستان در بیرون بمانند - مکشفات ۲۱: ۸ و ۲۸ و ۲۲: ۱۵. در این صورت آیا کسی جرئت دارد که بگوید دروغ گفتن گناه کوچکی است و اهمیت آن ناچیز است؟ من داستان کشتی یزرگی را خوانده‌ام که اتفاقاً به صخره‌ای تصادف کرد و بکلی درهم شکست. نکته عجیب این بود که در آن لحظه هیچ طوفانی در دریا وجود

نداشت و ناخدای کشتی مردی بود آزموده و کارآگاه در امور دریا -
 نوردی . وی به هیچوجه نتوانست بفهمد برای چه کشتی از مسیر خود
 منحرف گردیده تا عاقبت الامر ملفت شد که روز پیش یکی از ملاحان
 هنگامی که میخواست گرد و خاک قطب‌نما را بگیرد ، نوك چاقویش
 گیر کرده و شکسته و تکه شکسته چاقو در جعبه قطب‌نما باقی مانده
 است . گرچه يك تکه بسیار كوچك و ناچیز پولاد بیش نبود ولی همین
 تکه كوچك ناچیز کامی بوده که سوزن قطب‌نما را اندکی از جهت خود
 منحرف سازد و این انحراف ناچیز و جزئی ، منجر به درهم شکستن
 کشتی بزرگی شده است! چیزی که بشود آراگاه كوچك نامید، وجود
 ندارد . اندکی انحراف و کژی در درون قلب ممکن است حیات انسانی
 را تباه سازد .

هـ گناه غفلت از کار خوب

ولی عیسی در تعالیم خود راجع به گناه از این هم پا جلوتر
 میگذارد . وی تعلیم میدهد که نه تنها ارتکاب يك عمل بد گناه است
 بلکه به همان نحو ، عدم اقدام برای انجام يك عمل خیر هم گناه
 شمرده میشود .

نیر برای اینکه به هدف نخورد حتماً لازم نیست از چپ یا
 راست هدف بگذرد . ممکن است اساساً راه را تا به هدف طی نکند
 و کوتاه بیاید . اغلب اشخاص را عقیده بر این است که چون عادت
 بدی ندارند مشروب یا ترياك استعمال نمیکند ، به قمار دست نمیزنند،

کسی را فریب نمیدهد ، کلمات رکبک و ناپسند به کار نمیبرد و همین برای آنها کافی است و نه نظر خود ، مردمان خوبی هستند و خدا از آنها راضی است . نداشتن عادت بد به خودی خود ، خوبست ولی بار این مسئله باقی میماند .

پس اشخاص برای خدمت به خدا با هموعان خود چه عمل مثبتی انجام میدهند ؟ خدا همانطور که انتظارات خوبی و خیر معنی از ما دارد ، منتظر خوبی و خیر مثبت هم از ما هست و تعالیم عهد جدید آنست که تفسیر و تامل در انجام امر بک هر موقع که فرصت آن از دست برود ، خود گناهی است . « هر که نیکوئی کردن بداند و به عمل نیاورد ، او را گناه است - رساله یعقوب ۴ : ۱۷ »

در حربان یکی از جنگها یکمهر سربار معفود لائر و غایب بود . جدی او در صمی که قرار داشت خالی ماند ولی پس از پایان جنگ این شخص پیدا شد و از او توضیح خواستند که کجا بوده است ! وی جواب داد که برای گردش رفته و مشغول جمع آوری گل بوده است ! البته جمع آوری گل ، کاری است خوب و هیچ بدی در آن نیست . با وجود این ، سربار محاکمه نظامی شد .

حرم او چه بود ؟ جرم او چیدن و جمع آوری گل نبود بلکه قصور او ، غیبت از میدان جنگ بود . عدم انجام وظیفه هم مانند عمل ناپاک و بد گناه است .

عیسی راجع به سیئات عدم انجام کار خوب ، تعالیم بسیاری میدهد . وی داستان مسافری را بیان میفرماید که در بین راه مورد هجوم

دزدان واقع شد و مجروح گردید و در کنار جاده به حال مردن افتاد. از آنجا يك كاهن و پس از آن يك لاوی گذشتند. (لاوی کسی است که در معبد موقع عبادت كاهن را كمك میکند.) هر دو نفر حال زار و تضرعات مسافر بیچاره را دیدند ولی همتیقدر نگاهی به او کرده و از آنجا گذشتند تا اینکه یک نفر سامری، یکی از افراد نژاد دیگر از آنجا عبور کرد و او را دیده به سوی او آمد و زخمهای او را بست و بر مرکب خود سوار کرد. او را به مهمانخانه‌ای برد و از او توجه کرد - انجیل لوقا ۱۰ : ۳۰ - ۳۵. وقتی شخص این داستان را میخواند، نمیتواند از این احساس جلوگیری کند که كاهن و لاوی هر دو گناهکار بزرگی بودند. البته آنها مانند دزد، مسافر را غارت نکرده بودند ولی حاصر بودند او را و نگذارند تا در کنار جاده جان بسپارد! آنها حاصر شدند که روح رحمت و شفقت از خود نشان دهد و قصور آنها حاکی از کسری و نادرستی در درون و قلب آنها بود.

همچنین داستان مردی را بیان میفرماید که بار سفر بست و به نوکران خود مبلغی پول داد که در غیاب او به تجارت پردازند. ولی هنگامی که بازگشت به دو نفر اولی انعام و اکرام کرد و سومی را انحراف نمود - انجیل متی ۲۵ : ۱۴ - ۳۰. چرا؟ آیا این مرد پول مولای خود را دزدیده یا با آن قمار کرده بود؟ هیچکدام ولی آن را در زمین محفی داشته بود! این مرد کاری نکرده بود اما در کار نکردن مرکب خطا شده بود.

عیسی در پایان این مثل توضیحی راجع به روز داوری داد که در آن روز مردم به‌محضور شاه شاهان برای داوری حاضر میشوند ولی بعضی از طرف سلطان به شادمانی ایستی میرسند و برخی به عذاب مبتلا میشوند! آیا دسته دوم چه کرده‌اند که باید چنین مکافات ببینند؟ آیا آنها شرابخواره بوده‌اند یا از ناقصین شریعت و یا بت پرست بوده‌اند؟ آنها خودشان هم نمیدانستند که چرا این مجازات در باره آنان اجرا شده است تا اینکه فاضلی به آنها گفت: «چون گرسنه بودم مرا طعام ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، غریب بودم مرا جا ندادید، غریبان بودم مرا نپوشاندید، مریض و محبوس بودم عبادتم نمودید» - انجیل متی ۲۵: ۳۱-۴۶

این دسته فرصتی داشتند که به هموعاا خود خدمت کنند ولی از انجام خدمت قصور ورزیده بودند. یکدفعه هم عیسی پرده را بر میدارد و به ما تصویر روحی را که در عذاب جهنم به سر میبرد، نشان میدهد. این روح برای تسکین درد و رنج خود استغاثه میکند که این مرد که بود؟ یکفرزد؟ یکفرزنا کار؟ یکفر قاتل؟ خیر! فقط مردی ثروتمند بود که با خودخواهی و خودبینی زندگی کرده و جر به خود و راحتی خود به هیچکس و به هیچ چیز نمی‌اندیشیده. او مردی بوده که هر روزه فرصت داشته است تا به گدایان بیچاره‌ای که در آستانهٔ خانه‌اش دراز کشیده بودند کمک کند ولی هیچ کاری برای آنها نکرده است - انجیل لوقا ۱۶: ۱۹ - ۳۱. نباید تصور کنیم که فقط انجام کار بد گناه است بلکه انجام ندادن کار خوب هم گناه

مهلکی است .

من همه گناهان را بزرگ شمرده‌ام ولی عیسی مسیح میفرماید گناهی است که از همه بزرگتر و سرآمد همه گناهان ، گناهی که به در این دنیا امید آمرزشی برای آن هست و نه در دنیای آینده - انجیل متی ۱۲ : ۳۱ و ۳۲ . این گناه وحشت‌انگیز چیست ؟ این گناه عبارتست از امتناع متد از پذیرفتن دعوت خدا . مردی صدای دعوت خدا را میشنود که او را میخواند تا توبه نماید و طریق رستگاری پر از گناه خود را ترک کند و با کمال خضوع و خشوع تسلیم خدا گردد ولی این شخص پیوسته از قبول این دعوت سر باز میزند و قلب او سخت تر و سخت تر میشود تا اینکه بالاخره به جایی میرسد که وی دیگر حتی میل و فرصت ترک حیات گناه‌آلود و بازگشت به سوی خدا را از دست میدهد . بعضی از شما که این کتاب را میخوانید شاید بارها و مکرر در مکرر از طرف خدا دعوت شده‌اید ولی از قبول این دعوت و توجه به آن قصور ورزیده‌اید ! اگر چنین باشد از شما درخواست میکنم دیگر این دعوت را رد نکنید ، مبدا مبتلا به پشیمانی جاودانی شوید بلکه بهتر است در حال فروتنی مانند آن شخص باجگیر که در داستان عیسی ذکر شده است توبه کنید و بگوئید : « خدایا ، بر من گناهکار رحم فرما - انجیل لوقا ، باب ۱۸ آیه ۱۳ »

نتایج گناه

• مزد گناه موت است. ۱۰ رومیان ۶: ۲۳

وقتی مردی به دنبال شغل است و کار تازه‌ای به دست می‌آورد، مرتبه سؤال میکند که چه کاری باید انجام دهد و روزی چند ساعت باید کار کند؟ آیا هر هفته یکروز تعطیل خواهد داشت؟ ولی سؤال اصلی این است که مرد یا حقوق این کار چه مبلغ خواهد بود؟ می‌خواهد بداند که آیا با مزد دریافتی میتواند خانواده خود را اداره نماید و آیا خواهد توانست برای آینده خود پس‌انداز کند یا اینکه با مزد بیشتری کار دیگری به دست آورد؟ هم‌طور هم در موضوع گناه، هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از این نمی‌باشد. مرد گناه چیست؟ آیا این یکموقع معامله است؟ نتایج حاصله از آن چه خواهد بود؟ راجع به نتایج گناه است که من در این فصل می‌خواهم وارد بحث شوم.

اول - تقصیر

نخستین نتیجه گناه تقصیر است. مفهوم این عبارت ایست که اگر من مرتکب گناهی شده‌ام، طبقاً مقصود و مشمول انجام آن. هر

خطائی در کار باشد ، هر بدی که از آن عیان گردد به من مربوط است. این باری است که من باید بر دوش گیرم و نمیتوانم بگویم که من مرتکب این عمل نشده‌ام . خدا هم نمیتواند بگوید که من مرتکب آن نشده‌ام . بار این تقصیر را نمیتوانم به دوش دیگری بگذارم ، این بار از آن من است .

خدا هم نمیتواند دیگری را سست به آن مقصر بداند . خدا ممکن است این گناه را بیمارزد ولی عمو و بحشایش او اصل موضوع را که من مرتکب گناه شده‌ام و من مسئول آمم تغییر نمیدهد . این حقیقت در جای خود باقی است و برای همیشه باقی خواهد بود که من مرتکب کار خلافی شده‌ام. من قل ار ارتکب عمل خلاف ، بیگناه بودم ولی اینک گناهکارم و دیگر نمیتوانم بیگناه باشم . ممکن است من گناهکاری آمرزیده باشم ولی همیشه گناهکارم . بهتر است این مطلب را در مورد پطرس شاگرد عیسی توضیح دهیم که در جریان محاکمه عیسی ، سه بار انکار کرد و گفت ار شاگردان او نیستم . او محض اینکه به عظمت خطای خود پی برد ، بیرون رفت و از گناه خود نا اشکهای تلخ توبه کرد . عیسی هم با طیب خاطر او را عمو فرمود و خدا هم او را آمرزید . پطرس بعد از آن ، عمر خود را وقف تأسیس کلیسای مسیح و انتشار ملکوت خدا نمود و متحمل مشقات شد و به حسن افتاد و شکوه دید و بالاخره شربت شهادت نوشید . ولی تمام خدمات و مشقات او در راه مسیح نمیتواند حقیقت گناه او را محو سازد . پطرس همیشه به عنوان کسی شناخته خواهد شد که

مولای خود را انکار کرد .

دوم - ناراحتی قلب و خاطر

دومین نتیجه گناه ناراحتی قلب انسان است . در جریان یکرشته گشت و گوهای دبی ، بکار از شخصی پرسیدم که آیا دارای آرامش دل است یا خیر ؟ تعجب کردم وقتی این مرد پاسخ داد که دل او کاملاً راحت است .

ولی چند روزی بیشتر نگذشته بود که صبح رود با کمال آشفته‌گی به حایه من آمد و به محض اینکه نشست، از من درخواست کرد که برای او دعا کنم! او پرسیدم چرا انتظار دارد که مخصوصاً من برای او دعا کنم ؟ جواب داد که قلب من ناراحت است و شبها نمیتوانم بخوابم زیرا خیلی آشفته حاطرم . وجدان من مرا عذاب میدهد و شما هیچ نمیتوانید حس کنید که اضطراب و آشفته‌گی یعنی چه! دعا کنید که من آرامش خاطر پیدا کنم . اینست ناراحتی و اضطرابی که از گناه ناشی میشود . علت آن چیست ؟

۱- حس تقصیر و شرمساری

قل از هر چیز حس تقصیر و انفعال بر اسان عارض میشود . نه تنها اسان همانطور که شرح داده‌ام مقصر است بلکه خودش این تقصیر را احساس میساید . ضمیر خویش او را محکوم میسازد و به او میگوید که مرتکب عمل خلاف شده است . وی مشاهده میکند که

خود را آلوده ساخته و آدمی است ناپاك . « از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دردی و . . . - انجیل مرقس ۲۹:۷ » این است تعلیم مسیح . وقتی شخص ، گناهی مرتکب میشود و بطری به صفحه قلب شریر خود می افکند ، ناپاکی آن را احساسی مینماید و به همراهی حس تقصیر و ناپاکی ، يك حس شرمساری هم بر او چیره میشود . مراقب بجهای که مرتکب تقصیری شده است باشید و ببید چطور سر خود را پائین می اندارد و صورت خود را پنهان میکند و از نگاه کردن به شما خودداری مینماید . علت چیست ؟ حس تقصیر و شرمساری بر او عارض گردیده است .

یکبار که يك عده مهمان برای ناهار دعوت کرده بودیم ، خادم من لوازم پذیرائی را از قبیل سماور ، استکان نعلبکی ، چای ، قند ، كيك و شوکولات حاضر کرده بود . چند دقیقه برای انجام کاری خارج شد و چون برگشت مشاهده کرد که كيك از چندجا سوراخ شده است . اول فکر کرد که کار پسر كوچك میباشد ولی او مدعی شد که اطلاعی از موضوع ندارد .

بالآخره دختر كوچك خود را پیدا کردیم ، درحالیکه صورت و دستها و همه لباسش همه به شوکولات آلوده شده و پشت پیانو پنهان گشته بود .

چرا این دختر از ما پنهان شده بود ؟ زیرا میدانست کار غلطی کرده است و خجالت میکشید . آدم و حوا هم همبطور خودشان را در باغ عدن پنهان ساختند زیرا تمیز داده بودند که از اوامر خدا سرپیچی

کرده‌اند - سفر پیدایش ۸:۳ . در کتاب مکاشفات ۶: ۱۵ و ۱۶ جریان روزی برای ما تشریح شده که بزرگان رمی ، پادشاهان و ثروتمندان ، خود را در درون قاری پنهان خواهند ساخت و از صخره‌ها و کوه‌ها نفاضا میکنند که بر ما فرود آید و ما را از نظر خدا پنهان کنید . تمام این توضیحات ، تصویرهایی است که نشان میدهد انسان در نتیجه گناه مبتلا به چه خجالتی میشود .

۴- پشیمانی

با حس تفصیر و شرمساری يك چیر دیگر هم همراه است که آنهم حس پشیمانی میباشد . قبل از اینکه شخص مرتکب گناه گردد ، گناه در نظر او خوب و جالب توجه است . حس لدنی که از آن متصور است وسوسه آور میباشد و مافعی که از آن مطلوب است چنین میماید که ادرش ارتکاب خطا را دارد ولی پس از انجام عمل ، لذت به درد و رنج تبدیل یافته و مذاق شخص تلخ میگردد و هر يك از اعمال گناه دوباره رنده شده و حس ندامت میآورد ! آنگاه شخص فریاد بر میآورد که چرا من این کار را کرده‌ام ؟ ای خدا ، کاشکه من مرتکب این عمل نشده بودم ! ولی دیگر خیلی دیر شده و عمل ارتکاب گناه انجام یافته است . یا اینکه موضوع ممکن است چیزی و کاری باشد که شخص مربوط آن را انجام نداده و وظائمی بوده که در انجام و اجرای آن قصور کرده و یا يك فرصت طلائی از دست داده که ممکن است هیچگاه بازنگردد . چنین شخصی فریاد بر میآورد که مرضی بر من عارض شده که این طبعه

را انجام نداده‌ام؟ آه، چه میشد اگر فرصت دیگری هم به دست می‌آمد؟ این حس پشیمانی شخص را ناراحت میکند، خواب خود را از دست میدهد و اشتیاق او کم میشود. چنین شخصی همه کار میکند که شاید گناه خود را فراموش نماید. به‌همانی میرود، به مشروب، تریاک و عیاشی روی می‌آورد و مسامرت میکند ولی باز فکر مشوش به‌مغز او بار می‌گردد. یونانیان قدیم عقیده داشتند حوض آبی وجود دارد که اگر کسی از آن بشوید، میتواند گنشته خود را کاملاً فراموش نماید ولی ما میدانیم که این فقط افسانه‌ای است که حقیقتی در آن وجود ندارد. اما افسانه‌ای که به حقیقت نزدیک است، افسانه مربوط به قائن است. چنین روایت شده که چون قائن برادر خود هابیل را کشت، دید که دو چشم درشت از آسمان بر او حیره گردیده است. اگر او چشمان خود را میبست و سعی میکرد که بحوابد، بار هم آن دو چشم را میدید که بر او حیره می‌نگرند. از خانه و مسکنی خود مهاجرت کرد تا در جای دیگری سکنی گیرند به امید اینکه شاید از دست این دو چشم رهائی یابد ولی آنها در هر جا او را تعقیب میکردند. منظور از این دو چشم چه بوده؟ آری این بدامت و پشیمانی قلبی او بود که او را نگران میکرد. پشیمانی گاهی شخص را به خودکشی وامیدارد چنانکه در مورد یهودای اسحریوطی که عیسی را به دشمنان تسلیم کرد هم‌طور شد - انجیل متی ۲۷:۳-۵.

جوانی که در خانواده خوبی شو و نما یافته و تربیت شده بود به شهر لندن رفت و در آنجا به وسوسه افتاد و در پست‌تربیتی مدارح

لهو و لعب عوطهور شد. یکروز که باران میبارید، بناچار به يك مجلس دینی رفت تا باران او را حیس نکند. در پایان جلسه، واعظ مؤدبانه او را خوش آمد گفت ولی او با خشونت پاسخ داد. متدرجاً تحت تأثیر کلمات مهرآمیز واعظ نرم شد و شروع به شرح داستان زندگی خود کرد و به واعظ چنین گفت: راجع به جهنم با من صحبت نکنید زیرا من آنجا بوده‌ام! این است کاری که پشیمانی میکند. پشیمانی زندگی را در این دنیا به جهنم مبدل میسازد و مکافات گناه در جهان آینده هر چه باشد، پشیمانی قسمتی از آن مکافات است.

۳- ترس

علاوه بر شرمساری و پشیمانی، عامل دیگر در ناراحت کردن قلب عبارت است از ترس، ترس از کشف شدن حقیقت امر و چون مردم میترسند که مبادا پرده از روی گناهان آنها برداشته شود لذا هزار جور دروغ میگویند، به محاسنات خود دست میبرند و چیزهای حالی از حقیقت در آن وارد میکند. به مردم رشوه میدهد تا چیری را که میدانند، به دیگران نگویند و بار میترسد که مبادا گناهان آنها آشکار شود. ترس دیگر، ترس مجازات است.

چه خوب به یاد میآورم که زمان کودکی وقتی مرتکب عمل خلافی میشدم، چطور از تنبیه پدرم بیم داشتم و آرامش فکر از من سلب میشد تا وقتی که موضوع خاتمه مییافت. همبطور هم مردم از مکافات گناهان خود میترسند، خواه این ترس از دولت باشد خواه از خدا.

مخصوصاً ترس و وحشت آنها از مجازاتی است که در دنیای آینده به انتظار آنها میباشد و این ترس منتهی به ترس از مرگ میشود. ایها میدانند که خدا عادل است و نمبگذارد گناهی بدون مجازات بماند. ایها میدانند که مرگ آنها را به پیشگاه داور عادل میکشد و آنجا برای حیات پر از گناه حدود محاکمه میشود. ممکن است ایها خیلی از مرگ بترسند. يك كافر چنین گفت :

« اگر من میدانستم که مرگ يك خواب حاودانی است ، بسیار حورسند میشدم ولی میتروسم که کتاب مقدس راست باشد . اگر کتاب مقدس راست باشد ، هرگونه امیدی از دست رفته است و من برای همیشه در گمراهی افتاده‌ام . »

یکی از دوستان من که پزشك میباشد ، داستان مرگ یکی از مالکین ثروتمند را که در آخرین روزهای بیماریش به مداوا مشغول بوده به من بار گفت . این مرد ثروتمند در مدت عمر خود مرتکب مظالم زیادی شده و از برکت قدرت و پول، مجازات هیچيك از بدیها را نداده بود ولی میدانست که بزودی در پیشگاه محکمه عدل خدا باید حاضر شود . او در عالم ترس و وحشت به گریه می افتاد و فریاد برمیآورد که خدا انتقام میکشد ، خدا انتقام میکشد ! در حالی که هور این کلمات بر زبان او جاری بود ، رخت به عالم دیگری کشید . آیا بسا این حس تقصیر و شرمساری ، با این حس بدامت ، با این ترس و وحشت دائمی ، عجیب است که گناهکار آرامش قلب ندارد ؟

سوم - انحطاط اخلاقی

از نقطه نظر اخلاقی نتیجه گناه ، انحطاط و تدنی اخلاقی است. وقتی وبا در ناحیه‌ای شیوع پیدا میکند ، ابتدا یکفرمیتلا به این بیماری میشود سپس دیگری و دیگری تا اینکه تمام آن جامعه متلا میگردند. تأثیرات گناه هم در اخلاق و صفات انسانی همین تأثیر را دارد .

گناه با يك ميل نفسانی یا شیطانی آغاز میگردد سپس راه و رسم شیطانی به میان میآید و بعد از آن ، عمل شیطانی انجام مییابد . يك عمل بد ، عمل بد دیگری را در پی خود دارد . انتخابات بد نتیجه‌اش عمل بد است و عمل بد منجر به عادات بد میشود. عادات بد حاصلش اخلاق بد است و اخلاق شخص رفته رفته حراب میشود .

این انحطاط به قدری تدریجی است که خود شخص توجهی به آن ندارد . هر گناه از گناه قلی آسانتر به نظر میآید و چون عادت در وجود رخنه کرد خیلی سخت است که کسی آبرا از خود دور سارد . همانطور که عیسی میفرماید « هر کس که گناه کند ، غلام گناه است - انجیل یوحنا ۸: ۳۴ »

رمای يك حمایت بزرگی انجام شده بود و مأمور آگاهی که کشف قضیه برعهده او بود، فهمید که مجرم کیست. مشکل در آن بود که چگونه این شخص را توقیف نماید زیرا سر و کله زدن با او بسیار خطرناک بود . مأمور آگاهی برای اینکه از تولید سوء ظن جلوگیری کند با جانی طرح دوستی ریخت و رفته رفته رشته رفاقت آنها محکم

شد تا جائیکه با حانی در موقع ارتکاب عملیات ناشایست ، همراه او میرفت و به این نحو اعتماد وی را نسبت به خود جلب کرد .

یکروز به عنوان شوخی دستبند بردست جانی گذاشت تا امتحانی کرده باشد ولی به محض اینکه دستبند را زد ، فوراً آبرو فعل کرد و ویرا گرفتار ساخته توقیف نمود . عادت هم همیطور بر دست شخص دستبند میزند ، خواه این عادت شرارت یا حرص یا خودخواهی یا شهوت یا غرور باشد. روز به روز و قدم به قدم او را تحت اختیار خود در میآورد تا اینکه ویرا کاملاً و محکم در قید خود نگه دارد . چون عادات ، اخلاق شخص را تحت نفوذ خود قرار دهد رهائی از آنها بی دشوار خواهد بود . این عادات میخوانند همیشگی و دائمی باشند . قلب سخت میشود ، ضمیر انسان تیره میگردد ، فساد رخنه میکند ، قدرت و توانائی شخص در تشخیص بین حق و باطل از او سلب میگردد تا اینکه بالاخره هیچ تمایلی برای کار خوب و حق در او باقی نماند . این عبارتست از مرگ اخلاقی .

مردی که شست پایش مجروح و عفونی شده بود ، برای عمل و معالجه نزد پزشکی رفت. پزشك به او گفت بگانه راه علاج ، بریدن انگشت میباشد . چون این شخص مایل نبود شست خود را از دست بدهد بدینجهت خودش شروع به معالجه پرداخت ولی نتیجه مداوای او این بود که زخم پیوسته بدتر و بدتر میشد. بار دیگر با پزشك مشاوری کرد و پزشك به او گفت که دیگر تمام پایش خراب و عفونی شده و باید بریده شود ولی او حاضر نبود که پای خود را از دست بدهد .

به این جهت با کمال یأس از آنجا رفت اما دید رحم پیوسته بدتر میشود . از این رو بازگشت و به پزشك گفت حاضر است پایش بریده شود ولی در این موقع مرض به ساق پایش سرایت کرده بود و پزشك به او گفت مجبور است ساق پای او را ببرد . ولی باز بیمار حاضر نبود ساق پای خود را از دست بدهد و به اینجهت عمل نکرد و به خانه بازگشت و چون روز به روز بدتر میشد بالاخره تصمیم گرفت که دل از ساق پا بکند و بار دیگر نزد پزشك رفت . این مرتبه به او اعلام داشت که خیلی دیر شده است و دیگر نمیتواند برای او کاری بکند و طولی نکشد که این مرد تلف شد ! همینطور وقتی انسان با گناه آلوده شود ، گناه اخلاق و صفات او را بکلی خراب میکند و مرض روز به روز برونسعت خود می افزاید تا بالاخره حیات شخص بکلی فاسد شود . « مرد گناه موت است . » آری ، موت اخلاقی .

چهارم - بیگانگی از خدا

از نقطه نظر روحی نتیجه گناه دوری و بیگانگی از خداست . تنها يك چیز است که میتواند انسان را از خدا جدا سازد ، آنهم همان گناه است . خدا بدون تغییر و تبدیل همیشه با گناه معارضه میکند و نمیتواند برگناه صحنه بگذارد . خدای تعالی همیشه از گناه نفرت داشته و با آن مخالفت مینماید .

از این رو وقتی کسی گناه میکند ، ناچار خود را از خدا جدا میسازد همانطور که اشعیا بی میگوید « مان ، دست خداوند کوتاه

نیست تا نرھاند و گوش او سنگین نی تا نشنود . لیکن خطابای شما در میان شما و خدای شما حائل شده است و گناھان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود - اشعیاء ۵۹: ۱ و ۲ »

دو نفر که خیلی بایکدیگر دوست صمیمی هستند در يك کار شرکت میکنند . یکروز این دونفر بر سر حسابی با هم اختلاف پیدا میکنند و هر يك به دیگری نسبت دزدی میدهد . کلمات زننده و خشن رد و بدل میشود و قلب هر يك بر او نفرت و انزجار میگردد. هرروز که میگذرد تیرگی بین آنها افزوده میگردد و تنها حرفی که این دونفر به هم میگویند همان حرفهای تلخ و رنج آور است . هر يك از آنها نزد رفقای مشترك خود از دیگری بدگوئی میکند ، زنهای ایشان از حرف ردن با هم ابا میکنند و اجازه نمیدهند که بچه هایشان باهم بازی کنند. بالاخره شرکت بهم میخورد! به این دو شريك و نه خانواده آنها دیگر با هم معاشرت نخواهند داشت !

همانطور که دونفر دوست ممکن است سر اختلاف حساب بدین طریق از هم جدا شوند به همان نحو هم ممکن است غرور و خودخواهی و حب دنیوی ، شخصی را از خدا جدا سازد تا آنجا که دیگر طالب دوستی با خدا نباشد .

در روزگار دیرین در بین یهودیان ایستور رسم بود که اگر کسی مبتلا به مرض جدام میشد ، باید اضطراباً خانه و خانواده خود را ترك گوید و برود خارج شهر در محلی دور از مردم زندگی کند و از تمام کسانی که در پیش او عزیز بودند ، پیوند بگسلد زیرا مرض او

میری است . همینطور هم مرض گناه ، انسان را از خدای قدوس جدا میسازد .

هر گناه مثل قلمی است که انسان بر میدارد تا او را دورتر ببرد و هر قدر که انسان از خدا دور شود به همان درجه بازگشت برای او مشکلتر است و از میل و رغبت او به بازگشت به سوی خدا میکاهد . بالاخره تری از این است که روزی فرا رسد که انسان عالماً و عامداً پشت به خدا کند . ایست مرگ روحانی و پیرا «مزد گناه موت است .» جهنم هر چه باشد، روح و جیره آن جدائی از خداست .

پنجم - نتایج اجتماعی

ظاهراً تمام نتایجی که از ارتکاب گناه بر ضرر داریم، کفایت میکند ولی نتیجه گناه به این حد محدود نمیشود. اگر اثرات گناه فقط در وضع شخص گناهکار محدود میشد خوب بود ولی بدبختانه دامنه گناه توسعه می یابد و در زندگانی دیگران نیز تأثیر میبخشد و آنها را به همین نحو رنج میدهد .

در زمان قدیم این موضوع را با این مثل توضیح میدادند که شخصی در کشتی مسافرت میکرد و او را دیدند که در زیر تخت خواب خود مشغول سوراخ کردن کشتی است. چون یکی از کارگران در مقام اعتراض برآمد، وی چنین جواب داد: این موضوع به شما چه مربوط است! من زیر تخت خود را سوراخ میکنم! صحیح است که سوراخ در زیر تخت خود او بود ولی آب اگر از این منفذ خارج میشد ، تمام کشتی

به خطر می افتاد .

من ممکن نیست که مرتکب خطائی شوم و زیان این خطا به دیگران نرسد . مایح گناه همتا قدر که خصوصی و شخصی است ، اجتماعی هم هست .

۱- به وسیله وراثت

یکی از عمده انگیز تریبی نتایج گناه را به خویشی میتوان مشاهده کرد که آثار آن از پدر به پسر یا از مادر به دختر به ارث میرسد . همانطور که چهره و قیافه طفل به پدر و مادر خود شباهت پیدا میکند ، به همان طریق هم میتوان علائم و مشابهات اخلاقی را بین والدین و اطفال آنها دریابیم . آنچه در والدین عادت بوده در حیات اطفال به شکل يك تمایل ظاهر میگردد . وی در حالی شروع به زندگی میکند که نواقصی دارد و اگر بسا این تمایل نجس گردد و بر آن غلبه نکند ، او هم همان اخلاق را پیدا خواهد کرد که والدینش واجد آن بوده اند .

ماهگیری بود بیکره موسوم به ژوک و پنج دختر داشت که همه آنها زنان باقابلی بودند . از این خانواده هزار و دویست نفر پیدا شده اند که دویست نفر آنها با این خانواده از حارج ازدواج کرده اند . از این هزار و دویست نفر ، یکصد و سی نفرشان جانیکنران محکوم ، هشت نفر از آنها درد شقی ، هفت نفر آدمکش و سیصد و ده نفر کلاهبردگر حرفه ای بودند ! چهارصد و چهل نفر آنها از بیماریهای

که در اثر بد کاری گرفته بودند ، رنج میبردند ! نصف زنهای این خانواده بدکاره بودند ! فقط بیست نفر از مردها به دبال حرفه و کار رفتند و ده نفر از این بیست نفر هم حرفه خود را در زندان آموخته بودند . چه اثر عجیبی از والدین به اطفال رسیده بود ! ایست معنی و مفهوم آیه ای که در دومین حکم از احکام دهگانه موسی مندرج گردیده است : « من که یهوه خدای تو میباشم ، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن میدارند ، میگیرم - سفر خروج ۲۰ : ۵ » « مزدگناه موت است . »

۲- بوسیله محیط

گناه تنها بوسیله اصل وراثت، آثار فاسدکننده و مخرب خود را از شخصی به شخص دیگری انتقال نمیدهد بلکه بوسیله محیط نیز همین نفوذ و تأثیر را مینماید . این آثار از شخص شروع شده و دامنه آن تا به اجتماع نیز کشیده میشود و بوسیله اجتماع به افراد دیگر منتقل میشود . همانطور که پشه مالاریا اگر کسی را که مبتلا به این مرض باشد بگردد ، حامل میکرب این مرض میشود ، به همان نحو هم عامل گناه مفاسد گناه را به حیات کسانی که با او حشر و بشر دارند نفوذ میدهد .

بعضی از گناهان فقط نتیجه محیط و زندگی هستند . اگر کسی فحش و ناسزا از دهان کسان دیگر نشنیده باشد ، چطور ممکن است

زبان خود را به فحش و ناسزا بیالاید؟ چه کسی ممکن است دست به قمار آلوده کند اگر رفقای قماربار نداشته باشد که با ایشان بازی کند؟ چه کسی ممکن است مست شود اگر کسی به او مشروب نفروشد؟ یکی از غم‌انگیزترین تأثیرات محیط اجتماعی آنست که کودکان خردسال با کمال سهولت عادات بد اطرافیان خود را فرا میگیرند! اطفال چه زود یاد میگیرند که دیگران را تقلید کند! آنها به بزرگتران خود مینگرند و به آنچه آنها میگویند گوش میدهد و آنچه را میشوند تکرار میکنند و به آنچه که می‌بینند عمل میکند. خیلی زود دروغ گفتن را یاد میگیرند و فحش دادن و عصائی شدن را زود فرا میگیرند!

در یکی از مسافرت‌هایی که به آمریکا می‌کردم، شخصی داسانی برای من نقل کرد که آن را از ناحیای کشتی محل وقوع حادثه شنیده بود. در این کشتی يك مادر و دو کودک مسافرت می‌کردند که یکی از کودکان پسرى بود ده‌ساله و یکی دختر چهارساله. وقتی که دختر بچه گریه میکرد، مادر با تهدید و ترس او را آرام میکرد و به او میگفت: اگر ساکت نشوی، ترا از دریچه به دریا می‌اندازم! دختر بچه هم از ترس ساکت میشد و گریه نمی‌کرد! بکروز مادر از سر میز باهاش به اطاق دیگری رفت و پسر بچه را تنها دید. از او پرسید: خواهرت کجاست؟ پسر بچه گفت: او شروع به گریه کرد، به او گفتم گریه نکند و آرام بگیرد و الا او را از دریچه به دریا می‌اندازم! اما او ساکت نشد و من هم او را به دریا انداختم! این پسر بچه کاری را کرد

که از مادرش آموخته بود!

به همین طریق افراد جوان تحت تأثیر رفقا و دوستان خود قرار میگیرند. شخص جوانی به مهمانی میرود و در آنجا رفاقتش به او تعارف میکنند که يك گيلاس مشروب سوشد و او در اثر اصرار و سماجت آنها، تسلیم میشود.

این شخص از این نقطه شروع کرده و جلو رفته و هر بار بیش از پیش مشروب خورده است! يك شب که تحت تأثیر الكل قرار گرفته در صدد برمیآید که اتومبیل خود را براند، ولی نمیتواند درست وقت و بطارت کند و در نتیجه با اتومبیل دیگری تصادم میساید که چندین نفر زخمی و یکی دو تن تلف میشوند! این اشناه از کیست؟ تفصیر، تنها منوجه این جوان نیست که مست شده بلکه اشخاصی که مشروب را در کارخانه تهیه کرده اند! آنها که مشروب را فروخته اند! رفعتی که برای دفعه اول او را وادار به پوشیدن نموده اند، همه در این تفصیر شرکت دارند و اجتماعی که این جریابها را اجازه میدهد، معصوم و قابل عفو نیست! بدین طریق ما در گناهان دیگران شرکت میکنیم و دیگران در گناهان ما شرکت میکنند. در دنیا حیوانی زندگی میکند به نام اکتوبوس و دارای هشت پا میباشد که از هر سوی او دراز شده است. هر موقع حیوان دیگری به سمت او نزدیک شود، وی باروها را دراز میکند و حیوان مربور را به سوی خود میکشاند و آنرا در هم شکسته میکشد و از آن تعدیه میکند. گناه هم در اجتماع همین حالت را دارد و دامنه آن از هر سو کشیده میشود و مردم

را از هر سو به هلاکت و نابودی میکشاند . «مرد گناه در حقیقت موت است !»

ششم - آثار مداوم

هنوز يك نتیجه دیگر از گناه باقی میماند که سزاوار است آنرا در اینجا شرح و بسط دهیم و آنهم عبارت از آناری است که از گناه باقی مانده و ادامه مییابد . آثار گناه نه تنها از هر سو در اطراف گسترده میشود و تمام محیط زندگی را مسموم میسازد بلکه این آثار باقی میماند و ادامه پیدا میکند . ممکن است گناهکار از گناه خود توبه کند و آنرا در طاق نسبیان گذارد ولی با کمال تأسف مشاهده مینماید که نتایج گناه او ادامه مییابد . خدا و انسان ممکن است هر دو گناه را بخشند ولی نتیجه آن مقطوع نمیکردد . این آثار مانند سالك یا آبله میماند که ممکن است مرض مداوا گردد ولی صورت شخص در تمام عمر بد نما میشود و آثارش از بدن نمیروند . شخص ممکن است عادت تریاک کشیدن را ترك کند ولی ترك تریاک ، صحبت از دست رفته را به او باز نمیگرداند و پول به هدر رفته را باز نمیآورد و قوه اراده ضعیف شده را بیرومند نمیگرداند ! ممکن است من راجع به کسی اکاذیبی متشکر کنم که حیثیت و شرافت او را لکه دار سازد ولی توبه و انابه من ، آبروی او دست رفته او را باز نمیگرداند . من ممکن است کسی را فریب دهم و بعد از آن توبه کنم و از او طلب بخشش نمایم ولی این توبه و آمرزش ، اعتماد متزلزل شده او را نسبت به من

جلب نمیکند! یکفر می فروش یا يك زن بدکار ممکن است از زندگی پست و بد نام خود دست کشد و ممکن است مشمول رحمت و بخشش الهی شود ولی ابن توبه و انابه ، جوابهایی را که در اثر بدکاری آنها گمراه شده اند ، باز نمیگرداند ! ممکن است ایمان خود را مگر شوم و عده ای را به بی اعتقادی بکشام و بعد توبه نمایم ولی توبه من و اشکهای ندامتی که ریخته ام ، آنها را به سوی ایمان باز نخواهد آورد. یکی از وحشتناکترین مسائل گناه ، ادامه گناه است که نتایج حاصله بوسیله دیگران ادامه یافته و باقی میماند ولو اینکه شخص گناهکار با کمال خلوص نیت از گناه خود توبه کرده باشد .

گناه چه چیز وحشت انگیزی است ! چقدر زهر آگین است ! چقدر مخرب و ویران کننده است ! نتایج آن چقدر کشنده است ! گناه ، تفصیر و آلودگی و شرم و ندامت به بار میآورد . گناه ، تمام آرامش قلب را از شخص سلب میکند . گناه ، مانند يك مرض عرونی و کثیف در حیات انسان توسعه مییابد . گناه ، اخلاق و حصائص را فاسد میکند و شخص را علام میسازد و به بردگی میکشاند . گناه ، انسان را از خدا دور میسازد و مارضایتی خدا را برای شخص فراهم میکند . گناه ، در حیات دیگران نفوذ میکند و آنها را مسموم ساخته حیات آنها را هم فاسد میسازد . اگر کسی از گناه استعبار کند و آمرزیده هم بشود ، باز آثار آن محو نمیشود و باقی میماند . در حقیقت مزد گناه ، موت است ! اگر موضوع به همین جا حتم میشد ، نصیب ما چقدر وحشت انگیز میبود ! « زیرا همه گناه کرده اند و از

جلال خدا قاصر میباشند - رومیان ۲۳:۳ «

شکر و سپاس خدا را برای بقیه این آیه که به ما امید نجات
میدهد تا از چیری که این اداره نابود کننده و کشنده است رهائی
بایم . بگذارید تمام آیه را اینجا نقل کنم : « زیرا مزدگناه موت است !
اما نعمت خدا ، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح میباشد -
رومیان ۶ : ۲۳ «

معنی نجات

« اگر کسی از سر نو مولود بشود ، ملکوت خدا را میتواند دید - امجیل یوحنا ۳-۳ »

از آغاز مقال تا اینجا بحث ما راجع به گناه بود . مشاهده کرده ایم که گناه عبارت است از فقدان هم آهنگی با خدا ، مخالفت با اراده او و کژی در زندگی . دید: ایم که گناه از تمایلات قلبی بابجا سرچشمه میگردد و منجر به اعمال زشت میشود . متوجه شده ایم که گناه منجر به نتایج وحشت انگیزی در زندگی شخص گناهکار و همچنین زندگی اشخاص دیگر در پیرامون او میشود . اکنون به شادی و سرور به مطلب دیگری که شیرین تر است میپردازیم و آن موضوع نجات است .

چون به ماهیت و نتایج وحشت انگیز گناه پی بردیم ، بلافاصله این سؤال پیش میآید که آیا راه نجات و رهائی از گناه وجود دارد یا نه ؟ اگر وجود دارد پس نجات چیست و آنرا چگونه میتوان به دست آورد ؟ بحمدالله راه نجات و رهائی از گناه وجود دارد . در این فصل میخواهم

به این پرسش پاسخ دهم که نجات چیست !

اول - نجات چه نیست

راجع به موضوع نجات بقدری اشتباهات و سوء تعبیرات هست که من میخواهم بدو بعضی از این تصورات غلط را مورد بحث قرار دهم تا راه را برای فهم صحیح نجات بار کنم و نشان دهم که نجات در واقع چیست !

۱- نجات عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست

بعضی را عقیده بر آنست که اگر دارای معتقادات صحیح باشد همین برای آنها نجات است . آنها باید به خدا ایمان داشته باشند . اعتقاد داشته باشند که خدا یکی است ، مقتدر و حکیم و عادل و بخشنده است . باید اعتقاد داشته باشند که خدا پیمبرانی برگزیده و به جهان فرستاده تا بشر را تعلیم دهد و اراده خدا را بشناساند و باید این فرستادگان را به عنوان رسولان خدا قبول کند . باید معتقد باشند که بعضی از کردارها در نزد خدا خوب و خوش آید است و بعضی بد و مستوجب عقوبت خداست ! باید به دنیای آینده اعتقاد داشته باشند که در آن عادلان با شادمانی و خوشی خواهد ریست و ظالمان به عقوبتی که سزاوار باشد خواهد رسید .

من تصدیق میکنم که باید به همه این چهرها و بسیاری از چیزهای دیگر ایمان داشته باشیم . اعتقادات ما اهمیت خاصی دارد . اعتقادات

علط ممکن است منحصر به رندگانی علط شود ولی اعتقاد صحیح ،
نجات نیست .

من اشخاص زیادی را می‌شناسم که اصول صحیح را به کار می‌نهند ،
کمال مطلوبهای عالی دارند ولی اعتقادات خود و کمال مطلوبهای
عالی خود را تا حدود رندگانی خود بسط می‌دهند ، بسیاری از آشیایان
من عقیده دارند که دروغ گفتن کار رشتی است ولی در هر موردی که از
دروغ بتواند فایده‌ای ببرند ، اعتقاد ، آنها را از آلودن رین به دروغ
باز نمی‌دارد !

دیگران عقیده دارند که حده و هریب کاربندی است ولی باز هریب
می‌دهند ! باز هم کسانی هستند که از زشتی ارتشاء صحبت می‌کند ، با
وجود این خودشان رشوه می‌دهند و رشوه می‌گیرند ! او گوسن که یکی
از اساقفه مشهور مسیحی در قرن پنجم میلادی بود حکایت می‌کند که
چگونه همیشه دعا میکرد : « آه ، خدا یا مرا طهر سر ، » ولی باز
در اعماق قلش می‌گفت : « ولی نه حالا ! » کمال مطلوب او طهارت
بود ولی کمال مطلوب وی در آن ایام در رندگسی او بسط و نمود
پیدا نمی‌کرد ! با این ترتیب مشاهده میشود که افراد ربیدی اعتقادات
صحیح و کمال مطلوبهای عالی دارند ولی این اعتقادات و کمال مطلوبها
مؤثر و نافذ نیست .

از این رو واضح میشود که داشتن اعتقادات صحیح به خودی
خود شخص را از گناه نجات نمیدهد .

۲- نجات عبارت از اجرای مراسم نیست

بعضی‌ها را عقیده بر آنست که نجات عبارت از اجرای برخی از مراسم و شعائر دینی است از قبیل نماز خواندن، حضور در مجامع دینی، روزه گرفتن، خیرات و مبرات، زیارت اماکی مقدسه و انجام اعمال ریاضت. اگر شعائر دینی بایک روح سالم و قلب پاک انجام شود، ارزش بسیاری دارد ولی اجرای آنها به خودی خود شامل نجات نیست. بسیاری هستند که با دقت شایانی در اجرای این نوع مراسم شرکت میجویند ولی با وجود این ترتیب زندگانی آنها رو به بهبودی نمی‌رود. یکمراهزن مشهور، هر شب مرتباً همدستان خود را به اطراف میفرستاد تا به قافله‌ها و مسافریں حمله برده و آنها را یغما نمایند ولی خود او صبح زود از خواب برخاسته نماز میخواند و بمحض اینکه نمازش تمام میشد، همدستان خود را احضار کرده میگفت: خوب، بچه‌ها، دیشب چه به دست آوردید؟ آنگاه دزدان اموال عارت شده را با او تقسیم میکردند!

از اینجا واضح میشود که نماز به خودی خود نمیتواند شخص را از گناه نجات دهد. سادوساندرستک همان درویش هندی مسیحی که شهرتی به سزا دارد، حکایت میکند که روزی در سواحل رود گانگ عده‌ای را دید که دور یکمراهزن زده‌اند و این مرد دست خود را بالای سر خود افراشته بود. سادو از دور چنین تصور کرد که او مردم را برکت میدهد ولی چون نزدیک شد، دید که باروی این مرد

خشکیده و بی حرکت مانده است به طوریکه قادر نیست آنرا حرکت دهد ! سادو از این شخص پرسید چه پیش آمده که بارویش اینطور شده است ؟ مرد جواب داد : من با این دست خیلی دردی ها کرده ام و اشخاص را زده ام ولی دوری رسید که تصمیم گرفتم آنرا برم یا کاری کنم که بیفایده باشد پس مطابق تعلیم معلم خود آنرا بلند کرده آنقدر به يك حالت ملالی سرم نگاه داشتم تا اینکه خشك شده و حالا به این موضوع افتخار میکنم . سادو جواب داد : من حوصله و شهامت شما را تحسین میکنم ولی به حال شما خیلی متأسفم زیرا شما یکی از عطاهای خدا را فاسد کرده اید ! شما میبایستی با این دست دیگران را کمک کنید . معلم من مسیح فرمود « اگر دست راست تو را بلفر بد قطعش کن . » ولی آنچه او در نظر داشت این بود که شخص فکری را که تحت تأثیر آنها دست به کارهای ناشایست می آید از خود دور سازد ! مرد چون این بشد بر سادو برانگشت و اگر دستش کار میکند او را آزار میدهد . از این رو معلوم میشود که اعمال ریاضت نمیتواند شخص را از گناه و عصب و عصبانیت برهاند . همه ما ، بسیاری را را میشناسیم که ولع زیادی به انجام مراسم دینی دارند ولی با وجود این ، علام چندی بنوع گناه هستند !

یکی از عللی که امروزه عدۀ کثیری از مردم از دین اعراض کرده اند اینست که میپسند مردان و زنان زیادی با نهایت امانت تمام این مراسم را بجای آورند ولی رندگانی آنها هیچ نوع شادمانی و مزینتی ندارد . اینها همه از خود میپرسند که دین چه فایده ای دارد ؟

اجرای مراسم دینی هر قدر به خودی خود خوب باشد ، شامل نجات نیست .

۴- نجات ، رهایی از مجازات گناه نیست

جمعی گناه را فقط و فقط از لحاظ مکافاتی که دربر دارد مطمح نظر قرار میدهند. اینها میدانند هر گناهی مستلزم مجازاتی است و فکر آنها اینست که چطور از زیر بار این مجازات ، شانه خالی کنند .

حقیقت این موضوع که مرتکب گناه شده و اخلاق و صفات خود را فاسد کرده اند و از خدا دور افتاده و دیگران را وادار به ارتکاب گناه کرده اند ، تأثیر و تألمی در دل آنها ایجاد نمیکند بلکه تنها چیزی که باعث نگرانی آنها میشود ، محازاتی بوده که میبایست به دنبال گناه بیایند . اینها چطور میتوانند از زیر مجازات شانه خالی کنند ؟ اگر هم بقدر بتوانند از دست این مجازات رهایی یابند ، به نظر خودشان دیگر نجات یافته اند .

این اشخاص مرا به یسار وضع بعضی از شاگردانم می اندازد ، موقعی که در مدرسه درس میدادم . اینها بد اخلاقی و بد رفتاری میکردند و وقتی برای تنبیه حاضر میشدند ، تقاضا میکردند که همان یکدفعه از مجازات آنها صرف نظر شود. اصل موضوع یعنی بد رفتاری و نقص مقررات ، هیچ آنها را ناراحت نمیکرد ! تنها چیزی که آنها را به خود مربوط میدانستند این بود که میبایست تنبیه شوند ! روز دیگر باز هم اگر مطمئن بودند که خطای آنها آشکار نمیشود ، بار دیگر باز

ابائی نداشتند که مقررات را نقض کند! بعضی اوقات از پدران خود درخواست میکردند که بایند و واسطه آنها بشوند و پدر نقاصا میکرد که از تنبیه پسرش صرف نظر شود. مثلاً من پسری را به یاد میآورم که دائماً وقت خود را تلف میکرد و در تمام سال کار خود را انجام نمیداد. در پایان سال مرانش خوب نبود و تنها راه کار، آن بود که در کلاس بماند و سال دیگر دروس سال پیش را تجدید کند. وی نزد من آمد و نقاصا کرد تا موافقت کنم که به کلاس بالانر برود ولی من ایا کردم. روز دیگر پدرش آمد و نقاصا کرد که اجازه دهم پسرش به کلاس بالانر برود و میگفت برای بچه خیلی مایه خجالت است که در کلاس بماند. او میگفت که شاگرد دلسرد خواهد شد و دیگر خوب کار نخواهد کرد ولی اگر موافقت شود که به کلاس بالانر برود، خواهد کوشید که گذشته را جبران کند. اما من میدانستم که چنین موافقتی به فقط موافق اصول اخلاقی و قانونی مدرسه نیست بلکه برای خود شاگرد نیز خوب نیست. تسلی و تن آسائی را نمیشود با ارتقاء و بالا بردن، جبران کرد. از اینرو از دادن اجازه به او خودداری کردم.

چه بسا اشخاصی که همین حال را دارند و گمان میکنند نجات مفهومی نیست که از دست مجازاتی که در حور گناه آنهاست فرار بکند. اینها میخواهند در تمام مدت عمر هر کار که دلشان میخواهد بکنند و امیدوار باشند به طریقی از دست مجازاتی که شایسته آنهاست بفرارند!

اینست طرز فکر آنها راجع به نجات. شاید آنها هم مانند پسری

که ذکر کردم، امیدوارند کسی قیام خواهد کرد تا در پیشگاه خدا از آنها شفاعت کند. ولی خیلی ظالمانه خواهد بود که خدا چنین شفاعتی را بپذیرد همانطور که من اگر تقاضای آن پدر را میپذیرفتم، ظالمانه عمل کرده بودم. فرصاً اگر خدا چنین شفاعتی را بپذیرد باز این بحثش، نجات نیست زیرا نجات کفایتی است عمیقتر و بسیار پر معنی تر از رهائی از مجازات.

۱- نجات به معنی رفتن به بهشت نیست

آنچه بسیاری از اشخاص دنبال آن میباشند اینست که در این دنیا هرکاری که دلشان میخواهد بکنند! دروغ بگویند، فریب دهند و دنبال هر جور لهو و لعب بروند و پس از آن به طریقی مثلاً با توبه کردن در آخرین نفس یا با شفاعت به طوری که ذکر کردم خود را به بهشت برسانند! آنها چنین وضعیتی را برای خود خیلی مناسب میدانند و فکرشان راجع به نجات اینست که خود را در بهشت وارد کنند. ولی از بهشت کسانی لذت ببرند که آماده زندگی در بهشت شده باشند.

یکم دروغگو یا یکم درد چه لذتی از بهشت تواند برد، فرصاً که اجاره ورود به بهشت را تحصیل کند؟ برای یکم آدم ریاکار و بنا بیکم بیرحم چه بدبختی و ناراحتی از این برگزیده خواهد بود که در پیشگاه خدای فنوس و مسع محبت حضور پیدا کند؟ فرض کنیم در شهری عده ای از علماء و دانشمندان زندگی میکند که همراه یکم

دور هم جمع میشوند تا مسائل فلسفی یا علمی را مورد بحث و مذاکره قرار دهند. در این شهر یکفر آدم بیسواد و عامی وجود دارد که ناگهان مبالغه‌گفتی ثروت به ارث میرسد و دولتند میشود به تصور اینکه اگر بتواند در مجمع این علماء شرکت کند بر شأن و مقام او خواهد افزود! او از عالمی تفصا میکند که وی را با خود به یکی از جلسات برد. او در آنجا از چیزهایی که خوانده میشود و مطالبی که مورد بحث قرار میگیرد هیچ چیز نمیبهد. چون نظر او را در باره موضوعی که مطرح است میبرد، مجبور است با شرم و حجالت اعتراف کند که موضوع مافوق فهم و ادراک اوست! او چقدر خوشوقت میشود که جلسه هرچه رودتر به پایان رسد تا از حضور گروه دانشمندان بگریزد! باید یقین بدابیم که بعد از آن دیگر او آرزو نخواهد کرد که در جلسات مرور حضور پیدا کند. یکفر آدم ربا-کار به حمار و ستمکش هم همین حالت را دارد. موقعی که در بهشت حضور پیدا میکند (اگر جیبش آدمی به بهشت راه یابد) چون آنرا را بیگانه می‌بیند، مترصد است تا هرچه رودتر از این محیط فرار کند.

در داستانها آورده‌اند که درباری در گل و لای با چنگ بر گل میزد و دمال کرم و حشرات به هرسو میگردید. در این هنگام قوئی ربا و سفید در آن حوالی فرود آمد. در نا نگاهی به قو کرده گفت: شما از کجا آمده‌اید؟ قو جواب داد: من الساعة از بهشت پرندگان آمده‌ام. در بار پرسید: بهشت پرندگان چیست؟ قو جواب داد که بهشت پرندگان محل قشنگ و دلکشی است که سراسر آنرا درختان سبز و

حرم و گلهای قشنگ پوشانیده و بهرهای آب در آبرون است . درنا بار برسید : آبا در این بهشت هم مثل اینجا گل و لای وجود دارد ؟
 فو جواب داد : البته که نیست . درنا گفت : پس شما بهشت خودتان را برای خود نگه دارید زیرا من چنین بهشتی را نمیخواهم .

آدمی هم که دارای فکری پاک و قلبی مملو از حس نفرت و انتقام است بیش از درنا خواستار بهشتی نیست که اینجا همه پاکی و محبت است بلکه چنین آدمی ترجیح میدهد در همانجائی که هست بماند و با آنهایی که مثل خود او هستند در غرقاب شهوات پست و ناهنجار مستغرق باشد . بدون شك کسانی که از گناه نجات یافته اند به بهشت راه میابند ولی راه یافتن به بهشت ، نجات نیست .

دوم - نجات چه هست !

من بطور مبسوط در این نکته بحث کرده ام که نجات چه هست ولی اکنون ببینیم که نجات چه هست . در آیه ای که در مقدمه این فصل ذکر شده دیدیم که عیسی فرموده است : « اگر کسی از سر نو مولود شود ، ملکوت خدا را نمیتواند دید - انجیل یوحنا ۳: ۳ » داخل شدن در ملکوت خدا با تسلیم شدن و سر بهادن به شرایع الهی در نظر عیسی عبارت از نجات بوده و وی اینرا تولد تازه مینامد و ایجاب هیچ طریق بهتری برای تشریح ماهیت نجات ندارم . نجات عبارت است از به دست آوردن و واجد شدن حیات تازه . هنگامیکه طفل قدم به دنیا میگذارد ، شروع به زندگانی تازه میکند یعنی باچشمان تازه ، گوشهای

تاره ، باروان تاره و ساق پاهای تاره . خلاصه ، هر يك از اعصای او تاره است و تحریرات تاره‌ای در جلو دارد . او باید حوراك خوردن ، خوابیدن ، بازی کردن ، راه رفتن و حرف زدن را بیاموزد . به همین نحو نجات عبارت است از تحصیل حیات تازه ، نه حیات حسمانی بلکه حیات روحانی و اخلاقی . حیات کهنه پشت سر گذاشته میشود ، تغییر و تحول عظیمی حادث میگردد و حیاتی پیدا میشود که در آن همه چیز تازه است . تمایلات تازه ، اشتیاقهای تازه ، افکار و هیجانات تازه ، کمال مطلوب تازه ، اعمال تازه ، صفات تازه و اخلاق و فضائل تازه . بهتر است که نمونه‌ای در اینجا برای توضیح مطلب و موضوع این تغییر و دگرگونی را ذکر کنیم .

چند سال پیش در ماه آوریل از دمشق به سوی بیروت رهسپار بودیم . هنگامیکه به قله جبال لسان رسیدیم ، برف به شدت مبارید و در راهی که میرفتیم فقط ناچند متری جلوی خود را میتوانستیم ببینیم . هوا مثل چله رستان بود . يك کیلومتر یا کمی بیشتر نرفته بودیم که به سرابری جاده کوهستانی رسیدیم ولی طوفان ، ساکت و برقی سود . کمی جلوتر ، آفتاب میدرخشید و هوا روشن و گرم بود . کمی پائین تر رفته ، دیدیم که گلها شکوفه کرده و میوه درختان در شکوفه‌ها نمایان است . پای کوه مزارع سبز و خرم دیده میشد زیرا هوا گرم بود . آری در فاصله کوتاهی رستان قله . مدل به بهار گردیده بود .

داستان دیگر ، سرگذشت یکمهر اسکاتلندی است که باینا به

دیا آمد و چون به سی رشد رسید در اثر يك عمل معجزه آس، بدنی خود را بار یافت. دیا برای او دبای دیگری شده بود زیرا او بالا به پائین و از پائین به بالا قدم میرد و میگفت «آه»، دیا ابتدا قشنگ است؟ چه کسی فکر میکرد دیا به این ربائی باشد! «چه تعبیر عظیمی در زندگی یکنفر! از تاریکی به سوی نور، از سیاهی به ریشی، از بیکاری به کار و از اسارت به آزادی! تعبیر و تحول از حیات کهنه به حیات تازه هم که عین نجات است همبطور میباشد و گاهی این به تدریج صورت میگیرد. برول از قلۀ کوه لبنان به قدری تدریجی است که شخص نمیتواند بگوید تعبیر در زندگی او کی پدید آمده. با وجود این تا کمال خوبی تعبیر سرمای رستنان را به آرامش و ربائی و گرمی بهار را حس میکند. گاهی این تعبیر در زندگی او طرفه العین به وجود میآید مثل بار شدن چشم آن مرد نابینا. تاریکی با جهان سرعتی جای خود را به نور میدهد که شخص برای همیشه به آن روز معین نگریسته و آنرا روز تولد روحانی خود می شمارد. حصول حیات تازه و این تعبیر، خواه تدریجی و خواه فوری باشد، همین عبارت است از نجات.

اینك می خواهم قدری بیشتر در پیرامون حیات تازه توضیحانی
دهم :

۱- حیات جدید و تجربه ای روحانی است

این تعبیر، تعبیر خارجی نیست بلکه تعبیر داخلی است. این

تحول، تعبیر در وضع لباس یا ماهیت عدا با حوراء یا عادات نیست. این تعبیر، تعبیر شعل و کار بست گرچه ممکن است مستلزم چنین تعبیری باشد ولی در صورتی است که شعل و کار قدیم برای دیگران ریان آور بوده باشد. این تعبیر عبارتست از تحول در قلب و تحول در حیات باطنی و مفهوم آن برقراری روابط تازه است با خدا. بجای اینکه حیات شخص در نتیجه گناه از خدا دور شود، روز به روز به خدا نزدیکتر میگردد. بجای اینکه شخص در صدد باشد که خدا را کنار گذرد، میل میکند که حضور او را احساس نماید. بجای اینکه شخص نمار بخواهد تا یکی از احکام را اجرا کرده باشد تا بدینوسیله رضایت خدا را جلب نماید، دربار خودخدا را میجوید زیرا مایل است که با خدا رابطه نزدیک داشته باشد. این شخص سعی میسازد تا مطابق میل خدا عمل کند و آنچه را دوست دارد او نیز دوست بدارد و از آنچه خدا برار است دوری جوید زیرا به خدا اعتماد و اطمینان دارد. ایمان دارد که اراده خدا بهترین نقشه است برای زندگی. در درون قسب، محبت تازه ای نسبت به خدا پدید میآید که شخص را به جانی میکشاند تا او را خدمت کند و ملکوت وی را بالا برد. چون دوره این حیات به سر آید، تماثلی در شخص پیدا میشود که به آسمان رود، نه اینکه در بهشت به تمام تمايلات مشرق خود برسد بلکه به این نیت که به خدا نزدیکتر شود و در آنجا بهر از آنچه در زمین ممکن باشد ویرا خدمت کند.

۲- نجات، يك تجربه اخلاقی است

نه تنها در درون انسان قلب تاره‌ای پدید می‌آید بلکه در حیات خارجی او، زندگی نوینی آغار می‌گردد. نه تنها شخص در مورد خدا نظر تاره‌ای پیدا میکند بلکه نظر او در بارهٔ هموعان خود هم عوض میشود. بحای اینکه شخص در همهٔ عمر در وجود خود مهمك شده باشد و سرگرم لذتهای خود و مفاع خود و ترقی خود باشد، افکار و تمایلات او توسعه یافته تا حدود رندگانی دیگران نیز میرسد. میل پیدا میکند که آنها را خدمت نماید و به آنها كمك کند. مایل است کسی را که در رنج و آلم هستند از دست عم برهاند. میل دارد در بردن بازهای گرن شرکت جوید و مایل است کسانی که خدا را می‌شناسند به خدا رهبری کند. من از بعضی که مدعی یافتن حیات تاره هستند گاهی می‌پرسم این تحول چه تغییری در نحوهٔ رندگی آنها پدید آورده است؟ وقتی به من می‌گویند قبلاً هیچ مایل بوده‌اند به هموع خود كمك کند ولی اینك تمایل زیادی در این قسمت پیدا کرده‌اند، میدانم دعوی آنها بی‌اساس نیست. همچنین در رندگانی نوین نظریهٔ نوینی در مورد گناه پدیدار میگردد. بحای اینکه شخص به آن تمایل داشته باشد نیست به آن احساس تنفر میکند و بحای اینکه تسلیم گناه شود، با آن می‌جنگد. آدمی که قبلاً علام گناه بوده اینك بر گناه طفر یافته است. من در بالا توضیح داده‌ام که نجات عبارت نیست از رهایی از مكافات گناه بلکه گاهی مفهومی عمیقتر از آن دارد. نجات عبارت است از رهایی

از خود گناه، شخص از نمود قدرت گناه آزاد می‌گردد، گناه را فراموش می‌کند، عادات دیرینه متروک می‌گردد و عادات نوین جای آنها را می‌گیرد. متدرجاً آثار و علائم و صفات و حصائل نوین در شخص آشکار می‌گردد تا اینکه تمام حیات و زندگی در معرض تحول و دگرگونی قرار می‌گیرد، نجات، چنین است.

۳- نجات، حیات جاودانی است

حیات جدید غالباً در انجیل تحت عنوان « حیات جاودانی » ذکر می‌شود. از این عبارت بعضی چنین می‌فهمند که حیات تازه عبارتست از حیات بعد از مرگ و تعلق به دنیای آینده دارد ولی این تعبیر منطقی بر اشیاء بررگی است! وای بر حال ما اگر پیدا کردن نجات برای ما به وقتی محول شود که از این جهان رحلت بر بندیم یا محول به روز رستخیز شود. بیاورند چیری هستیم که همین امروز آنرا در اختیار خود داشته باشیم به چیری که فردا در دسترس ما قرار می‌گیرد. ما نقد می‌خواهیم به نسیه و بحمدالله می‌توانیم آن را نقد به دست آوریم. نجات چیری است که هر لحظه خواهان آن باشیم، می‌توانیم آنرا به دست آوریم. « ایلک الان روز نجات است - دوم قرنیان ۴:۶ »

ما در يك لحظه با در يك ثابته می‌توانیم وارد راه نجات شویم، آنگاه تغییراتی که توصیح داده‌ام متدرجاً صورت می‌گیرد. این تعبیر و تحول در تمام مدت عمر ادامه پیدا می‌کند. شخص پیوسته به خدا نزدیکتر می‌شود و حصائل و صفات او هم روز به روز به درجه کمال

نردیگتر میشود ولی در حقه کمال تا حیات آینده اسبابی به حصول نمیبیوندد. در دبائی برتر و والاتر است که آنچه در این دیا آغار گردیده کامل میشود و تحول به حد کمال میرسد. چون حیات تازه از رور شروع به حیدای حاودانی بستگی دارد و دامه آن تا ابدیت کشیده میشود، از ابرو در حقیقت حیات حاودانی است.

اینک میخوام داستانی از وقایع حقیقی زندگی ذکر کرده و به آن وسیله تشریح کنم که نجات چیست. هفتاد سال پیش، در یکی از خانههای پست شهر لندن پری قدم به عرصه وجود گذاشت که دوران کودکی او به ولگردی در کوچه و رفاقت با اطفال بدی که تنها همبازی او بودند گذشت! خیلی رود دردی را یاد گرفت و در سن نه سالگی برای بختی بار به رندان اعزام شد! وقتی که از رندان بیرون آمد به کار دردی خود ادامه داد! داخل معاره ای میشد و صبر میکرد تا صاحب معاره با مشتری گرم صحت و معامله شود، سپس به طرف صندوق جسته هر دو دست خود را پر از پول میکرد و پیش از اینکه صاحب معاره بتواند اقدامی کند فرار میکرد. درس چهارده سالگی نقشه حالی کردن يك دكان جواهر فروشی را به اتفاق چندتن از رفقای خود کشید! در دل شب وقتی آنها بیرون معاره ایستاده کشیک میدادند، وی داخل مغاره شد و وقتی که از آنجا بیرون آمد، گریبانش به دست پسان افتاد و محکوم به پانزده ماه حبس شد! پس از مرخصی از رندان، مرتباً دست به دردی میرد! گاهی گرفتار میشد و چند صبحی به رندان می افتاد و گاهی کار خود را بدون اینکه گرفتار شود، انجام

میداد . بدین طریق سالها پس از دیگری گذشت تا اینکه بالاخره در اعداد حایتگران مشهور در آمد !

بیکار پس از رهائی از زندان ، قبل از اینکه فرصت ارتکاب جنایتی به دست آورد گرفتار سرینجه پلیس گردید و بار دیگر به زندان افتاد . هنگامیکه در زندان به سر میرسد ، تصمیم گرفت انتقام کشد . به مجرد آزاد شدن بگانه هکرش آن بود تا پاسبایی که او را دستگیر کرده بکشد ! شامگاه در کوچه تنگ و تاریکی محمی گردید و وقتی پاسبان از آنجا گذر کرد با يك ميله آهنی بر معز او کوبید و او را سخت مجروح کرد . در اثر این جنایت ، محکوم به حبس مجدد و طولانی شد . از سی و چهار سال زندگانی وی ، بیسی از آن در زندان گذشته بود . چون از زندان آزاد شد با یکی از دوستان دیرین مصادف گردید و دوشش وی را به خانه خود برد . در او اشتیاق شدیدی به تشکیل چنین خانه و عائله‌ای پیدا شد ولی چند روری نگذشت که بار دیگر به زندان افتاد ! چون رمان آزادی او فرا رسید بار دوشش ویرا ملاقات کرد و او را تشویق نمود که مستقیماً به يك جلسه روحانی رود تا شاید در آنجا با کمک خدا بتواند از حبایت پرگناه خود دوری کند ولی وی امتناع ورزید ! اما يك یا دو شب بعد به‌چار به جلسه رفت و در آنجا قلب خود را به خدا تسلیم کرد . از آنروز به بعد آدم دیگری شد ! زندگانی جنایت بار خود را ترك کرد و در يك کارخانه لاسوئی شعلی به دست آورد . باحانمی نیکوکار اردواح کرد و دارای عائله خوشبختی گردید . در ساعات بیکاری به هست و جوی

رفقای مجرم خود بود و همیشه سعی میکرد تا آنها را به سوی خدا هدایت کند .

چپ است تولد ناره که یک نفر محرم حرفه ای مدل به يك كارگر شرافتمند گردید ! مردی که ننگ آدمکشی در قلب داشت ، مدل به آدمی مهربان شد که مایل بود دوستان خود را کمک کند ! آدمی که از خدا ترس نداشت و به فکر خدا نبود ، مدل به شخصی شد که خدا را خدمت میکرد و سعی داشت دیگران را هم به سوی خدا هدایت کند . این است نجات .

« اگر کسی از سر نو مولود بشود ، ملکوت خدا را نمیتواند دید . » عیسی این حقیقت و هدف را به یکی از بزرگان یهود فرمود . گرچه این آدم به طاهر ، رندگانی آبرومند داشت ولی کسی بود که باید زندگی معیوبش تغییر یابد . لازم نیست که شخص حتماً آدم کش یا درد باشد یا نیارمند به تغییر درون و قلب خود . هر کس بخواهد داخل ملکوت خدا شود و دارای حیات جاودانی باشد ، باید از سر نو مولود گردد . اولین تولد ما یعنی تولد جسمانی ما در اختیار ما بود ولی این تولد ثانوی ، این تولد روحانی تماماً در اختیار و انتخاب ما میباشد . میتوان آسرا برای خود انتخاب یا رد کنیم ولی موقع انتخاب اکنون میباشد . « امك ، الان رور نجات است . »

فصل چهارم

اصول اساسی نجات

« برحاسته نزد پدر خود میروم و بندو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم . مرا چون یکی از مردوران خود بگیر - انجیل لوقا ۱۵: ۱۸ و ۱۹ »

در فصل اخیر ، معنی و مفهوم نجات را مورد بحث قرار داده و مشاهده کردیم که معنی نجات ، پیدا کردن حیات جدید است . حیات با محرکات تاره ، اشتباههای تاره و کمال مطلوبهای تاره . حیاتی که مسی بر طهر و فتح در مقابل گناه باشد و حیاتی که در آن ، خدا و اراده او را جویا شویم . نکته‌ای که بعد از آن به نظر میرسد اینست که نجات را چگونه میتوان به دست آورد . من چگونه میتوانم حیات جدید را کسب کنم ؟ جوابی از رحمة فرمانروایان ثروتمند ، ارمسیع پرسید : « ای استاد نیکو ، چه عمل بیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ؟ انجیل متی ۱۹ : ۱۶ »

یکی از زنداسانان از پولس رسول پرسید : « ای آقایان ، مرا

چه باید کرد تا نجات یابم؟ اعمال رسولان ۱۶: ۳۰ « این پرسشی است که غالب اوقات شده است و در این فصل سعی خواهم کرد تا پاسخ آنرا توضیح دهم. برای حصول نجات کامل، سه مرحله وجود دارد که هر يك را مورد بحث قرار خواهم داد.

۱- توبه یا بازگشت از حیات آمیخته به گناه

اولین مرحله در راه تحصیل نجات، بازگشت از حیات آمیخته به گناه است و پشت کردن بدان؛ خلاصه عبارت است از توبه. توبه عبارتی است که عالباً ما آنرا میشنویم ولی در مفهوم و معنی آن اغلب دچار سوء تفاهم میشویم. چندین سال پیش در آموزشگاهی آموزگار بودم که گاهی با ردن خط کش بر کف دست دانش آموزان، آنها را تنبیه میکردم. عالباً وقتی نخستین ضربه بر کف دست آنها فرود میآمد، فریاد میزدند: توبه کردم، توبه کردم! آنها به هیچوجه توبه نکرده بودند زیرا در اولین وهله که فرصتی به دست میآمد، اگر میدیدند ممکن است آن کار را تکرار کرد و گیر نمیکنند، بارهم مرتکب همان خطا میشدند! آنچه در نظر آنها اهمیت داشت فقط ترس از مجازات بود و بس. همانطور که در فصل پیش متذکر گردیدم، بسیاری خیال میکنند که نجات عبارت است از رهایی از مجازات گناهان. احتمال دارد همین اشخاص تصور کنند که توبه عبارت است از ترس از مجازات. يك بیمار سخت که به نظرش میرسد هنگام رحلت فرا رسیده است به خدا میگوید که از گناهان خود توبه کرده ولی نمیبرد

و شفا مییابد و بار دیگر مرتکب همان گناه میشود. این آدم بهیچوجه توبه نکرده است ، فقط از مجازاتی که فکر کرده خدا در مورد او اجرا خواهد کرد ، میترسیده است . ترس از مجازات با توبه خیلی فرق دارد. دیگران حس تقصیر را با توبه اشتباه میکند . اغلب متوجه شده‌اند که گناهان چه ناراحتیها و ترسها و شرمساریها و رنجها برای آنها به بار آورده است . اینها به خود میگویند : آه چقدر خوب بود اگر مرتکب این گناه نمیشدم ولی این هم توبه نیست. این فقط احساس تقصیر است . یهودای اسخربوطی برای خاطر می پاره نقره ، مسیح را به رؤسای یهود تسلیم کرد ولی وقتی دید عیسی به مصلوب شدن محکوم گردیده ، متوجه شد که مرتکب چه جنایت عظیمی شده است ! به این جهت نقره را به رؤسای یهود مسترد داشت و آن را در صحن معبد افکنده بیرون رفت و خود را دار کشید و نحه نمود (منی ۲۷: ۵۳) این حس تقصیر بود ، يك حس جانگداز و رنج آور که خلاصی از آن را فقط در صورتی میسر میدید که خود را در پناه مرگ جای دهد ، ولی این توبه نبود. توبه چیزی است خیلی عمیق‌تر از احساس تقصیر . توبه عارت از درك رشتی و ركبك بودن گناه است . عرت پیدا کردن از گناه ، پشت کردن به آن و تصمیم به دوری جستن از آن برای همیشه . شاید نگارنده بتواند مفهوم اصلی و واقعی توبه را با ذکر داستانی که آیات صدر این فصل از آن گرفته شده است توضیح دهد . (لوقا ۱۵ : ۱۱-۲۴) پلری دو پسر داشت . پسر جوان‌تر روری از پدر خود درخواست کرد تا سهم او را از میراثی که بالاخره

به وی خواهد رسید جدا کرده به او تحویل دهد . پدرش مطابق این تقاضا عمل کرد . چون پسر پولها را تحویل گرفت ، فوراً از آنجا رخت بر بسته به شهر دور دست رفت تا در آنجا بدون اطلاع پدرش به میل خود رفتار کند . در عربت رندگانی خود را به مهمانی و لهو و لعب و عیش و عشرت به سر برد تا اینکه تمام پولش به مصرف رسید و بکلی بیچیز شد! سپس اثاثیه و لباس خود را به معرض فروش گذاشت تا آنچه داشت از دست رفت و محتاج شد . سپس در صدد برآمد کاری برای خود پیدا کند ولی در همان ایام، قحطی سخت بود و کار به ندرت پیدا میشد . چون در آنجا مردی بیگانه بود، هیچکس به او توجهی نکرد. بالاخره به حوکچراپی مشغول شد ولی مزد دریافتی آنقدر نبود که گرسنگی او را رفع کند . کارش به جایی رسید که شروع به خوردن غذای خوگها کرد . این مثال عیسی فقط تصویری است از گناه انسانی ربرا در آغاز کار لذت بخش و خوش آیند به نظر میرسد ولی سر انجام ، قوه و نیروی شخص را تلف میکند و او را دچار انحطاط میسازد و برای او بدبختی و فلاکت به بار میآورد ! همانطور که جوان مزبور روزها در مزارع نشسته و از خوگها توجه میکرد ، گرسنه به سر میبرد ، لباس صحیحی بر تن نداشت و تنها بدبخت بود ؛ مندرجاً متوجه اشتباه و ناسپاسی خود و کار رشتی که کرده بود گردید . این اندیشه ویرا متوجه خود کرده بود که پدرش با چه نظر به او خواهد نگرست و اخلاق و رفتار او را چگونه تلقی خواهد کرد و او را چقدر احق و حق ناشناس خواهد دانست. این داستان به ماتعلیم

میدهد که شخص پس از تحمل درد و رنج ، متوجه حقیقت میشود .
 این است بحسب قدم در راه توبه : توجه شخص به گناهان
 خود ، زشتی و پلیدی گناه ، بیخردی و ابلهی در ارتکاب آن و شر و
 مفاسد آن . دیدن گناه به همان چشمی که خدا آنرا میبندد و نمرت از
 آن همانطور که خدا از آن نمرت دارد . الله میدانید که اگر ماری
 به سوی شما خزید ، چه احساسی در شما تولید میشود و چقدر از
 منظره این حیوان نمرت دارید ؟ از زشتی و کثافتش ، از شکل و هیکل
 پیچ در پیچ آن ، از چشمان درخشان آن و از ریان دو شاخه‌ای که
 پیوسته در دهانش حرکت میکند ، متنفرید . شما تحت تأثیر يك محرک
 عریزی از او فرار میکنید یا سنگی بر میدارید تا حیوان را بکشید .
 اگر کسی در حقیقت توبه کرده باشد باید در مورد گناه هم همبطور
 احساس کند . دوش به دوش این نمر و ازجار ، يك روح تأثر و تألم
 نسبت به گناهی که مرتکب گردیده او را آزار میدهد . تأثر از اینکه
 خدا را رنجانیده ، تأثر از اینکه خود را به گناه محس و آلوده کرده
 و تأثر از اینکه شخص دیگری هم از گناه او ریان دیده است !

دومین قدم در راه توبه عبادت است از اعتراف کامل با آزادی
 کامل و استغاثه برای طلب آمرزش . در این داستان وقتی جوان متوجه
 گردید که مرتکب گناهی شده است ، به خود گفت : « برخاسته نزد
 پدر خود میروم و بگو خواهم گفت ای پدر ، به آسمان و به حضور تو
 گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم ؛ مرا
 چون یکی از مزدوران خود بگیر . انجیل لوقا ۱۵: ۱۸ و ۱۹ » هر کس

که در حقیقت از گناهان خود توبه میکند ، گناه خود را در پیشگاه خدا اعتراف مینماید و با گریه و زاری طلب مغفرت میکند . جوانی که شرح حال او در مثل ذکر شده برای فرار از تقصیر متعذر به هیچ حدی از قیل جوانی ، کم تحرنگی ، قدرت و نفوذ زیاد ، وسوسه و امثال آنها نگردید و تقصیر را متوجه کسی دیگر نکرد بلکه شخصاً تمام بار آنرا بر دوش خود گرفت و با صداقت و صراحت به بی‌لیاقی خود اعتراف کرد . دعای يك گناهكار تائب برای طلب آمرزش از خدا از روزگاران قدیم نقل شده و برای ما به یادگار مانده که در اینجا ذکر میکنیم :

« ای خدا بحسب رحمت خود بر من رحم فرما و بحسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز . مرا از عصیانم بکلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن زیرا که به معصیت خود اعتراف میکنم و گناهم همیشه در نظر من است . به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام . ای خدا ، دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم نازد بساز - مزمور داود ۵۱ : ۱ و ۲ و ۱۰ » ایست اعتراف حقیقی .

مهمترین عامل در توبه صارتست از تصمیم قطعی به ترك گناه و به اینکه شخص هیچگاه دو باره مرتکب آن نگردد . همین عامل و محرک بود که مرد جوان به خود گفت : اینك برخاسته میروم و از این سرزمین دور میشوم . این آشغالها و سبوسها و خوکها را جا میگذارم و به خانه و نزد پدرم میروم سپس از جا برخاسته

و رفت. وی این فکر را نکرد که نزد پدر رفته بکی دوهفته با او به سر برد و بار دیگر به این سر زمین دور دست باز گشته بخوک چرانی کند بلکه برای همیشه این نحوه زندگانی را ترك گفته بود. این است توبه حقیقی یعنی اگر شخص تصمیم به ترك همیشگی گناه نگیرد، توبه او حقیقت و واقعی نیست و ندارد. البته ممکن است در نتیجه ضعف بشری این تصمیم نقص شود ولی اگر توبه، حقیقی و صادقانه است، تصمیم او هم باید جدی و صادقانه باشد. روح و جوهر توبه همانا ترك كردن گناه است و روگرداندن از حیات آمیخته با گناه، اولین قدم برای تحصیل نجات است.

۴- ایمان یا تسلیم زندگی به خدا

اینك به دومین اساس و بنای نجات می‌رسیم. این دومین قدم است در راه حصول حیات جدید. این اصل اساسی عبارت است از ایمان. وقتی زندانان از پولس پرسید «چه کم تا نجات یابم؟» جواب پولس به وی این بود: «ایمان بیاور که نجات خواهی یافت - اعمال رسولان ۱۶: ۳۰ و ۳۱» ایمان بعد از توبه می‌آید. توبه به گنشته زندگانی با تمام بدیها و گناهان آن می‌گردد ولی ایمان به سوی جلو و يك زندگانی جدید چشم می‌دور. توبه عبارتست از روگرداندن و دور شدن از گناه و ایمان یعنی بازگشتن به سوی خدا.

بعضی راجع به ایمان تصورات كاملاً غلطی دارند. آنها چنین می‌پندارند که ایمان یعنی داشتن اعتقادات مخصوص. مثلاً فلان پیغمبر

بخصوص از جانب خدا آمده و بعضی چیزها تعلیم داده است. صحیح است که شخص باید اعتقاداتی داشته باشد تا بیان ایمانش استوار شود ولی این اعتقادات ایمان نیستند. ایمان یعنی شخص خود را در اختیار کسی یا روش اخلاقی و روحی خاصی بگذارد. من ممکن است معتقد باشم که تعلیم و تربیت چیز خوبی است و بوسیله آن میتوانم درآمد خوبی تحصیل کنم و مورد احترام دیگران قرار گیرم و در آن شادمانی و سرور بجویم. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی اگر به آموزشگاه بروم، عقیده مزبور برای من چه فایده‌ای دارد؟ ایمان مستلزم آنست که من بر طبق اعتقادات خود عمل کنم، داخل مدرسه شوم و آنچه را به من تعلیم میدهند بپا بگیرم و قبول کنم. یا فرض کنید که من بیمار هستم و عقیده دارم که فلان پزشک بهترین پزشکان شهر میباشد که میتواند مرا معالجه کند. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی مرا از بیماری شفا نخواهد داد. اما باید طبق این عقیده عمل کنم یعنی نزد پزشک بروم، خود را تحت معالجه قرار دهم و حاضر باشم بر طبق دستوری که به من میدهد عمل کنم تا شفا یابم. به همین نحو، ایمان چیزی است وسیعتر از عقیده فکری. ایمان تنها به این معنی نیست که معتقد باشم خدا حاضر است و حیات جدیدی به من عطا میفرماید بلکه مستلزم آنست که حیات تازه را با تمام مسئولیتها و وظائف مربوط به آن قبول کنم. ایمان عبارت است از تسلیم کردن حیات به خدا تا وی هر تحولی را اراده فرماید در آن به وجود آورد و هر خدمتی که خدا رجوع فرماید انجام دهیم.

سالهای پیش یکی از اعضای پارلمان بریتانیا که در عین حال مالکی صاحب ثروت و همچنین مردی بسیار متدبی بود، تصمیم گرفت که به رعابای املاک خود درسی از ایمان و اعتقاد دهد. به ایجهت هنگامی که دوره پارلمان به پایان رسید و به املاک خود بازگشت، يك آگهی تهیه کرد و دستور داد بر در و دیوار ده الصاق کند. در آنجا اعلام شده بود که مالک يك روز بخصوص از ساعت نه صبح تا دوازده در اداره خود حاضر خواهد بود تا هر يك از رعایا که بدعی دارد، در این سه ساعت به دفتر آمده و اسناد و مدارك خود را تسلیم نماید تا مالک از جیب پر قنوت خویش شخصاً بپردازد! بمحض اینکه مردم آگهی را دیدند، هاج و واج مانده از هم پرسیدند این اعلان یعنی چه؟ ارباب چه میخواهد؟ میخواسته که با ماشونچی کند؟ مگر ارباب دیوانه شده؟ تصور میکنید واقعا فرصتهای ما را خواهد پرداخت؟ شاید میخواهد به این وسیله بفهمد ما چقدر مقروض هستیم این بگومگوها جریان داشت تا روز موعود فرا رسید. در روز موعود ساعت ۹ صبح مالک به اتفاق ناظر خود با اتومبیل به دفتر خود رفت. کمی دورتر، مردم اجتماع کرده و هر يك دیگری را تحریص میکرد که او اول رفته ببیند اوضاع از چه قرار است ولی هیچکس حاضر نشد زیرا همه میترسیدند مبدا موضوع شوحی باشد و مورد مسخره قرار گیرند.

نزدیک ساعت ده پیرمردی به اتفاق زن خود از راه رسید و از مردم پرسید آیا صحیح است که مالک میخواهد در آروز فرصتهای رعایا را بپردازد؟ مردم اشاره به اعلانها کرده و گفتند خودت برو

و بحوان . وقتی که زن و مرد اعلان را خواندند، از حاضری پرسیدند که آیا مالک آمده یا خبر ؟ چون شنیدند مالک در دفتر خود نشسته ، بیدرنگ داخل شدند ولی مردم در خارج ایستاده و منتظر بودند تا ببینند اوصاف ارچه قرار است . مالک به این زن و مرد پیر خوش آمدگفت . آنها به وی گفتند که بدهکاری و حسابها و اسناد خود را به او نشان دادید . او نیز به خاطر خود دستور داد تا چکی به مبلغ بدهی آنها به ایشان بپردازد . زوج و روحه پس از عرض تشکر ، از جای برخاسته قصد رفتن کردند ولی مالک آنها را نگاه داشت . پس از مذاکرات بیشتری فهمید که آنها از خود خانه و کاشانه ای ندارند . وی ترتیبی داد تا حایه ای به آنها داده شود که در آینده عمر خود را با راحتی در آن به سر برند . به همبطور آنها را به صحبت گرفت تا ساعت دوازده و ساعت دوازده آنها را مرخص کرد . بمحض اینکه این مرد و زن سلحشورده از دفتر خارج شدند ، مردم دور آنها را گرفته و شروع به پرسش کردند که آیا قرصهای شما را داد ؟ آنها چک را نشان داده و گفتند : بلی ، به اصافه يك حایه هم به ما بخشید . چون ایستادید ، همه بالاتفاق به دفتر هجوم آوردند ولی مالک از دفتر خارج شده و در را بسته بود و در مقابل تصرع آنها که مالک وام آنها را نیز بپردازد ، تنها پاسخ مالک آن بود که من حاضر بودم ولی وقت معینه گذشته است . فقط پیر مرد و رنش ایمان داشتند زیرا اینها به تنها آنچه را مالک گفته بود باور کرده بودند بلکه طبع آنها عمل کردند . اینها خود را تسلیم کسی کردند که حاضر شده بود و امهای آنها را بپردازد .

هنگامیکه جوان دگر شده در مثل عیسی به خود آمد، به تنها
 از آن سرزمین دور دست خارج شد بلکه به سوی پدرش باز آمد و به
 تنها به خود گفت برحاشه میروم بلکه گفت برحاشه به سوی پدرم
 میروم. وی خود را کاملاً در اختیار پدر گذاشته بود و حاضر بود
 آنچه را پدر بخواهد انجام دهد. اگر پدر میخواست او را مثل
 خدمتکاری به مزدوری بگیرد، وی حاضر بود که امر پدر را اطاعت کند،
 فرصاً چنین کاری برای او مستلزم منهای درجه سزا کندگی هم باشد ولی
 حاضر بود در مزارع کار کند، در آشپزخانه کار کند، در کوهها به شاهی
 گوسفندان بپردازد و خلاصه به هر کاری که پدرش به او رجوع کند، تن
 در دهد. ایس بود مفهوم بارگشت به خانه پدر برای این جوان.
 مفهومش برای وی این بود: تسلیم کامل به اراده پدر. کسی که بخواهد
 به سوی خدا باز گردد باید همینطور باشد.

مقصود این است که شخص اراده خود را کنار بدهد و حاضر باشد
 تا اراده خدا را بپذیرد. منظور اینست که شخص تمام عاداتی را که در
 پیشگاه خدا حوش آید بیست ترك کند و هر خدمتی را که خدا به او
 رجوع کند، انجام دهد.

در طی جنگهای اخیر عارنی که خیلی به کار برده شده، عبارت:
 «تسلیم بلا شرط» میباشد. وقتی کشوری مشاهده میکرد که جنگ و
 ستیز بیشتری بیفایده است تفصای شرایط متار که را میکرد و در جواب
 میشد: «تسلیم بدون قید و شرط». مادام که این کشورها حاضر
 نبودند بدون خواستن هیچگونه توصیه‌ای بطور کامل تسلیم شوند،

تسلیم آنها مورد قبول واقع نمیشد. بنابر این، روح و جوهر ایمان حقیقی چنین تعبیر میشود: تسلیم بلاشرط قلب و زندگی به خدا. در طی یکی از جنگها بین فرانسه و انگلستان هنگامیکه نلسون در مقابل فرانسویان به يك فتح بزرگ دریائی نائل گردیده بود، يك افسر فرانسوی را به حضور نلسون آوردند. افسر به طرف نلسون پیشرفت و دست نه سوی او دراز کرد ولی نلسون گفت: «اول تو شمشیرت را به من بده و بعد من دست خود را به تو خواهم داد.» بین ما و خدا همیشه طور است. اول باید تمام وجود را تسلیم کنیم آنوقت وی حیات جدیدی را که همان نجات است به ما عطا خواهد کرد. بدون این تسلیم که جوهر ایمان است، ممکن نیست بتوانیم حیات تازه به دست آوریم.

۳- کامل شدن نجات در اعمال و صفات

وقتی این پرسش به میان آید: «من چه کنم تا نجات یابم؟» فکردرونی شخص پرسش کننده معمولاً متوجه بعضی از اعمال بیرونی است، نه راه و روش درونی! عالباً مردم از من میپرسند: من باید چکم تا مسیحی شوم؟ فکرو نظر آنها ایست که گویا باید بعضی مراسم بخصوص را بجا آورید یا دعای مخصوصی را بخواند یا حیرات و مرات بخصوصی دهد و چون این اعمال را بجا آورند، مسیحی شدهاند. وقتی جوان ثروتمندی که از حکام بود برد عیبی آمد و پرسید چه کاری باید انجام دهم تا وارث حیات جاودانی شوم، فکر و

بطر او عیباً همینطور بود. وی با کمال امانت سعی کرده بود تا تمام شریعت موسی را بنگه دارد. هر روزه بار نماز خوانده بود، هر هفته دو بار روزه گرفته بود، قربانیهای لازمه را گنجانیده بود. تمام اعیاد را نگاه داشته بود و با بدل و بخشش به فقرا امانت نموده بود ولی قلب او آرامش نداشت زیرا میترسید مبدا یکی از اعمال شریعت را بجا نیاورده باشد! به ایسحیت نرد عیبی آمد تا بفهمد چه کاری مانده است که باید انجام دهد - انجیل متی ۱۹: ۱۶-۲۲. مرناض هندی هم که بشری از میح برای خود درست میکند یا اینکه بوسیلهٔ ریسمانی خود را از پا به درختی میآویزد، عیباً همین نظر را دارد. این توصیحات مسئلهٔ مهمی را در مد نظر ما قرار میدهد که آیا برای حصول نجات، اعمال لازم است یا نه؟ باید با نهایت دقت به این پرسش پاسخ دهیم. اگر بگوئیم بی لازم است، کسی خواهد پرسید پس چطور ممکن بود عیبی به دردی که با او مصلوب شد وعدهٔ دخول به بهشت را بدهد؟ - انجیل لوقا ۲۳: ۴۹ - ۴۳. نا آنجا که ما اطلاع داریم این مرد عمر خود را در دردی و عارت به سر برده و هیچ عمل خیری انجام نداده بود. از طرف دیگر اگر بگوئیم نه، برای حصول نجات احتیاج به اعمال نداریم، آنگاه به من خواهند گفت: ممکن است من توبه کنم و به جانب خدا برآیم ولی هر کاری دلم بخواهد نکنم! من پاسخ خواهم داد، البته که ممکن نیست. پس در اینصورت آیا برای نجات، اعمال هم لازم است یا نه؟

این یکی از آن پرسشهایی است که در پاسخ آن نه میتوان

گفت آری و نه میتوان گفت نه! مثل این میباشد از شخصی که هیچوقت تریاک نکشیده برسم، تو تریاک را ترك کرده ای؟ اگر بگوید بلی، اعتراف کرده است که پیش از این تریاک میکشیده! اگر بگوید نه، اعتراف کرده است که هنوز هم تریاک میکشد. جوابی که این شخص باید بدهد اینست: من هیچوقت تریاک نکشیده ام که احتیاج به ترك آن داشته باشم. آیا کار و کوشش برای حصول نجات لازم است؟ پاسخ صحیح این است: برای اینکه شخص در راه نجات وارد شود، حتی يك عمل طاهری هم مورد نیاز نیست ولی همینکه شخص وارد این راه شد، برای اینکه راه را طی کرده به انجام رساند، همه گونه کارهای خوب نهایت ثروم را دارد. بمحض اینکه شخص از گناهان خود توبه کند و خود را به خدا تسلیم نماید، در همان لحظه وی از سر نو مولود شده و رندگانی بویی را آغار میکند که خدا میخواهد. با این ترتیب وی نجات یافته است. به همین علت است که عیسی توانست به دردی که در بالای صلیب بود وعده بهشت دهد. همینکه کسی وارد این راه شد باید آنرا به پایان برساند.

حیات تازه ای که شخص آغار میکند باید ادامه یابد و نجات باید به درجه کمال برسد. اگر دزد محکوم رده میباشد، عیسی انتظار کارهای زیادی از او داشت. وقتی شخصی خود را به خدا تسلیم میکند، همانطور که گفتیم باید حاضر باشد هرچه خدا بخواهد انجام دهد و بعد از انجام عمل تسلیم، باید کار و کوشش نماید. عیباً قصیه مثل بچه ایست که وارد دبستان میشود. وقتی داخل دسبان شد ملرم بیست که حتی

انفا را بداند زیرا شرط ورود به دستان علم و دانش نیست. اما چون وارد شد باید هر روز چیری بیاموزد و الا ماندن او در دبستان بیحاصل است. یعقوب میگوید: «ایمان بدون اعمال مرده است - ۲ ۲۶» برای کامل شدن نجاتی که با ایمان آغاز شده، کار و کوشش و اعمال لازم است.

این اعمال لازم، کدام است؟ نه اعمال شریعت از قبیل ختنه، روزه، تطهیر، زیارت، ریاضت یا قربانی. کلام بهوه را بشنوید: «از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده؟ هدایای باطل دیگر میاورید. بحور نزد من مکروه است. عره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد. چون دعای بسیار کنید اجابت نخواهم نمود - اشعیاء ۱: ۱۰ - ۱۵» خبر، اینها اعمالی نیست تا به حیات جدیدی که خدا به ما عطا فرموده تعلق داشته باشد، هر قدر اینها خوب و پسندیده باشد. پس کارهایی که خدا طالب آن است چه میاشد؟ اشعیاء بار به گفته خود چنین ادامه میدهد: «نیکوکار را بیاموزید و انصاف را بطلبید و مظلومان را رهائی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمائید - اشعیاء نبی ۱: ۱۷» خدا طالب اعمال مهربانی و شفقت است از قبیل سیر کردن گرسنگان، عیادت بیماران، تحمل بار دیگران، با سواد کردن بیسوادان، رفع احتیاج نیازمندان، رفاقت با مردمان بیگ و ابدوار کردن ناامیدان. اینها هستند اعمالی که نجات را به حد که خود میرساند.

به همان اندازه که اعمال رحم و شفقت و مهر و محبت برای کار،

کردن عمل نجات مهم و اساسی است به همانقدر هم صفات و کمالات یعنی صفات و کمالاتی که متناسب با حیات جدید باشد اهمیت دارد . نه تنها باید حیات کهنه و قدیمی را با تمام صفات ناپسند آن متروک داریم بلکه باید صفات و اخلاق تار و پود پست و پلید را حاشیای آنها سازیم . خودخواهی باید جای خود را به محبت ، و غرور جای خود را به فروتنی و عصبانیت جای خود را به صبر و شکیبایی ، و دروغ جای خود را به راستی ، و انتقام جای خود را به آمرزش دهد . عیسی بعضی از این صفات و کمالات را در وعظ سر کوه برای ما بیان میکند : « خوشا به حال مسکینان در روح روبرو ملکوت آسمان از آن ایشان است . خوشا به حال حلیمان روبرو ایشان وارث زمین خواهد شد . خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سیر خواهند شد . خوشا به حال رحم کنندگان زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد . خوشا به حال پاک دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید . خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد - انجیل متی ۵: ۳ و ۵-۹ » پولس رسول این کلمات را به آن می افزاید : « ثمره روح - محبت ، خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است - غلاطیان ۵ : ۲۲ - ۲۳ »

اینهاست اخلاق و صفاتی که شخص باید در خود بشو و بپوشد تا نجاتی را که وسیله توبه و ایمان در آستان آن وارد شده کامل سازد زیرا اعمال و صفات اخلاقی پیوسته با هم ظاهر میشود و چون کسی سرگرم خدمت به دیگران میگردد ، محبت و روح همدردی در

او قوت میگیرد .

چسبون محبت و روح همدردی بشو و نما کند ، حیرت و عزم
برای خدمت شدت مییابد زیرا محبت و خدمت لارمهٔ بکدیگرند. پیش
از جنگ جهانی گذشته در یکی از شهرهای کوچک آمریکا، دختری بود
موسوم به «ساوی اسمیتسون .» در این شهر کوچک يك انجمن ادبی
دایر بود که افراد روشفکر شهر در آن شرکت داشتند. گرچه این دختر
تحصیلات عالی داشت ولی به عضویت این مجمع پذیرفته نشد زیرا
پدرش مردی بسوا و ناگزیر بود که به کارهای حیاطی پردازد آنها
آررویش آن بود که داخل این مجمع گردد . از ابرو به نظرش
رسید که اگر بتواند مسافرتی به اروپا کند ، شاید در این انجمن او را
پذیرند . سالها از درآمد خود ملعی ذخیره کرد و به اتفاق يك
پرفسور و رشی به سوی اروپا رهسپار گردید. پس از ورود آنها طولی
نکشید که جنگ آغاز گردید و در بلژيك آنها را گرفتند. یکسر اسیر
داوطلب شد که آنها را با ماشین به پاریس برد ولی راه را گم کردند
و خود را در یکی از میدانهای جنگ دیدند ! در کنار جاده ، سربازی
مجروح افتاده بود که طلب آب میکرد . ساوی با يك لیوان از ماشین
بیرون پرید و از سرباز پرسید که در آن حوالی چشمهٔ آب کجاست و
بدرنگ بدانجا رفته آب برای وی آورد . در ضمن افرادی را دید که
افتاده اند و از شدت درد و تشنگی رنج میبرند .

به رفقای خود پیشنهاد کرد که با او همکاری کنند و برای
تشنگان آب آورند . روز و شب بعد ، پیوسته برای سربازان آب

میاوردد و حمام خود را پاره میکرد تا برای رحم آنها پوشش و نایب تهیه کند. صبح روز بعد يك آمولاس و يك پزشك به آنها رسید و پزشك که از مشاهده يك زن در میدان جيك دچار حیرت شده بود، از او پرسید که کیست و آنها چه میکند؟ وی داستان خود را به او باز گفت و چون گفتارش به پایان رسید، پزشك گفت: تصور میکنم اینك انجمن ادبی با روی باز شما را خواهد پذیرفت. دختر جواب داد: آری من با حنك و مرگ و حدا رو به رو شده‌ام! من از سر نو تولد یافته‌ام و اکنون آن مسائل كوچك دیگر برای من اهمیت ندارد! پزشك پرسید پس چه چیز اهمیت دارد؟ دختر پاسخ داد: هیچ چیز بخدا و محبت خدا و خدمت به مخلوق. در حقیقت این دختر از سرنو تولد یافته بود و خدا و محبت و خدمت کردن به مخلوق شعار او شده بود. این است روح و جوهر حیات جدید که در آن نجات است.

بنابراین قدمهای اساسی که انسان با برداشتن آنها نجات کامل به دست می‌آورد سه‌ناست. ۱. توبه حقیقی، شخص حیات کهنه و آلوده به گناه خود را ترك میکند و پشت سرمیگذارد. سپس با تسلیم و ایمان به خدا، مشمول الطاف و مواهب الهی میگردد و با برداشتن این دو قدم شخص وارد شاهراه نجات میشود. قدم سوم، کامل کردن نجاتی است که بدین نحو آغاز گردیده یعنی بوسیله اعمال محبت و رحم و شفقت و نشو و نما دادن اخلاق و صفات پسندیده.

با توجه به این توضیحات که در پیرامون اصول نجات داده شده ممکن است چنین تصور شود که نجات، کاری است بشری و مربوط

به انسان. ولی در حقیقت نجات يك موهبت خدائی است و این اصول فقط شرایطی است برای قبول آن موهبت. همانطور که پولس رسول فرمود: « نعمت خدا ، حیات جاودانی است در خداوند ما عیسی مسیح - رومیان ۶ : ۲۳ »

چندین سال پیش مردی کمور بیرون در بیمارستان امریکائی در مشهد میبشت و گدائی میکرد. یکروبر پرشك بیمارستان هنگام عبور، چشمان او را امتحان کرد و به او گفت اگر به بیمارستان آید چشمان او را عمل خواهد کرد و امیدوار است که باعمل جراحی، بیائی خود را باز یابد. ولی مرد کور حاضر نشد این پیشنهاد را بپذیرد زیرا اگر چشماش بپا میشد لازم بود از گدائی دست بکشد و کار کند !

چقدر تعجب آور است ! با وجود این، بسیاری از مردم موهبت عظیم نور و نجات خدا را رد میکنند زیرا زندگی تاریك را بر آن ترجیح میدهند ، برای اینکه قبول حیات نورانی مستلزم آنست که از عادات بد و رندگی گناه آلوده و لذت های خود دست بردارند . اینهم حیرت انگیز است !

مکاشفهٔ مسیح به انسان، دعوتی است به توبه

« این سخن امین است و لایق قول نام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من سزو گتربن آنها هستم - اول تیموتاؤس ۱: ۱۵ »

در فصول اولیه مشاهده نمودیم که گناه چیست و نتایج آن چقدر وحشت‌انگیز است و چگونه حیات انسان را تیره می‌سازد. انسان را با خدا پیگانه میکند و دامنهٔ آن تا حدود ردگانی دیگران توسعه می‌یابد و در میان آنها هم تولید هراس و بدبختی میکند. مشاهده کردیم که نجات چیست و دانستیم که نجات عبارتست از حیات جدید و حیات فتح و طهر بر گناه. حیاتی که در آن ارادهٔ خدا هدف و مقصد شخص است و دیده‌ایم که برای حصول و برای کامل کردن این نجات شرایطی هست از قبیل توبه ارگناه، تسلیم شدن به خدا، اعمال محبت و پاکی اخلاق و صفات.

۱- عیسی مسیح ، نجات دهنده از گناه

در طی تمام این بحثها و گفت و گوها راجع به گناه و نجات تا کنون دگری از نجات دهنده به میان نیامده است. با وجود این ، گفته پولس رسول که در صدر این مقاله ذکر شده نشان میدهد که عیسی مسیح نجات دهنده است . وی میگوید این موضوع بقدری حقیقی و بقدری مهم است که شایسته است تمام مردم آنرا بپذیرند و قبول کنند . در سراسر کتاب عهد جدید شهادتهائی نظیر این موضوع مندرج گردیده است که قبل از تولد عیسی مسیح ، فرشته‌ای بر یوسف طاهر شد و به وی گفت که مریم نامزد او از روح القدس حامله خواهد شد و پسری خواهد زائید که باید عیسی نامیده شود زیرا او باید قوم خود را از گناه ، نجات بخشد (انجیل متی ۱ : ۲۰ و ۲۱) موقعی که عیسی تولد یافت ، فرشته‌ای که بر شبانان بیت‌الحم طاهر گردید ، تولد وی را با این عبارات به شبانان اعلام کرد : « ایلک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود - امروز برای شما در شهر داود نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد انجیل. لوقا ۲ : ۱۰ و ۱۱ » عیسی خودش فرمود : « من در هستم . هر که از در داخل گردد ، نجات یابد . انجیل یوحنا ۱۰ : ۹ » همچنین باز فرموده است : « آمده است ناگمشده را بجوید و نجات بخشد - انجیل لوقا ۱۹ : ۱۰ » پطرس رسول این شهادت را در پیشگاه حکام داد و گفت : « و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان

به مردم داده نشد که بدان باید نجات یابیم - اعمال رسولان ۴: ۱۲ و یوحنا ی رسول توصیح میدهد که خدا، مسیح را فرستد تا نجات دهنده جهان باشد - اول، یوحنا ۴: ۱۴)

آیا ممکن است تمام این ادعاها حقیقت داشته باشد؟ ما، چه احتیاج به نجات داریم؟ نجات دهنده چه میتواند بکند؟ آیا او میتواند در عوض من توبه کند؟ خیر، بلکه من باید از گناهان خود توبه کنم. او ممکن است از گناهان من مناسف باشد و بر آنها بگریزد ولی تأسف و گریه او حای توبه مرا نخواهد گرفت. پس در این صورت آیا او میتواند بحای من خودش را تسلیم خدا کند؟ آیا ایمان او جای ایمان مرا خواهد گرفت به طوریکه خدا با ایمان او، مرا بپذیرد؟ خیر، تنها تسلیم خود من مورد قبول واقع خواهد شد. آیا کارهای نیکوی او، حیات آمیخته با خدمت او و اخلاق و صفات کامل او به حساب من گذاشته خواهد شد به طوریکه من در حضور خدا مقبول خواهم افتاد؟ خیر، به هیچوجه. من باید تمام این اعمال را بجا آورم، خودم توبه کنم، خودم تسلیم بشوم و خودم آنطوریکه خدا از من انتظار دارد رندگی کنم. پس چه؟ آیا باید منتظر نجات دهنده ای باشم که برخیزد و در روز قیامت از من در پیشگاه خدا وساطت کند؟ آیا او از خدا تقاضا خواهد کرد که فرصاً من نالایق را بپذیرد؟ اگر من توبه نکنم و تسلیم خدا بشوم خدا هیچ وساطتی را قبول نخواهد کرد؛ اگرچنین کاری نکند عادل نیست. از طرف دیگر اگر من توبه کنم و خودم را به خدا تسلیم نمایم، هیچ احتیاجی به واسطه و شعیب ندارم. ما برای

چه احتیاجی به وجود نجات دهنده هست و نجات دهنده برای من چه میکند ؟

در همین مورد اکنون تصور میکنم که بعضی توصیحات لارم باشد زیرا بسیاری نمیتوانند بفهمند کار نجات دهنده چیست . اینها به طوری عادت کرده اند چیزهایی در باره پیغمبران بشنوند که گمان دارند تنها چیزی که برای ما لارم است فقط قبول شخصیت پیغمبر مخصوص یا پیغمبران است ولی کمتر متوجه احتیاج خود به وجود يك نجات دهنده میشوند . بن پیغمبر و نجات دهنده تفاوت بسیار زیادی هست . اجازه دهید این تفاوت را توضیح دهم : فرض کنیم مرد جوانی تازه شروع به میگزایی کرده است ! یکی از دوستان با او صحبت میکند و مصرات مشروبات الکلی را برای او توضیح میدهد که مشروب چگونه پول او را بهتر میدهد و چگونه سلامتی او را مختل میسازد ولی او به باده نوشی ادامه میدهد و گاهی مست میشود! در این موقع یکی از دوستان دیگر او را مع میکند و به وی میگوید اگر فوراً مشروب را ترك نکند ، دیگر هیچگاه نخواهد توانست خود را از چنگال آن برهاند و متذکر میگردد که ممکن است روزی در حال مستی مرتکب تهوری بزرگی شود و حتی احتمال دارد دست به خون کسی بیالاید ! پس از آن یکروز در حال مستی از خود به خود شده در کنار کوچه میافتد که رفیق صومی فرا رسیده او را در آن حال میبیند و او را بلند کرده یا ناکسی به منزل میبرد و در رختخوابش میخواباند و از او توجه میکند تا هشیار شود . سپس کاری برای او پیدا میکند ،

هر روز صبح او را به محل کار خود میرساند و هر روز عصر رفته او را به خانه میآورد تا اینکه وی در وسوسه بیفتد. مدین نحو بالاخره این آدم به عادت خود بر مشروبخوری غلبه میکرد . حال، آن دو رفیق ول برای این شخص به مرثهٔ پیغمبرانی بودند که نصیحتش میکردند، مدتش میکردند ، تهدیدش میکردند و پیشگوئی میکردند که اگر دست از مسنی و میخوارگی بردارد چنین وچنان خواهد شد ولی رفیق سوم نجات‌دهندهٔ او بود . وقتی این مرد سقوط کرد ، نجات دهنده او را یافت، او را دنبال کرد و او را کمک کرد تا به ریدگانی نویی بازگردد، این است تفاوت بین پیغمبران و عیسی مسیح نجات دهنده . آنها پیامهایی آوردند ، منع کردند ، راه را نشان دادند و آنها ندای حق و عدالت کردند. آنها مردم را از داوری خدا ترسایدید ولی مسیح افراد گناهکار را جست و جو کرد و آنها را به ریدگانی نویی راهبری نمود او میتواند بحای من توبه کند ، او میتواند بحای من خود را به خدا تسلیم نماید همچنین میتواند بحای من حیثی آمیخته به خدمت و پاکی در پیش گیرد ولی میتواند مرا کمک کند تا تمام این اعمال را بجا آورم و بدینوسیله نجات دهندهٔ من شود . حال منبیم ایسی مقصود چطور انجام میگیرد .

۲- مسیح انسان را آنطور که هست به خودش نشان میدهد

ما دیدیم که اولین قدم در طریق نجات ، توبه است و نخستین قدم توبه آنست که شخص متوجه گناهان خود و زشتی و قباحات آن

شود. همانطور که خدا به گناه میگرد، او نیز سگردد و از گناه نفرت کند. این همان کاری است که مسیح میتواند ما را کمک کند تا این تحول در ما پدیدار گردد. مسیح نخست این کمک را بوسیله تعلیمات خود به ما میدهد زیرا نشان میدهد که گناه، حیات ما را دچار نهدی میسارد. هیچ شرح و توضیحی بهتر از داستان پسر گمشده که قسمت اول آن کاملاً در فصل پیش نقل شده (انجیل لوقا ۱۵: ۱۱-۱۲) نمیتواند این موضوع را روشی سازد. تقاضای پسر از پدر خود می بر اینکه سهم وی را از ارثیه ای که به او میرسد جدا کرده به او دهد، روش میکند که گناه چیست. گناه یعنی پیروی از راه و روشی مخالف با اراده خدا. اقدام پسر گمشده به ترك خانه پدر این معنی را مجسم میکند که چگونه گناه بن گناهکار و خدا خدائی می افکند. اسراف و ولخرجی او حاکی از اینست که گناه چگونه بیروهای اساسی را تلف میسازد.

رفت آن جوان با دوستان سست عهد و پیمان و تصدی او به کارحوك جبرانی، نماینده سقوطی است که گناه در زندگی او تولید کرده بود. گرسنگی او و نهائی او و رنجهای او حاکی از حس ناراحتی و پشیمانی است که از گناه ناشی میشود. این داستان ساده چه مکاشفه و چه تصویری است از انسانی که در گناه به سر میرد! عیسی بوسیله تعلیمات خود اینگونه مفاهیم و نتایج گناه را نشان میدهد و روش میکند ولى بیشتر بوسیله حیات و زندگانی حمود، گناهکاری ما را روش و هویدا میسارد. زندگانی و حیات مسیح چنان بود که تمام اطرافیان

و معاشران او شهادت دادند که عاری از هر گونه گناه بود . پطرس که هر روز و هر شب با او به سر میبرد، شهادت میدهد که « هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد - اول پطرس ۲۲:۲ »

همچنین یوحنا که رفیق و مصاحب روزانه او بود ، میگوید که « در او گناهی نبود - اول یوحنا ۵:۳ » مهمتر از همه اینکه عیسی شخصاً در حیات خود گناهی سراغ نداشت . بعضی از ادعاهای او در انجیل ذکر شده ولی در هیچکدام آنها اثری از اعتراف به گناه یا طلب آمرزش گناه پیدا نمیشود . با وجود این در تنها دعائیه که به شاگردان خود یاد داد ، به آنها دستور داد که برای گناهان خود طلب آمرزش نمایند . او از یهودیان چنین درخواست کرد که اگر شواهد ، او را به گناه ملزم سازند ! (انجیل یوحنا ۸:۴۶) بدیهی است که اگر آنها گناهی در او سراغ داشتند وی را ملزم کرده بودند . بارها عیسی با شدیدترین و سوسه ها مواجه گردید ولی هر بار از مبارزه مظفر و منصور بیرون آمده اشخاص زیادی داستانهای مندرجه در انجیل را زیر ذره بین دقت گذاشته اند ولی نتوانسته اند کوچکترین گناهی در حیات عیسی بیابند . این موضوع فوق العاده عجیب است که کسی در روی زمین سی و سه سال تمام زندگی کند و زندگی او آمیخته به کمال کبریائی و بیگناهی و قدوسیت و اینگونه بی لکه باشد . دنیا معجزه ای بزرگتر از این به خود ندیده است !

این چه مربوط به موضوع است ؟ بیگناهی عیسی برای ما چه معنی و معنوی دارد ؟ قبل از همه چیز این مفهوم را دارد که صفات

و احلاق کامل عیسی، گناه ما را با تمام قبح آن به ما مینمایاند. چون ما به حضور آن قدوس حاصر گردیم، بیشتر و بهتر از هر جای دیگر متوجه تفصیلات خود میشویم.

انسان در چه مورد قدر سلامتی را میداند؟ وقتی که بیمار شده در رختخواب ریح برد! چه موقعی ارزش آزادی را درك میکند؟ وقتی که در زندان محبوس شده باشد! بهمان نحو وقتی نقطه مقابل گناه را می بیند. وقتی خود را در برابر کسی مشاهده کند که لکّه گناهی صمغۀ زندگی او را آلوده نکرده است، آنوقت گناه خود را احساس مینماید! وقتی خود را با دیگران مقایسه نمایم، مشاهده میکنم که آنها هم دچار همان سهو و قصوری هستند که خود هستم! آنگاه چپ نه بطرم میرسد که رویهرفته بد آدمی بینم. هنگامی که داستانهای راجع به حیات مسیح میخوانم و حیات خود را با آن مقایسه میکنم، آنوقت گناهان من با تمام بدیها و صدمات آن، جلب نظر میکند. چند سال پیش روری کت خود را از تن بیرون آورده، دیدم جنو کت مرطوب است و خیلی تعجب کردم زیرا متوجه نشده بودم که آب روی آن ریخته باشم. در اثر تحقیقات بعدی فهمیدم که سر قلم خودنویس من بیرون آمده و مرکب به پارچه لاسم نفوذ کرده است. نه این علت در وهله اول متوجه اصل موضوع بشدم زیرا کت من سیاه بود و لکّه مرکب در روی آن به نظر نمیرسید. روری لاس سمبلی بر تن داشتم که ناگاه يك قطره مرکب روی شلوارم چکید. با اسکه بارها این شلوار شسته شد و لسی مادامی که این شلوار

موجود بود جای لکه مرکب روی آن نمایان بود ! به همین نحو ، کوچکترین لکه گناه در حضور مقنس مسیح ، ظاهر و نمایان میگردد .

هنگامی که شخصی شریف و درستکار وجدی در اداره‌ای استخدام میشود ، بعضی از کارمندان اداره فوراً در صدد بر میآیند که وسائل اخراج او را فراهم کند ! حرفهای دروغ و نسته‌های ناروا در باره او بین مردم پراکنده میزنند و او را منعم میکند ' چرا ؟ زیرا درستکاری او بادرستی آنها را نمایان و آشکار میسازد و سعی و عمل او ، تنبلی و قصور آنان را هویدا میکند . يك خانم آمریکائی حکایت میکرد که وقتی برای گرفتن بلیط راه آهن به ایستگاه رفت و هنگامی که در اطاق انتظار نشسته بود ، زن جوانی وارد گردید که طاهرأ تحت تأثیر مستی و ماده‌بوشی بود ! با صدای بلند صحبت میکرد ! بعضی از تکه‌های لباسش از چمدان بیرون آمده و آویزان بود ' وقتی روی صندلی نشست ، شروع به خواندن کرد ولی خانمئیکه آنجا نشسته بودند از جای برحاسته از آن محل دور شدند . یکی از آنها در صدد بود که پیشخدمتی را صدا کند تا دخترک را خارج سازد ولی در همین موقع زن جوانی وارد شد و تقاضای اعانه برای يك مصرف حیرانمود و چون متوجه وضعیت شد به طرف دخترک مست رفته در کنار وی نشست و شروع به صحبت کرد تا دخترک پس از مدتی آرام شد . سپس چمدان او را باز نمود و لباسهایش را مرتب کرد و بعد به طرف باجه بلیط فروشی رفت تا بلیط بگیرد . یکی از خانم‌های دیگر در صدد اعتراض برآمد که دخترک حالش برای سفر مناسب نیست . زن پاسخ داد که

من دوبلیط میخرم و خودم با او مسافرت میکنم تا او را به منزل برسانم. رنی که این داستان را حکایت میکرد، میگفت چون دخترک مست این جریانها را دید یکموع حس افتادگی و شرمندگی به طرز محسوس در او پیدا شد زیرا روح محبت و همدردی زن جوان به این دختر نشان داده بود که خود فاقد صفات اخلاقی میباشد. همینطور حیات کامل عیسی، گناهان را به ما مینماید.

در ایامی که عیسی به دعوت برخاست، اوضاع بر همین موال بود و مردم در حضور او متوجه ناشایستگی و گناهان خود میشدند. یحیی تعمید دهنده نرد عیسی گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم - انجیل متی ۳: ۱۴» تعمید، يك علامت خارجی بود برای پاک شدن از گناه. پطرس به عیسی ندا در داد و گفت: «از من دور شو زیرا من مردی گناهکارم - انجیل لوقا ۸: ۵» زن فاحشه آفتدگر است تا اشك دیده او پایهای عیسی را تر نمود (انجیل لوقا ۷: ۳۷ و ۳۸) کاتبان و فریسان هريك با شرم و محالت از حضور عیسی بیرون رفتند (انجیل یوحنا ۹: ۸) دزدی که بالای صلیب بود وقتی که صبر و تحمل و بحثایش عیسی را دید گفت: «ما جزای اعمال خود را یافته ایم لیکن این شخص هیچ کار ییحا نکرده است - انجیل لوقا ۲۳: ۴۱» و پولس که خود را عادلترین اشخاص میدانست، هنگامی که عیسی را شناخت طلق آبه‌ای که در صدر این فصل ذکر کردیم، خود را رئیس گناهکاران نامید.

گاهی از درون اطاق متوجه شده‌اید که وقتی آفتاب می‌درخشد

و شعاع آن از رورنه‌ای به درون اطاق می‌تابد ، چه میشود ؟ در مسیر نور خورشید ، ذرات گرد و خاکی که پیش از آن ندیده بودید نمایان میگردد آنگاه میفهمید تمام هوای اطاق مثل قسمتی که در مسیر نور واقع شده ملو از ذرات عبار میباشد. به همین‌طور وقتی نور پاکی کامل عیسی بر صفحه زندگانی ما می‌تابد، تمام افکار شرارت آمیز، اعمال پست، اعمال و حصائل رشت که ما را آلوده و نجس میسازد آشکار میکند! افتادگی و محسوس او ، تکر و خودبینی ما را عیان میسازد! آوارگی و بی‌جا و مکانی مسیح که حتی جای سر نهادن نداشت ، حس آسایش طلبی ما را برملا میکند! تسلیم او به خدا به طوری که همه چیز خود را در اختیار خدا گذاشت ، خود سری ما را طاهر مینماید! همت او در خدمت به خلق، روح سست کاری ما را آشکار میسازد! محبت و فداکاری او پرده از روی خودپرستی و خودخواهی ما برمیدارد! من عاذاً به این فکر افتاده‌ام که ای کاش در زمان مسیح در دنیا می‌زیستم تا میتوانستم او را در جسم بشاسم ولی چقدر وحشت‌انگیز است که کسی خود را در محضر وی بیابد .

هیچگاه در دنیا ، قباحث گناه به قدر روزی که مسیح مصلوب شد آشکار نگردید! در طی داستان محاکمه او مشاهده میکنیم که نفرت و حسادت به چه طرز طامانهای محبت و عاطفه کامل را تحت‌الشعاع خود قرارداد! میبینیم که تعصب و سرسختی و غرور در مقابل حلم و شکیبایی و افتادگی، چه تحقیر و توهینی روا داشت! در دشمنان عیسی، خودخواهی و یعدالتی را به انتها درجه شدت خود و فداکاری و گذشت

عیسی را در عالیه‌ترین درجهٔ اعتلای خود مشاهده می‌سازیم. در صلیب مسیح، تاریک‌ترین اعمال و پست‌ترین تمایلات انسانی را در مقابل صفحهٔ سفید نیکوئی کامل می‌بینیم و از اینرو می‌توانیم سیاهی و قساوت گناهان بشری را بهتر و بیشتر از هر وقت و زمان تشخیص دهیم. همچنین در صلیب مسیح مشاهده می‌کنیم که خدا چه ارزشی برای گناه قائل است و به تدریج ملتفت می‌شویم که خدا تا چه حد از گناه نفرت دارد و از آن منزجر است. در رنج‌های مسیح و مرگ او، می‌فهمیم که خدا حاضر بود چه حزن‌های عظیمی بپردازد تا دنیا را از دست بلای گناه و طاعون وحشت‌انگیز رهایی بخشد! غالباً مردم در این مورد اظهار نظر کرده و می‌گویند چرا باید خدا اجازت دهد تا کسی را که خودش به زمین فرستاده، آنهمه رنج و حقارت و درد و مرگ را بر بالای صلیب تحمل کند؟ ولی باید دانست تنها به این طریق و بدین‌وسیله بود که انسان توانست عمق فضاقت گناه خود را دریابد و درک کند! تنها به این وسیله ممکن بود که بفهمد خدا چگونه با گناهان او مخالف است و چقدر بر گناه انسانی تأسف دارد و در طی قربها چه بار گرانی در اثر تحمل گناهان بشر بر دوش داشته است.

چون در محضر حیات کامل مسیح متوجه قبح و فضاقت گناهان خود می‌گردیم، نسبت به گناهان مزبور حس نفرتی در ما تولید می‌شود. چون تشخیص می‌دهیم که حسد و تکبر و بدخواهی و بیدانتهی و خودخواهی و حرص و طمعی که در درون ما حکمرانی می‌کند، عارت از

امیال شررباری است که مسیح را بالای صلیب فرستاد ، آنگه نست به گاهان خود احساس تنفر میکنیم و با پولس هم آهنگ شده فریاد بر میآوریم : « وای بر من که مرد شقی هستم . کیست که مرا از جسم این موت رهائی بخشد ؟ - رومیان ۷-۲۴ »

۳- مسیح به اندان کشف میکند که چه آدمی ممکن است بشود

به تنها به ما نشان داده است که چه هستیم ، نه تنها گناهکاری ما را روشن و آشکار ساخته بلکه به ما نشان داده است که چگونه آدمی ممکن است بشویم . تا مسیح نیامده بود هیچکس حتی تصور آسرا نیکرد که ممکن است کسی عمر خود را مانند او به سر برد ولی از زمان ظهور مسیح و زندگی او تا حدی میتوان فهمید چه احتمالاتی برای موفقیت بشر موجود هست . میتوان درک کرد که با کمک خدا چه صفات و حصانلی ممکن است در خود پروراییم . عیسی پاهای دوازه شاگردان خود را شست و گفت : « به شما نموده‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم شما نیز بکنید - انجیل یوحنا ۱۳: ۱۵ » ما هم میتوانیم همانطور باشیم ، یعنی اشخاصی فروتن و آماده برای احام هرگونه خدمت . عیسی تنها سه بیان رفت و چهل شانه روز شیطان او را آزمایش کرد ولی در میدان مبارزه بر هر وسوسهٔ شیطانی که به وی عرضه گردید ، فایز و پرور شد ! اسان هم میتوانیم به گنده و بر نفس علیه کند . مردم از هر سو به مسیح رو می‌آوردند و مشکلات و مصائب خود را بر او عرضه میکردند ولی در مقابل ، مسیح بیماران را

شفا میداد ، ماتمزدگان را تسلی مینخشد و با مردودین اجتماع آمیزش میکرد ! آری انسان میتواند اینچنین باشد ، یعنی دارای حس همدردی و عطوفت . مردم ، مسیح را استهزاء و لعنت میکردند ولی عیسی در حق ایشان دعا میکرد تا گناهان آنها آمرزیده شود ! آیا انسان میتواند اینچنین باشد یعنی صبور و بخشنده که حتی دشمنان خود را هم ببخشد؟ اما مسیح در بالای دار بامتها درجه صمیمیت و صفا جان داد ! از این امر ، محبت را دانسته ایم که او جهان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم - اول یوحنا ۳: ۱۶ « انسان اینچنین میتواند باشد یعنی خود را واگذارد و خود را فدا کند. چون بهرندگانی حیرت انگیز عیسی خیره شویم ، می بینیم تمام اخلاق و صفات نیکو در نهاد او وجود داشت و متوجه میشویم که اعتلای انسانیت تا کجاست . با درك این حقیقت در قلب خود يك تمایل معنوی پیدا میشود که تمام گناهان و همه ذنائب را پشت سر گذاشته و مسیحی وار زندگی کنیم ،

تقریباً سی سال قبل از این در یکی از مزارع امریکا ، پدر و مادری با دو بچه كوچك زندگی میکردند. يك روز پسر بزرگتر صحت بیمار شد . پدر سوار اسبی گردید و نزد پزشکی شناخت که تا مسكن او پنج فرسخ فاصله داشت . چون به اتفاق پزشك باز گردید ، هر دو به اطاق پسر بیمار رفتند. پسر كوچكتر در حالیکه سخت به وحشت افتاده بود به اطاق خزید و پشت يك صندلی پنهان شد و از پشت صندلی چهره پر اضطراب پدر و مادر را میدید و مشاهده میکرد که پزشك نص

برادرش را در دست دارد و حرارت بدن او را امتحان میکند ، به سینه او گوشی میگذارد و امتحان میکند و سرانجام دارویی به او میدهد . در حدود یکساعت همه منتظر و نگران پایان کار بودند تا اینکه بعد از یکساعت پزشك گفت : گرچه بیماری سختی است ولی اینك میتوان امیدوار بود كه بعد از دو هفته حالش خوب شود . بچه كوچك كه پشت صندلی موافب بود، مشاهده كرد كه علائم اضطراب و اندوه در چهره مادر و پدر ، جای خود را به شادمانی و خوشی داده است . مثل اینکه باری از دوش آنها برداشته شد و امید، جای ناراحتی و اضطراب را گرفته بود. از همان لحظه پسر ك تصمیم گرفت كه درس طبابت بخواند تا پزشك شود و بیماران را شفا دهد و شادی بخش مردم گردد .

این پسر بچه جداً تصمیم خود را عملی كرد و در مقابل سبل مشكلات از كالج و دانشكده پزشکی فارغ التحصیل شد . او همان « دكتور روزائف » یکی از مشاهیر اطباء جهان در قسمت درمان فلج کودکان است ! مرضی كه هر ساله هزاران بچه را از نعمت حرکت محروم میسازد . چند سال پیش كه در كوبا بیماری فلج کودکان بی اندازه شیوع داشت ، مردم تلگرافاً دكتور روزائف را میخواستند و از او تقاضا میكردند تا به آنجا برود . وی با هواپیما به كوبا پرواز كرد و در آنجا توانست زندگیانی صدها بچه را از خطر فلج برهاند . همانطور كه این پسر مشاهده كرد دكتور برادرش را مداوا میكند و شفا میدهد و والدیش را قریب شادی و خوشی میسازد ، از همینجا عشق خدمت و طبابت در وجودش پیدا شد . همانگونه سرمشق کاملی كه

مسیح از محبت و شکبائی و اهادگی و فداکاری میدهد ، در دل ما شعله اشتیاقی برمی افروزد تا مشابه او باشیم .

چه محرکی عالینر و مؤثرتر از حیات کامل مسیح ممکن بود ما را به سوی توبه و انابه از گناه بکشد ؟ آری مسیح ما را مدد میکند تا در درون ما نسبت به گناه همان حس نعلری پدید آید که خدا از گناه دارد و احساس نفرت ، ما را تشویق میکند تا برای همیشه از گناه روگردان و دور باشیم . دوش به دوش میل و رغبت به ترك گناه ، در ما تمایلی پدیدار میگردد که تمام صفات و فضائل عالیۀ مسیح را در خود پروراییم زیرا مسیح بدین نحو ما را مدد میکند تا توبه کنیم و توبه ، اولین قدمی است برای حصول نجات . مسیح در دل ما آتش شوقی برمی افروزد تا حیات عالی و حاودایی داشته باشیم . این یکی از عللی است که مسیح را نجات دهنده میبایم .

از اینرو از شما تما میکم که تاریخ زندگانی مسیح را خوانده و لحظه ای در بارۀ آنها بنشینید تا اینکه در پرتو اخلاق و صفات کامل او ، گناهان خود را با تمام قبايح و زشتی هایش ببینید و از آن متنفر باشید . آنقدر به او حیره شوید تا در شما تمثلی پیدا شود که در پاکی و فروتنی و محبت مشابه او شوید . سپس ما تمام دل و جان خود چنین دعا کنید : « خدایا ، گناهانم را بطوری روشن می بینم که تاکنون ندیده بودم . می از آن متنفرم همانطور که تو از آن نفرداری . من باکمک تو از آن روگردان میشوم و آنرا ترك میکنم . مرا مانند عیسی مسیح طاهر و فروتن بگردان . کمک فرما تا همیشه برای خدمت و

فداکاری آماده باشیم - آمین . « اگر شما از مصیبت قلب اینطور دعا کنید ،
خواهید دید مار گران گناه از دوش شما می افتد و در پیچه حیات
تازه ای به روی شما باز میشود .

کشفی که مسیح از خدا میکند ، دعوتی است برای تسلیم شدن

«خدا محبت خود را در ما ثابت میکند از اینکه هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم ، مسیح در راه ما مرد - رومیان ۸:۵»
ما مشاهده نموده ایم که برای تحصیل نجات ، سه اصل اساسی وجود دارد .

اول ، توبه یا برنافتن از گناه . دوم ، ایمان یا تسلیم حیات به خدا . سوم ، تکمیل نجات و لزوم اعمال شفقت آمیز و نشو و نمای اخلاق و صفات پسندیده . در فصل گذشته در پیرامون این موضوع بحث شد که چرا مسیح یکنفر نجات دهنده است و برای به دست آوردن نجات ، چه کمکی میکند . در اصول سه گانه ملاحظه نمودیم که وی خدمتی در حق ما انجام داد زیرا با حیات منزّه از گناه و با اخلاق و صفات کامل خود به ما نشان داده که چه مردم شرارت پیشه ای هستیم و تا کجا ممکن است عسوب و پسندیده شویم . حق تعالی

مؤثرترین محرك را برای ما به وجود می‌آورد تا تحت تأثیر آن به سوی توبه گزائیم و گناهان خود را ترك كنیم . اکنون به دومین اصل نجات میرسیم ، یعنی رو کردن به سوی خدا و تسلیم کردن حیات به او . حال ببینیم آیا مسیح میتواند در اینجا هم ما را كمك كند یا خیر ؟

۱- احتیاج به ایسکه بدانیم خدا چگونه است

وقتی که شخص تصمیم گرفت توبه کند و از حیات آلوده به گناه و خود پرستی دست بشوید ، آیا به کدام سو باید رو آورد و همین مشکل بود که برای جوان نامبرده در داستان عیسی - (انجیل لوقا ۱۵: ۱۱-۲۲) نیز پیش آمد هنگامیکه تمام پولهای خود را بهر داد و در ورطه احتیاج و بدبختی افتاد و مردد بود که باید به خانه و خانواده خود بازگردد یا ممکن است به جای دیگر رود . به همین نحو ، یکسر گناهکار به این می‌اندیشد که آیا باید به سوی خدا بازگردد یا خیر و تصمیم او در این مورد بسته به ایست که نسبت به خدا چه فکر و نظری دارد . اگر حق تعالی را خدای متقم بداند که میخواهد از هر تحلیف انتقام بکشد، در اینصورت سعی خواهد داشت تا آنجا که ممکن است از پیش چنین حدائی قرار كند ! اگر خیال كند که خدا شباهت به يك قاضی عادل دارد و عدالت حکم بر نسبه گناهکار میساید ، در آنصورت بار از چنین حدائی وحشت خواهد داشت . برعکس اگر تصور كند که خدا سراپا محبت و عاطفه است و حاضر است که گناهان را عفو كند، میل دارد که به سوی او بازگردد زیرا این اعتقاد فوق العاده در او

مؤثر بوده و او را به جانب خدا باز خواهد گردانید.

در اینجا توصیحی برای خوانندگان لازم است. فرصت کیم پری در تهران با پدرش رندگی میکند و روزی در حال حشم و عصب به پدر خود فحش میدهد و سپس او را کتک میرند به طوری که بیهوش و بیحال روی زمین می افتد و پس از این ماجرا، پسر فرار کرده به اصفهان میرود! پس از چند روزی یکی از دوستانش وارد اصفهان میشود و به او اطلاع میدهد که پدرش به هر طرف در جست و جوی اوست، حتی چند بار آگاه استخدام کرده تا او را پیدا کند و سوگند یاد کرده به محض اینکه او را پیدا کند، تارپانه اش زند و به رنداش افکند! و او را از ارث محروم خواهد ساخت و دیگر او را به فرزندى نخواهد پذیرفت! وقتی که فرید این موضوع را بشود چه تأثیری در او خواهد داشت؟ البته او از اصفهان حرکت کرده به کرمان خواهد رفت تا فاصله بین او و پدرش بیشتر شود.

از طرف دیگر اگر فرض کنید رفیقش برای او در اصفهان خبر می آورد که وقتی از پدرش دور شده، پدرش راحت و آسایش ندارد، قلب او شکسته است به طوری که نه میتواند غذا بخورد و نه میتواند بخوابد و هر جا در جست و جوی اوست تا او را پیدا کند و از او تقاضای بازگشت نماید و او را تسبیح نخواهد کرد بلکه او را خواهد بخشید و مایل است که پسرش برگردد زیرا جی او در خانه خالی است، آیا این اطلاع در پسر تأثیری خواهد داشت؟ البته که پسر مایل خواهد بود تا هر چه زود تر به خانه خود باز گردد. بهمین نحو

فکر و نظر هر کس در مورد خدا، سرنوشت او را تعیین میکند که آیا این آدم برای تحصیل عفو و بخشایش و سلامتی و کمک به سوی خدا خواهد آمد یا خیر؟

من داستان زندگی دختری را خوانده‌ام که از زندگانی در کنج ده کوچکی به تنگ آمده بود و میخواست از آنجا به شهر رود. بدون اینکه موضوع را به پدر و مادر خود بگوید، روزی پنهانی و بدون خداحافظی از خانه خارج گردید و امیدوار بود که کاری به دست آورده با آن گذران خواهد کرد ولی تنها کاری که به دست آورد مزدش به قدری کم بود که به سختی امرار معاش میکرد. بالاخره برای اینکه در آمد سرشار و بی دردسری داشته باشد، کالای عفاف خود را به معرض فروش گذاشت ولی طولی نکشید که از آن زندگی پست هم به ستوه آمد. دلش میخواست به طرف خانه و خانواده خود بازگردد ولی اگر پدر و مادر از نحوه زندگی او اطلاعی حاصل میکردند، آیا ممکن بود او را نزد خود بپذیرند؟ روزی يك شماره روزنامه به دست گرفت و نظری به مندرجات آن افکند. در میان آگهی‌ها اعلانی جلب توجه او را کرد که مفادش چنین بود: «به خانه بازگرد، ما میل داریم پیش ما بیایی. اگر احتیاج به کمک داشته باشی کمک میکنیم و اگر مرتکب کار خلافی شده باشی ترا عفو میکنیم! میقدر بیا.» این آگهی به امضای والدین او بود و چون میدانست این اعلان برای خاطر او منتشر شده پس بدون درنگ با قلبی مملو از بر و شادی عارم خانه خود شد. آیا خدا هم مثل این والدین

است؟ آیا در مورد اشخاص گناهکار، خداوند هم پر از محبت و گذشت و آمرزش است؟ انسان پیش از آنکه از گناه خود توبه کند و خویشتن را به خدا تسلیم نماید، میخواهد در این مورد اطمینان حاصل کند.

۴- تعلیمات مسیح راجع به محبت خدا

بار هم در این مورد مسیح ما را کمک میکند و قل از هر چیز بوسیلهٔ تعالیم خود ما را بصیرت میدهد تا بداییم خدا چگونه است. مسیح میفرماید خدا همه کس را از خوب یا بد، دوست دارد. آفتاب و باران او تنها برای مردمان نیکوکار و عادل نیست بلکه برای مردمان ستمکار نیز هست. (انجیل متی ۵: ۴۵) لقبی که وی دائماً نسبت به خدا میدهد کلمهٔ پدر است زیرا خدا همهٔ ما را محبت میکند همانطور که پدر نسبت به فرزندان خود مهر میورزد. روری مسیح دامنان شبانی را بیان فرمود که دارای صد گوسفند بود. (انجیل لوقا ۱۵: ۳-۷) و یکی از گوسفندان گم شد ولی شن، آن بود و نه گوسفند را واگذاشت و در بیابان به جست و جوی گوسفند گمشده پرداخت.

چون گوسفندان را یافت، به قدری شاد و خوشدل شد که دوستان خود را خوانده گفت با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشدهٔ خود را یافته‌ام. عیسی میفرماید که خدا «همینطور با فرشتگان خود شادی خواهد کرد. در سراسر قرون و اعصار، مردم

سعی کرده بودند که خدا را بخوبید ولی عیسی به ما میگوید که خدا هم در جست و جوی انسان است. داستان گوسفند گمشده، نمایندگی انسانی است که در اثر ارتکاب گناه از خدا روگردان شده است! آیا خدا به خاطر گناهان انسان میخواهد از او انتقام بگیرد؟ یا خدا نیست به چنین اشخاصی بی اعتناست و حاضر است که آنها را به حال خود واگذارد تا در هلاکت بیفتند؟ به هیچوجه، بلکه خدا آنها را جست و جو میکند همان گونه که شان گوسفند خود را جست و جو میکرد خدا میتواند آرام بگیرد تا گمشده را بیابد و بسوی خود باز گرداند بلکه از بازگشت گناهکار به سوی خود، شادمان میشود.

پس عیسی، مثل دیگری بیان میفرماید، داستان پسر گمشده که مکرر به آن اشاره شد (متی ۱۵-۱۱-۲۴) و فنیکه پسر سهمیه خود را از ارث پدر میگیرد و از آنجا به سرزمینی دوردستی میرود تا دارائی خود را صرف کارهای ناشایست نماید، پدرش چه میکند؟ آری پدر مهربان هر روز به نام خانه میرود و از آنجا به جاده نگاه میکند تا ببیند آیا پسرش برمیگردد یا خیر! بالاخره پس از ماههای بسیار نزد پدر خود را می بیند که با لباس زده و پشیمانی سرخس و صورتی از شدت گرمسگی لایع شده، بازگشته است. در این حال پدر بدون تأمل از خانه بیرون دویده به استقبال پسر میرود و هیچ به فکر این نیست که اگر بخواهد، آفای خود را در حال دویدن ببیند به او چه خواهد گفت. پدر بمحض اینکه به فرزند خود میرسد، بازوان خود را گشوده او را در آغوش میکشد و میبوسد و پسر در صدد بر

می‌آید که به گناهان خود اعتراف کند ولی پدر صبر نمی‌کند که داستان او را تا به آخر بشود. پدر مهربان سوگوها را احضار کرده به آنها دستور می‌دهد که لباسهای تازه برای فرزندش بیاورند و کفش تازه در پای او کنند و انگشتری به انگشت او تا علامت این باشد که مجدداً فرزند خانواده خود پذیرفته‌شده و به آنها دستور می‌دهد تا مجلس جشن باشکوهی به علامت خوشی و شادمانی برپا کند. عیسی می‌فرماید عمل خداوند، بدین داستان شباهت دارد. وقتی کسی در اثر حیات آلوده به گناه از خدا دور می‌شود، خدا بگران بارگشت او می‌باشد. در بحسب علامت توبه، خدا با عجله می‌خواهد تا وی ملاقات کند و چون به گناه خود اعتراف نماید، خدا بیدرتگ او را می‌بخشد و به هررندی خود می‌بپردازد و قلب پدرانه وی پر از عاطفه و محبت می‌شود، به مصداق این آیه: «بشتر از برای بود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارد - انجیل لوقا ۱۵: ۷» آری چنین است تعالیم مسیح.

تعالیم عیسی مسیح در روحیه شاگردان و مربدانش دیده می‌شد زیرا آنها شرح محبت خدا را از زبان اوشیده بودند. پولس می‌گوید «جایی که گناه ریاده‌گشت، فیص بیسهایت افرود گردید - رومیان ۵: ۲۰» ما بطور دیبائی بوده‌ایم آلوده به فساد و فشار و بعرت و انتقام و حوربری به‌طوریکه گوئی گناه و شرارت نوع بشر را حد و انتهایی نیست! ولی پولس می‌فرماید فیص و محبت خدا چقدر باید بیحد و انتها باشد! آیه مندرجه در آعار این فصل بیر از پولس می‌باشد: «خدا، محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز

گناهکار بودیم ، مسیح در راه ما مرد - رومبا ۸:۵ « اگر دلیلی برای اثبات محبت بی‌انتهای خدا میخواهیم ، مفهوم این آیه بهترین دلیل ماست زیرا پیش از اینکه از گناهان خود حنی توبه کنیم ، خدا مسیح را فرستاد تا برای ما بمیرد . یوحنا میگوید : « اگر نه گناهان خود اعتراف کنیم ، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد - اول یوحنا ۹:۹ »

خدا ، يك خدای بخشنده و آمرزنده میباشد که حاضر و مایل است گناهان ما را ببخشد، مشروط بر اینکه در حال توبه و انا به مصمم باشیم گناهان خود را ترك کنیم . وقتی یوحنا میخواهد کلمه‌ای پیدا کند تا بوسیله آن به ما بگوید خدا چگونه است، همیشه میفرماید «خدا ، محبت است - اول یوحنا ۴:۸ و ۱۶» میگوید که خدا قدرت است ، نمیگوید عدالت است و نمیگوید حکمت است ولی میگوید محبت است . محبت صفتی است که تمام صفات دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده و میدهد . ایست تعلیمات شاگردان عیسی .

۳- کشف محبت خدا در حیات مسیح

اطلاعات ما راجع به اینکه خدا چگونه میباشد و بشترار اینکه از تعلیمات مسیح و یا توسط شاگردان او به ما رسیده باشد، از مشاهده صفات خدائی که در حیات مسیح تجسم یافته است به دست می‌آید و دانسته میشود . از آغاز آفریش بشر ، پیوسته خدا اراده داشته که خود را منکشف سازد تا انسان او را بشناسد . خدا قدرت خود را در

بد و طوفان ، حکمت خود را در ستارگان ، ربائی خود را در گلها و ابرها و حلال و حشمت خود را در طلوع آفتاب مکشوف ساخته است. خدا خود را در تاریخ حیات بشر ظاهر ساخته و داوری خویش را بر گناه و مواظت خود را با نیکوکاری نشان داده است . خدا خود را در پیام رسولان خود که عدالت او و مهربانی و محبت وی را علام داشته بد، ظاهر ساخت ولی انسان برای شناختن خدا احتیاج به آیات و معجزات بیشتری داشت تا صفات خدا را مشاهده کند که در حیات بشری تحسم یافته . از آنجائیکه خدا نیروهای خود را از قسل بیروی تفکر ، بیروی احساس ، بیروی اراده و عمل که به انسان منتهی در دائره محدودی اعطاء فرموده و از آنجائیکه خدا و انسان دارای یک سلسله صفات اخلاقی مشترک هستند ، تنها یک حیات بشری ممکن بود خدا را بطور کامل به انسان پیمایاند .

اجاره دهید موضوع را توضیح دهم : فرصت کنید میخواهید بدایید که محبت چیست . ممکن است به کتاب اُتب مراجعه کرده و توضیحاتی راجع به مفهوم محبت در آنجا بخوانید یا میبایست به تصور مادری بگردید که کودک خود را در آغوش گرفته و این سطره تا حدی مفهوم محبت را در نظر شما روشن میسازد. ولی بهرین راه برای دانستن مفهوم واقعی و اصلی محبت آنست که این احساس در حیات تحسم یابد یا شخص ببیند که پدر یا مادری ، هرچیز حنی حیات و زندگی خود را در راه فرزندان خود خدا میکند .

در ایام انقلاب فرانسه ، مرد جوانی محکوم به مرگ و به زندان

افکنده شد تا اعدام شود . هر روز مرتناً پندیربر برای دیدن فرزندش می‌آمد . یکروز پدر در راهرو زندان نشسته بود و پسر را خواب در ربود. وقتی که محاطین حضور یافته و اسامی کسانی را که میباشد اعدام شوند اعلام مینمودند، نام مرد جوان نیز اعلام گردید ولی جوان در خواب بود و جواب نداد . مرتناً دوم که نام او اعلام شد ، پدر بجایش پاسخ داد و با آرامی از زندایان تقاضا کرد وقتی که پسرش از خواب بیدار شود به او بگوید که پدرجای او اعدام شده و او نباید بجای پدر خود از زندان خارج شود ! چون این دستورات را داد ، به استقبال مرگ شتافت تا پسرش از چنگال مرگ رهائی یابد ! وقتی شخص مشاهده میکند که محبت بدیگونه در حیات تجسم مییابد ، آن وقت میفهمد که محبت چیست . به همین طریق وقتی موقع مناسب فرا رسد که خدا صفات خود را به طور کامل مکشوف سازد، این صفات را در حیات بشری مجسم کرد و این نمونه و پیکر مجسم ، عیسی مسیح بود . تا آنجا که ممکن بود اسان محدود خدای نامحدود را شامل گردید یعنی «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه میداد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را بهمانسپرد . - دوم قرنهای ۵:۱۹ از این رو ما در مسیح تجسم کامل و مظهر کامل خدا را مشاهده میکنیم .

در اینصورت آبا شما میدابید خدا چگونه است ؟ مسیح را در بیابان بنگرید که در طول چهل شانه روز از طرف شیطان وسوسه شد . شیطان تمام سلطنتهای جهان را به او عرضه داشت مشروط بر اینکه

برای غلبه بر آنها نیرو و قدرت به کار برد - (انجیل متی ۱: ۴-۱۱)
 ملاحظه نمائید که مسیح تمام این پیشهادات را رد کرد و بر هر
 گونه وسوسه‌ای که در کار او شد عله یافت . آنوقت بود که جهاد
 جاودانی خدا بر علیه گناه مشاهده گردید و از فتح و عله نهائی او
 اطمینان حاصل شد . به عیسی بگریید در موقعی که پگانه فرزند زن
 بیوه را برای دفن کردن میبردند ، تسلیت را لمس میکند و به پسر
 میگوید که بر حیزد و حیات یابد و سپس او را به دست مادرش
 میسپارد (انجیل لوقا ۷ : ۱۱-۱۷) . از این آثار متوجه میشوید که
 قلب خدا از آلام بشری متأثر میگردد و شایق است که بشر را از غم و
 اندوه برهاند .

به عیسی بنگرید هنگامیکه به خانه زکی باجگیر که مردی مغرور
 و مطرود جامعه بود روان است و به هیچوجه به شکایت‌های استهزاء
 کنندگان و جمعیت اهمیت نمیدهد برای اینکه شاید بتواند یک نفر
 گناهکار را به حیات جدید رهبری نماید (انجیل لوقا ۱۹ : ۱-۱۰)
 ملاحظه فرمائید که خدا همیشه گناهکاران را جست و جو میکند و
 آنها را مرد خود میخواند تا به توبه و حیات جدید رهبری فرماید . به
 عیسی بگریید هنگامی که در بالای تپه‌ای مشرف به اورشلیم ایستاده
 و از آنجا به شهری که وی را از خود رانده ، چشم میدوردد و به حال
 آن اشک میریزد (انجیل لوقا ۱۹ : ۲۱) . صدای او را بشنوید هنگامی
 که برای این شهر ماتم گرفته میگوید : « ای اورشلیم ، اورشلیم ، قاتل
 انبیاء و سنگسار کسده مرسلان خود ! چند مرتبه خواهم فرزندان ترا

جمع کم مثل مرغی که حوجه‌های خود را زیر نال خود جمع میکند ولی نخواستید - انجیل متی ۲۳:۲۷ « از این رو میدانید که خدا چگونه نسبت به کسانی که توبه نمیکند ترحم دارد و چگونه متأثر و عمتگین است که انسان خدا را رد میکند و از او دور میشود و ناریکی را بر نور ترجیح میدهد .

به عیسی سگردد هنگامیکه « او را به دیوانخانه برده و تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردید و او را عربان ساخته لباس قرمز بنو پوشانیدید و تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند و نی به دست راست او دادند و پیش او را برده اسنهره کمان میگفتند « سلام ای پادشاه یهود ! و آب دهان بر وی افکند و نی را گرفته بر سرش میردند ! - انجیل متی ۲۷:۲۷-۳۰ « ولی او به هیچوجه سرزش نیکرد و تهدید بنمود ! در این حادثه صبر و حوصله خدا را ملاحظه خواهید کرد که با رنج و تأثر ، گمراهیهای مردم شریر را تحمل میکند ! به عیسی بنگرید هنگامی که او را مصلوب میکند و بر دسرها و پاهایش میبند و میکوبند ولی او بحای اینکه در اثر درد و رنج بمالد و گریه کند ، فکرش فقط منوجه آنهائی است که ویرا مصلوب میسارند و برای آنها چنین دعا میکند : « ای پدر ، اینها را بیامر و برادرانم چه میکند - انجیل لوقا ۲۳:۳۴ « در آنجا محبت شدید و بی پایان خدا را ملاحظه خواهید فرمود که شایق است انسان بوسیله توبه به سوی او بازگردد و ساکن کوی حضرت اعلی شود . هر قدر بار نگاه انسان سنگین باشد ولی رحمت و بخشش الهی بی پایان است . عیسی را در بالای صلیب

بیبید که جسم و روح مارکش منحل درد و رنج میشود! پیشوایان قوم او را مسحره میکردند و از حدود دور میباحند و لسی مسیح با شکستانی، خون حیات خویش را در راه مردم گناهکار نثار مینماید و با قلبی شکسته میبرد! (امجیل متی ۲۷:۳۵-۵۰) اکنون متوجه خواهید شد از روز اول که بشر مرتکب گناه شده تاکنون چه گذشته و هر بار که شما و من گناه میکنیم بر او چه میگذرد و قلب او چگونه شکسته شده و با درد و غم آکنده میگردد و چطور از گناه که حیات بشری را تاه میسازد، متضرر است. ما وجود این، محبت و عاطفه بی پایان الهی شامل حال مردم گناهکار است.

آیا شما هیچوقت خدا را اینگونه مشاهده کنید و او را بدینگونه دانسته‌اید؟ اگر مشاهده نکرده بودید که خدا در عیسی مسیح جسم یافته، آیا هیچ ممکن بود او را دارای محبت و عاطفه نامحدود ندانید که بر اینهمه دل شکستگی و فداکاری، شکبا و منحل باشد؟ من ایمان دارم که «خدا محبت خود را در ما ثابت میکند در اینکه هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد - رومیان ۵:۸»

۴- محرکاتی که ما را به چمین حدائی تسلیم میسازد.

ایک دیده و متوجه شده ایم که خدا چگونه است. در عیسی مسیح ما عمق تأسف و تأثر او را نسبت به گناه بشری و وسعت محبت او را نسبت به انسان گناهکار ملاحظه نموده‌ایم. چون کسی ما توبه واقعی و صمیمانه از حیات گناه آلود خود روی برمیگرداند، چه چیزی ممکن

است بهتر و مؤثر تر از کشف محبت خدا و وسعت بحث‌های او بطوری که در عیسی مشهود گردیده ، مشوق نوع بشر واقع گردد تا اسان حیات خود را به خدا تسلیم نماید ؟ اگر مسیح گناهکاران را جست و جو میکرد و با آنها آمیزش مینمود و از رفافت و معاشرت آنها احتراز نمیکرد ، آیا این جمله دلیل بر آن نیست که خدا هم در جست و جوی گناهکاران میباشد و مایل است که آنها هر قدر هم گناهکار باشد به سوی او بیاید ؟ آیا وقتی گناهکاران به سوی خدا رو می‌آورند ، خدا آنها را نخواهد پذیرفت همان طوریکه عیسی معاشرت با آنها را استقبال کرد ؟ اگر عیسی فرمود : « هر آنچه که پدر به من عطا کند به جانب من آید و هر که به جانب من آید ، او را بیرون نخواهم نمود - انجیل یوحنا ۶: ۳۷ » آیا ممکن است بشری یافت شود که چون به خدا رو آورد ، خدا او را رد نماید ؟ اگر عیسی به دزدی که در حال مرگ بود و عذبه بهشت داد ، آیا خدا هر گناهکار تائبی را در بهشت جاودانی خود نخواهد پذیرفت ؟ اگر مسیح برای آمرزش کسانی که او را مصلوب کردند دعا نمود ، آیا خدا تا کمال مسرت تمام کسانی را که از گناهان خود توبه میکند نخواهد آمرزید ؟ اگر خدا مانند مسیح است که با قلب شکسته برای گناهکاران مرد ، پس يك گناهکار تائب چه مشوق و محرکی بهتر و مؤثرتر از اسی می‌خواهد تا او را از گساره برهاند و به سوی خدا باز گرداند ؟ چون مسیح بوسیلهٔ مکشوف ساختن خدا در خود ، مؤثرترین محرک را به اسان عرضه داشت تا در ایمان به سوی خدا باز گردند و خود را به

وی تسلیم نماید، پس ایهم دلیل دیگری است براینکه ما او را محبی خود بدادیم .

من نمیتوانم بههم چطور ممکن است اسن از حدائی که این همه محبت و عاطفه را در عیسی مسیح مکتوف ساخته است ، روگردان شده پشت به او کند! در یکی از ایلات حوب شرقی آمریکا، کشاورزی با رنش زندگی میکرد که فرزند آنها محصر به يك پسر بود . اینها مردمی بسوا و ننگ دست بودند ولی پسر خود را دوست داشتند و نصیم گرفته بودند که او را حوب تربیت کنند ولو اینکه تربیت صحیح وی مستلزم هداکاری باشد . از این رو به وسائل ممکن پول پس انداز کرده و خود را در محرومیت مگاهداشتند تا پسر را به يك آموزشگاه شانه روری بفرستند . وقتی که پسر دوره آموزشگاه را به پایان رسانید ، پدرش گفت چون میل دارم که فرزندم تحصیلات عالیہ کند ، پس بهتر است او را به کالج بفرستیم . رنش از او پرسید چطور میتوان منحمل محارج او شد ؟ ما پول نداریم ! پدر پاسخ داد بسیار حوب ، ریادترکار خواهیم کرد ، کمتر عذ خواهیم خورد و دیرتر لباس عوض خواهیم کرد ! بدین نحو نصیم گرفتند بیش از پیش هداکاری کند تا اینکه پسرشان در کالج تحصیل کند زیرا محبت آنها در باره فرزند این اندازه زیاد بود .

در نقطه ای که از محل آنها ریاد دور بود دانشگاهی وجود داشت که فرزندشان در این دانشگاه شروع به تحصیل نمود و پدر و مادر هم با تمام قوا رحمت میکشیدند تا پولی را که برای محارج

او لارم است تهیه کنند و برای او بفرستند. پس از اینکه پسر چند سال از تحصیلش در کالج گذشت، یکروز پدر به مادر گفت که من میخواهم بروم پسر را بیسم زیرا بیش از این طاقت دوری او را ندارم. گاری را بر از سزیزجانی که در باغچه داریم میکم و فردا صبح زود حرکت مینمایم. اول سزیزها را در شهر میفروشم و بعد برای دیدن او به دانشگاه میروم. بدین ترتیب گاری خود را مملو از سزیزجات کرد و صبح زود به سمت شهر عزیمت نمود و در تمام راه فکرش متوجه فرزندش بود.

پس از اینکه به شهر رسید و سزیزجات خود را فروخت، سوار گاری شده به سوی دانشگاه حرکت کرد، در حالی که قلش مملو از شادی و مسرت بود. چون به حوالی دانشگاه رسید پسر خود را دید که با دو نفر از دوستانش قدم میرند. چون پیر مرد دیگر قادر به خودداری نبود از این رو از گاری پائین جست و به طرف فرزند دوید تا او را در آغوش کشد. پسر، پدر را دید که به سوی او میآید ولی از رفقایش خجالت میکشید که بگوید این پیرمرد با این لباس پاره و هیئت و منظره مکروه، پدر اوست! چون پدر خواست او را در آغوش محبت بکشد، پسر روی برگردانیده گفت تصور میکنم اشتباه کرده باشی، من شما را نمیشناسم! پدر پیر بکلی زبانش بند آمد و با قدمهای لوران به سوی گاری برگشت. در حالی که سرپای وجودش غم و رنج بود به سوی ده روان گردید و طولی نکشید که باقلبی شکسته از دنیا رفت! من هیچ نمیتوانم بفهمم چطور ممکن است فرزند با پدر خود

آنهم پدری که برای خاطر او آنهمه هداکاری کرده ، چنین معامله‌ای نکند ! به همین نحو از دائرة فهم و حوصله من بیرون است که بفهمم چگونه ممکن است کسی محبت بی‌پایان خدا را که در حیات و مرگ مسیح مکشوف گردیده است ، یکنار ببیند و بتواند دعوت با محبت او را رد کند و حیات خود را تسلیم خدا ننماید !

قدرت بوسیله مسیح تا مظفرانه زندگی کنیم

« قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا نفیوت میبخشد - رساله
به فیلیپیان ۱:۱۳ »

ما مشاهده نموده ایم که چون مردی از حیات آلوده به گناه رو
برتابد و خود را تسبیح به خدا نماید، خدای تعالی او را در درگاه خود
میپذیرد و وارد شاهراه نجات میگردد . همچنین مشاهده کرده ایم که
چگونه مسیح شخص را کمک میکند تا قدم بر روی در راه توبه و ایمان
بردارد . اینک به سومین قدم در راه نجات میرویم و میخواهیم بدانیم
یا در اینجا بر مسیح میتوان ما را کمک کند یا خیر ؟

۱- احتیاج انسان به قدرتی تا آنگونه که خدا میل دارد ،

زندگی کند

از آدمی که شخص وارد راه نجات میشود باید راه را تا آخر
پیماید و نجاتی که آغار گردیده باید به حد کمال برسد . شخص باید

بتواند برای کسب نیروئی که بدان نیازمند است به آنجا رو آورد؟

۲- مسیح همنع نیرو

پاسخ پولس رسول به این پرسشها همان آیه‌ایست که ما در صدر این فصل ذکر نموده‌ایم « قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت میبخشد - فیلیپیان ۴: ۱۳ » پولس در مسیح همنع قدرتی پیدا کرده بود که برای رفع تمام احتیاجات وی کفایت میکرد . پولس مردی بود که زندگی کردن را چنانکه شاید و باید برای خود سخت و دشوار دیده بود. او چنان گفت « زیرا آن ییکوئی را که میخواهم ، بیکم بلکه ندی را که میخواهم ، بیکم - رومیان ۷: ۱۹ » باید به یاد آورید که این شخص خود را رئیس گناهکاران خوانده بود (اول تیموتاؤس ۱: ۱۵) . قبل از اینکه پولس به مسیح ایمان آورد ، در تعقیب مسیحیان از شهری به شهری میرفت و آنها را به زندان می‌افکند و به دست مرگ می‌سپرد اروری فرا رسید که خود او یکی از پیروان همان مسیح شد در صورتیکه قبلاً با شدت تمام با او مخالفت می‌ورزید ولی ناگزیر گردید که تمام عادات و زندگی خود را تغییر دهد . وی بجای اینکه منهای دقت و مراقبت را به کار برد تا تمام مراسم دین یهود را بجا آورد ، لازم دید که زندگی خود را بر پایهٔ خدمت به همنوعان خود قرار دهد . دوستان دیرین او دشمن وی شدند و با هروسيله‌ای با او مخالفت کردند به طوریکه با هرگونه خطر و صحتی و زجر و شکجه مواجه گردید ا تحت این شرایط و این اوصاع بود که گفت

« من میتوانم هر چیز را در مسیح که مرا تقویب میکند، انجام دهم. » در حقیقت هنگامیکه این عبارت را می‌نوشت، در کنج ریدان به سر می‌برد ولی مسیح را یافته و دیده بود که مسح بیروی اوست. در نامه دیگری وی چنین نوشت: « بلکه در همه این امور از حد رها نه نصرت یافتیم بوسیله او که ما را محبت نمود - رومیان ۸: ۳۷ » و منظور وی در این آیه مسیح است. این چیزها چه بودند؟ « کیست که ما را از محبت مسیح جدا سارد؟ آیا مصیبت یا دلنگی یا حفا یا قحط یا عربانی یا خطر یا شمشیر؟ رومیان ۸: ۳۵ » و در مسیح بیرونی یافت تا اینکه با همه این چیزها روبه‌رو شود آنچه را که مسیح برای پولس انجام داد، میتواند برای هر کس انجام دهد.

عیسی در آخرین شب پیش از مصلوب شدن برای شاگردان خود مثلی گفت. وی خود را به ناکی همانند ساخت و شاگردان خود را شایعه‌های آن خواند که جدا از وی هیچ کاری نمیتواند کرد همانطور که شایعه‌ای را اگر از تانک جدا کنیم بی‌مصرف خواهد ماند. ولی اگر در وی بنماید، میتواند میوه بسیار آورد (انجیل یوحنا ۱۵: ۸-۱۰) منظوری که عیسی در نظر داشت این بود - همانطور که شایعه بیروی خود را از تانک کسب میکند و از ایرو توانائی نمر آوردن و میوه دادن پیدا مینماید، به همانطور عیسی روز به روز به پیروان خود بیروی روحانی عطا مینماید تا آنگونه که شایسته است ریست کند و صفات و اخلاق حبه را در خود بشو و نما دهند و خدا و انسان را خدمت کند عیسی مسیح با سرخامش از مردگان، برهان غیر قابل

انکاری از قوت خود عرضه داشت و در موقع صعود به آسمان فرمود:
 « تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است و اینک من
 هر روزه تا انتهای عالم همراه شما میباشم - انجیل منی ۲۸ : ۱۸ و
 ۲۰ » اینست وعده و عهدِ مسیح با شاگردانش ، وی از روح خود به
 آنها عطا میفرماید و روح در درون قلب آنها میماند و به آنها برو
 میدهد تا احتیاجات آنها را برآورد .

ده روز بعد از صعود مسیح ، این روح با بروی فراوانی بر
 شاگردانش بارل شد . هینقدر کافی است که شخص فصول اول کتاب
 اعمال رسولان را بخواند تا بداند چه تغییرات و تحولاتی در آنها پدید
 آمد و چه نیروئی داشتند . نخست نیروئی بود که اخلاق و صفات
 آنها را تغییر داد . تا آن زمان شاگردان فاقد شهادت و جرأت بودند .
 پطرس بقدری جبن داشت که در شب تسلیم مسیح ، سه بار آشنائی
 خود را با مسیح انکار کرد (انجیل منی ۲۶ : ۵۷ - ۶۹) و سایر
 شاگردان او را ترك نموده فرار کردند (انجیل منی ۲۶ : ۵۶) . از
 زمانی که روح مسیح یعنی روح القدس بر آنها فرود آمد ، دیگر ترس
 و وحشتی نداشتند و با کمال شجاعت و دلاوری با رؤسای یهود مقابله
 کردند . چون رؤسا به آنها دستور دادند که دیگر به نام مسیح سخن
 نگویند ، پاسخ دادند که از سخن گفتن حدود داری نمیکنند و اطاعت
 فرمان خدا را بر فرمان انسان ترجیح میدهند (اعمال رسولان ۴ : ۵ -
 ۲۰) . تا آن لحظه سه قدری فکر آنها متوجه خود بود و به قدری
 سرگرم حسادت که دائم بر سر اولویت با هم نزاع میکردند ! بعداً در

محبت و وحدت کامل با هم میزیستند و در آنچه داشتند با هم مشارکت میکردند (اعمال رسولان ۴ : ۳۲-۳۵) . هنگامی که عیسی در سامره میخواست حائی برای استراحت شانه پیدا کند ولی او در بیع داشتند، دو نفر از شاگردانش پیشهاد کردند که او آسمان آتش بطلبند تا سر سر اهل ده سارد (انجیل لوقا ۹ : ۵۱-۵۵) ولی به سوی سامره رفتند تا مژده نجات را به آنها برسانند (اعمال رسولان ۸ : ۵-۲۵) زیرا اخلاقی و صفات آنها بوسیله روح مسیح که در آنها حلول کرده بود بدین نحو تغییر یافت و بوسیله همین روح، بیرونی برای خدمت در آنها پدید آمده بود به طوری که از وعظ و نمود کلام آنها هزارها نفر به مسیح ایمان آوردند. همچنین قدرت به معالجه و مداوای بیماران و توانایی برای تحمل انواع و اقسام شکنجه و سختیها .

این بیرونی است برای آنایی که خود را تسلیم مسیح میسازند و به تمام کسانی که در او ریست میکند همانطور که شاحه در ناک ریست میکند و به افرادی که با او همسنگی دارند یعنی قدرت و توانایی بر تغییر اخلاق و صفات . توانایی بر اینکه بر تمام مشکلات فائق شوند. توانایی بر انجام خدمت مست به خدا و بشر. قدرت و توانایی بر اینکه در دیگران نفوذ کند . فرصت کید مرکب دست شما يك مبله كوچك آهسته است و روی میری که جلو شماست ، ده با دوارده مبع كوچك قرار دارد . شما مبله را آهسته فرود میآورید بطوری که تقریباً با میخها تماس پیدا میکند . اگر مبله را به عقب و جلو تکان دهید ، مبله آهن هیچگونه اثری در میخها ندارد ولی اگر مبله را

بردارید و با دست دیگر آهن رنای بررگی بر سر میله قرار دهید و نار دیگر میله را پائین آورید تا نزدیک میخ ها برسد ، ناگهان تمام میخ ها به حرکت در می آید و به طرف میله آهن میل میکند و بطوری محکم به میله میچسبد که می توانید میله را بلند کرده در هوا نگاهدارید و بار هم میخها به آن چسبیده باشد . واضح است که میله در اثر قوه مغناطیسی آهن ربا نیروی حدیدی کس کرده است . به همین نحو هنگامی که مسیح وارد رندگانی کسی شود و در او زیست کند ، یت نیروی ناره یعنی نیروئی برای دستگیری و کمک به دیگران در او پدید می گردد .

۳ - نیروی مسیح چه خواهد کرد ؟

شاید بعضی خواهند گفت آنها حواریون بودند که به ایشان نیروی مخصوصی داده شد تا امور بسیار مهمی که در جلو داشتند ، انجام دهند . آیا همان نیرو در دسترس من میباشد ؟ آیا امروز هم این نیرو مانند بیست قرن پیش اثرانی دارد ؟ آیا صحیح است اگر خود را به مسیح تسلیم نمایم ، او در رندگی من وارد خواهد شد و در من خواهد زیست و نیروئی را که بدان نیازمندم به من عطا خواهد کرد ؟ من در اثر تجربه های زیاد میتوانم شهادت دهم که مسیح نیروئی عطا میکند تا شخص در پرتو آن بر وسوسه ها غلبه کند و ماهیت اخلاق و صفات خود را تغییر دهد . اجازه دهید چند مثال از جریان رندگانی دیگران ذکر کنم و نشان دهم که نیروی مسیح و قدرت بینهایت او در زندگانی شخص ، چه خواهد کرد .

۱- این نیرو بر محیط فائق خواهد آمد

بسیاری در اثر وضع محیطی که در آن زندگی میکند، نفس هائی در زندگی دارند! اوئی که از والدین و اسلاف خود داشته‌اند در زندگی آن‌ها معبد نوده است. تربیت و پرورش صحیحی نداشته‌اند و والدین آن‌ها معبد استه‌اند که فرزند خود را چگونه باید تربیت کرد! از هر طرف با بدی و شرارت احاطه شده‌اند! از روزگار کودکی پیوسته کلمات موهن و عبارات ناپسند در دهان داشته و هر روز را با حسرت و تراغ گذرانده‌اند! باد گرچه‌اند که دروغ بگویند و پیوسته ساطر ندرستی و ناگزیری این و آن باشند! بسیاری از سنگان با هم‌بگان آن‌ها معاد به مشروب یا ترپاك بوده‌اند! اجماع آن‌ها بر از بیعدالتی و فساد بوده است! آیا مبیح مبنواید به کسی بیرو بخشه تا بر چنین محیطی غلبه کند؟

سالها پیش در جنگلهای افریقا سری شو و ما با مت که محیط اطراف او سحر نرین و پست‌ترین محیطها بود. اطرافیان وی همه وحشی و غیر متمدن بودند و ما یکدیگر می‌جنگیدیم، می‌دزدیدیم و به قدری مشروب می‌خوریدیم که سر از پا نمی‌شناختیم! دروغ می‌گفتیم و آدم‌کشی می‌کردیم! آیا برای سری که در این محیط شو و ما کرده، هیچ حای امیدی باقی بود که بهتر و برتر از مردم اطراف خود باشد؟ ولی در آن حوالی يك آموزشگاه مسیحی بود که این پسر برای تحصیل به آنجا رفت. پسرک در اینجا به تنها شروع به تحصیل کرد بلکه در سلك پیروان مسیح درآمد و مؤمن گردید و قدرتی جدید کسب کرد!

تا آنجا که برنامه این آموزشگاه جا داشت تحصیل کرد و بعد به امریکا رفت و داخل یکی از دانشگاههای بزرگ شد. در اینجا نه تنها فارغ التحصیل گردید بلکه آنقدر تحصیل کرد تا موفق به اخذ درجه دکترا شد. پس از آن به افریقا بازگشت تا دانش و تجربیات روحانی خود را در راه اعتلای سطح زندگی قوم خود به کار برد. این شخص چگونه موفق شد که در محیط پست افراد خود که در آن نشو و نما یافته بود، توفیق یابد؟ البته تحصیل و تربیت او در این تحول به او کمک کرد ولی مهمتر از همه نیروئی بود که وی از عیسی مسیح کسب کرده بود.

۲- این نیرو بر وسوسه قلبه خواهد کرد

از این که بگذریم به عوامل وسوسه ای میرسیم که هر روز بر سر راه ما قرار دارد. یکی وسوسه میشود که دروغ بگویند و فریب دهد! دیگری تحت تأثیر هیجان و عصبانیت قرار میگیرد و عارانی سخت و تلخ بر زبان میآورد! شخصی ماهیت اخلاقی خود را در غرور و خودبینی نشان میدهد! دیگری مبتلا به اسراف و تذر شده پول بیهوده تلف میکند! و یکی عادت به میحواری و عیاشی پیدا میکند! آیا در مسیح نیروئی هست که ما را مدد کند تا بر این وسوسه ها غلبه کنیم؟

در یکی از بدترین نواحی لندن پسرى قدم به عرصه وجود گذاشت که در سن ۶ سالگی مادرش او را به دکان می فروشی میفرستاد تا

برای او مشروب بحرد ربر ا سحت متلا نه میجواری بود ! در سنین
 کودکی این بچه ما مزه مشروب آشاشد ! در روزگار نوحوایی برد
 یکهر شیر فروش کار میکرد و شیر به در خانهها میبرد ولسی ار شیر
 مشتریها میدردید و به اینوسيله پول تهیه میکرد ! بعدها در دکابی کار
 به دست آورد و در آنجا نقلری مرتکب دزدی شده بالاحره به رندان
 افتاد ! پس ار آن به شمل لوله کشی پرداخت و این حرفه را آموخت
 اما هنگام استعمال نه کار آنچه را که میتوانست ربر لباسهای خود پنهان
 سازد ، میدردید و از آنجا خارج میکرد و هر چه به دست می آورد ،
 همه را به بهی مشروب ار دست میداد ! در حال مستی و بیخودی سر
 کار میرفت ! ار بردیامهای بلند بالا میرفت و یا از میلههای پولادی
 میگذشت ! در حالی که مست و ار خود بیخبر بود ، ار يك ارتفاع
 بیست متری به زمین می افتاد ! بواسطه اعتیاد به مشروب هر حاکه
 میرفت پس ار مدتی ار کار بر کار میشد . حابه خود را مدلل به جهمی
 کرده بود بطوریکه بچههایش ار او وحشت داشتند و محص بیکه
 صدای پای او را می شنیدید و می فهمیدید پدرشان به خانه می آید، فوراً
 دوپله و خود را پنهان میکردند . ریش در مقابل او مقاومت میکرد
 ولی غالباً کتک میخورد . یکوقت در اثر شدت عصب و عصبانیت ،
 رن خود را از چندین پله به ربر انداخت و چبری مانده بود که تلف
 شود !

یکروز ریش به میخانه ای رفت که در آنجا مشغول میگساری
 بود و ار او درخواست پول برای محارج غذا کرد . رهاپش او را

مسخره کردند ولی او در حال غضب، زن خود را از آنجا راند و خودش هم بیرون رفت. موقعی که او کوچه میگذشت، میل کرد تا یکی از دوستان قدیم خود را دهن کند، پس به منزل او رفت و به وی گفت که از این طرز زندگانی خسته شده و حواستار تعمیری در زندگانی خود مییابد. از دوستش پرسید که چگونه میتواند زندگی خود را تغییر دهد؟ رفیقش به او گفت چنین تعمیری فقط با کمک خدا ممکن است و از او درخواست کرد تا زانو رده دعا کند. این مرد برای نخستین بار در زندگی دعا کرد و با خداوند راز و نیاز نمود و در نتیجه تغییر فاحشی در روحیه او حادث گردید و از سر نو تولد یافت. اشی در حضور جمع، شرح زندگی و گناهان خود و ایمان خویش را به مسیح اعتراف کرد.

وقتی سرکار رفت، همکارانش که ماجرای احیر او را شنیده بودند، يك بطری مشروب به میان نهاده او را دعوت به نوشیدن کردند. چون از این کار نتیجه نگرفتند، او را مسخره کرده مورد تحقیر قرار دادند! چسبون دیدند این کار هم اثری ندارد، از حرف ردن با او خودداری کردند و او را بکلی به حال خود گذاشتند. در پایان هفته مزد وی پرداخته شد و او کار اجراج گردید! این بود نتیجه سعی و مجاهدت وی در پیش گرفتن حیات جدید. چندین هفته گذشت و او گرسنه و درمانده در کوچه‌ها پرسه میزد و سعی میکرد تا کاری به دست آورد ولی مردم که از سابقه زندگی وی اطلاع داشتند به او کاری رجوع نمیکردند. وقتی خیلی مأیوس و دلسرد میشد، مکرر در مکرر کلمات مسیح را که

در انجیل یوحنا خوانده بود تکرار میکرد و از این عبارت بیروی ناره کسب میکرد : « من تاك هستم و شما شاحه‌ها - ۱۵ : ۵ » .

بالاخره از شمل لوله کشی با اینکه در آمدش زیاد بود دست کشید و به رفتگری اشتغال ورزید ولی حیات و حانه او يك شادمانی بوی پیدا کرده بود . پس از آن هیچگاه لب به مشروبات نیالود و برای همیشه از قید این عادت رهائی یافت . از کجا این نیرو را کسب کرده بود تا در مقابل وسوسه‌های دیرین ، مقاومت وررد؟ تکرار دائمی این عبارت « من تاك هستم و شما شاحه‌ها » پاسخ این پرسش را میدهد . او حضور مسیح را در خود احساس میکرد که این کلمات را به او میفرمود و اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاحه با تاك ، به او نیرو و استقامت میداد .

۳ - صفات اخلاقی را تفسیر خواهد داد

از اینجا به موضوع صفات اخلاقی می‌رسیم که شمه‌ای از آنها ذکر کرده‌ام . نجات بدون تکامل و نشو و نماي صفات پسندیده نمیتواند کامل شود . اگر شخصی مبتلا به اخلاق و عادات بدی شد و این عادات جرو صفات ثابته او قرار گرفت ، آیا مسیح میتواند نیروئی به او عطا کند تا این صفات و اخلاق را تغییر دهد؟ آیا مردم با درست را میتواند درست‌کار کند و یا اشخاص بیرحم را مہبل به اشخاص مہربان نماید ؟ و یا افراد معرور را افتادگی و تواضع بخشد و میحوارگان را مہبل به مردمی پرهیزگار نماید ؟ دامن رندگی مردی که در بالا توضیح

دادیم نشان میده که وی چگونه میتواند میحواره ای را مبدل به شخصی پرهیزگاری نماید . اجازه دهید مثال دیگری ذکر کنم .

در سالهای اخیر هزارها نفر از بین پست ترین طبقات هندوستان به دین مسیح گرائیده اند . چند سال پیش پکنفر اسقف گماشته شد تا راجع به این نهضت تحقیقاتی بنمایند . این اسقف خصوصاً مهغواست بدانند آیا تغییر مذهب از هندوئیسم به مسیحیت با تغییر در نحوه زندگی و صفات اخلاقی به موازات یکدیگر است یا خیر ؟ در یکی از نواحی مورد تحقیق ، هنگامی که یکی از رؤسای دزدان با چند تن از پیروان خود به دین مسیح گرائید ، چندین هزار نفر از طبقات پست هندی نیز ایمان آوردند . در حوالی دهی در همین ناحیه ، اسقف مزبور با پکنفر هندی مصادف شد که در مزرعه کار میکرد . با او وارد مذاکره شد و از او پرسید : آیا شما مسیحیان ده خود را میشناسید ؟ مرد پاسخ داد : بلی همه آنها را میشناسم . خوب ، راجع به آنها چه عقیده دارید ؟ آنها بهترین مردم ما هستند . آیا همه آنها بهترین مردم شما هستند ؟ آری ، در ده ما فقط هندوها و مسیحیان زندگی میکنند ولی مسیحیان خیلی بهتر از هندوها هستند ! آیا قبول مسیحیت ، آنها را مردمان خوبی کرده است ؟ هندو پاسخ داد : البته ، زیرا پیش از اینکه مسیحی شوند ، همه راهزن و آدمکش بودند و ما از آنها میترسیدیم ! بعضی از آنها همیشه مست بودند اما حالا هیچ مشروب نمیبخورند . تفاوت بین آنوقت و حالای آنها ، مثل تفاوت بین زمین و آسمان و مثل تفاوت بین روز و شب است . اسقف باز هم پرسید : شما میگوئید خیلی

اشخاص بد را دیده‌اید که مثل به مردمان خوبی شده‌اند فی‌المثل مشروب خورها مثل به مردم پرهیزگار و راهزنها مثل به همسایگان درستکار شده‌اند . آیا این تعییرات فقط در اشخاصی حاصل شده که دین مسیح را قبول کرده‌اند؟ آیا هیچ ندیده‌اید که در مذهب هندو کسی اینطور تعمیر بنماید ؟ مثل این بود که ده نشی از پرش اسقف دچار حیرت و تعجب شده ولی پاسخ داد: هرگز، فقط مسیح است که میتواند اینطور انسان را عوض کند ! این بود شهادت یکفر هندو به نیروی مسیح در تغییر صفات اخلاقی مردم . باینرا این تعجبی نیست که این شخص در عرض چند ماه مسیح را به نام منجی خویش پذیرفت .

۴ - برای انجام خدمت ، نیرو خواهد بخشید

ما مشاهده کرده‌ایم که نجات چگونه شخص را ملزم به خدمت همنوع میکند و چطور پیروان مسیح در زمان خود نیروی خدمت کسب کردند. آیا این نیرو همنوع در دسترس ماست یا مسیح آن تمام شده؟ همنوع کافی است نظری به جهان زندگی افکند تا هزارها نمونه از مردان و زنانی ببیند که زندگانی خود را به نام مسیح ، وقف از میان بردن ظلمت و جهالت و موهوم پرستی نموده و بر علیه بیماری و شرارت جنگیده و مردم را به سوی معرفت الهی و به سوی حیات جاودانی رهبری نموده‌اند .

اجازه دهید از چند نمونه فقط يك نمونه را ذکر کنم . در بین جزائر هاوایی واقع در اقیانوس آرام ، جزیره‌ای است به نام «جزیره

مولوگای که از روزگاری قدیم آنرا جایگاه دور افتاده برای اشخاص جذامی قرار داده‌اند. مردم بدبختی که هفتاد سال پیش در آنجا به سر می‌بردند، مردمی بودند وحشی و بدون قانون و نظام و بدون هیچ امیدی به نجات از بیماری نفرت‌آور خود که صری در بطالت و وحشیگری و گناه زندگی میکردند. دوزخ دامیان که یکمهر کشیش کاتولیک بود چون از شرح حال آنها اطلاع حاصل کرد به سوی آنها رفت تا در بین آنها زندگی کند. وی به جذامیها یاد داد که چگونه کار کنند و محصول به دست آورند. به آنها یاد داد تا قوانین و مقرراتی وضع کنند که آرامی و امنیت را در جامعه آنها برقرار سازد. وی بچه‌های آنها را دور خود جمع میکرد و به آنها تعلیم میداد. با دستهای خود زخمهای آنها را شست و شو میداد و به اشخاصی که در شرف مرگ بودند تسلی میداد و با دست خود برای مردگان قبر می‌کند! به آنها راجع به خدا و رهایی از گناه تعلیم میداد. بالاخره پس از یازده سال خدمت صمیمانه و صادقانه، خودش هم به همان بیماری خطرناک مبتلا گردید و وی به کوشش خود برای کمک و بهبود زندگی جذامیها ادامه داد تا چهار سال بعد که مرگ وی فرا رسید. او در موقع مردن چنین گفت: «اگر مداوای من از این بیماری با ترک کردن این مردم امکان‌پذیر باشد، باز هم نخواهم رفت.» آری یکفراسان بدیگونه به هموعان خود خدمت میکرد و در راه آنها فداکاری مینمود! اگر کسی از او میپرسید که این روح محرک و این نیرو و خلعت را از کجا کسب نموده، وی با عبارات پولس رسول چنین پاسخ میداد: «من هرکاری را در مسیح

که به من نیرو میدهد انجام میدهم . »

• - بر مرگ ظفر خواهد یافت

اجازه میخواهم چیز دیگری از قدرت مسیح که توانائی انجام آنرا دارد برای شما شرح دهم. این قدرت، شخص را توانائی خواهد داد تا بر مرگ غلبه کند. انسان چقدر از مرگ میترسد ! چقدر اها دارد که تمام عزیزان خود را بر جای گذارد و وارد مرحله‌ای شود که به هیچوجه از آن اطلاعی ندارد . انسان حتی از فکر داوری خدا در حیات آینده بر خود می‌لرزد. آیا ممکن است انسان بر این ترسها ظفر یابد و با اعتماد کامل بسا مرگ و آنچه ماورای مرگ هست رو به رو شود ؟ بلی ، به شرط اینکه شخص با آنکسی که با برخاستن از قبر بر مرگ ظفر یافت ، اتحاد داشته باشد ! این بود وعده‌ای که مسیح به پیروان خود داد . زمان وقوع زلزله بزرگ در ژاپن در سال ۱۹۲۳ يك بانوی مبشر مسیحی که از تعطیل و مرخصی خود بازگشته بود ، روز قبل از وقوع این حادثه عظیم ، مدرسه شبانه روری خود را دایر کرد . دخترها برای اجر ، مراسم سال جدید در مدرسه جمع شده بودند که ناگهان زلزله آمد و بنای مدرسه در يك لحظه فرو ریخت ! در این ماجرا بانوی مبشر را در وسط الوارها و پاره‌های دیوار یافتند که نمیتوانست خود را رهائی دهد . دو نفر دختر که از آنجا می‌گذشتند ، وضع یأس آور او را دیده و سعی کردند تا او را برهاند ولی نتوانستند. در همین وقت خانه ویران آتش گرفت و زن مبشر فریاد زده به دخترها

گفت : « فکر مرا مکنید ، خودتان را به جای امنی برسانید و از همه دوستان از طرف من خدا حافظی کنید ! » این بگفت و شروع به سرانیدن سرود کرد :

دخترها از میان گرد و خاک و اعماق ویرانه ها آنقدر صدای سرود او را می بر اعتماد و اطمینان به خدا شنیدند تا آتش و دود ، صدا را خاموش کرد ! با اینکه زن می دانست لحظات آخر عمر وی فرا رسیده ولی بار آرامش قلب داشت زیرا اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاخه با تنه به وی بیرو می بخشید تا بر مرگ ظفر یابد و در حالی که لبانش به سرود مترنم بود آنرا دریافت .

چه نیروی عطی می است این بیرو که مسیح به پیروان خود عطا میکند ! نیروئی که بر محیط زندگی خود مسلط شوند ، نیروئی که بر وسوسه گناه غلبه پیدا کند و نیروئی که اخلاق و صفات خود را تغییر دهد . نیروئی که خدا و انسان را خدمت نماید و نیروئی که بر مرگ ظفر یابد ! پس صدق گفتار مسیح مسلم است که فرمود : « تمام قدرت در آسمان و در زمین به من داده شده است - انجیل متی ۲۸ : ۱۸ » و پولس صحیح می گفت : « قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می بخشد - رساله به غلیپیان ۴ : ۱۳ » .

به هر کسی که خود را به خدا تسلیم نماید این نیرو عطا میشود و کسی که میتواند چنین نیروی عطا نماید بطور قطع ، نجات دهنده بشر است .

دعوت فیض آمیر مسیح

« بیائید برد من ای تمام رحمتکش و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوع مرا بر خود گیرید و از من تعلیم باید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ، زیرا که بوغ من خفیف است و بار من سبک - انجیل متی ۱۱ : ۲۸ »

در فصول گذشته ، معنی و مفهوم گناه را دریافته و فهمیده ایم که گناه عبارت است از فقدان هم آهنگی با خدا و مخالفت با اراده مقدس او . ما نتایج مهلك گناه را توضیح داده و مشاهده کرده ایم که چگونه زندگی را تباه میسازد و چگونه بین انسان و خدا جدائی میبندارد و چه تأثیر مصری در زندگانی دیگران دارد . ما دانسته ایم که نجات عبارت از به دست آوردن حیات جدید است و آما بوسیله توبه از گناه و تسلیم به خدا میتوان تحصیل کرد و بوسیله اعمال محبت و شو و

نما دادن اخلاق و صفات پسندیده میتوان به طرف کمال برد. مشاهده کرده ایم که عیسی مسیح، نجات دهنده ما از گناه است زیرا در هربك از این قدمها که برای به دست آوردن نجات برمیداریم، وی کمکهای گراسهائی به ما میکند. مشاهده کرده ایم که او مسیحی ما میباشد زیرا با رندگانی کامل خود، آلودگی رندگانی ما را با گناه همانطوریکه هست نشان میدهد و ما را به سوی کمال رهبری میکند و بدین نحو مؤثرترین محرك را در ما پدید میآورد تا بوسیله توبه واقعی، از گناهان خود روگردانیم. مشاهده کرده ایم که وی منجی ماست زیرا او در زندگانی خود محبت شگفت انگیز خدا را برای اشخاص گناهکار مجسم کرد و در ما نیرومندترین محرك را پدید آورد که با ایمان و تسلیم نفس، به سوی خدا روآوریم. مشاهده کرده ایم که مسیح مسیحی ماست زیرا وی نیروئی را که بدان یارمندیم عطا مینماید تا حیات جدیدی در پیش گیریم. او به ما قدرت میدهد تا بر وسوسه علبه کنیم، قدرت میدهد تا صفات اخلاقی خود را تغییر دهیم و قدرت میدهد تا به خدا واسان خدمت کنیم.

آخرین فصل برای آبهائی است که هنوز نجات را به دست نیاورده اند. این خود دعوتی است از چنین اشخاص تا حیات جدیدی را که خدا مجاباً اعطاء میفرماید بپذیرند و عیسی مسیح - نجات دهنده را که به او احتیاج دارند، بیابند. این دعوت از طرف خود مسیح بعمل میآید زیرا فرموده است که «بیائید نزد من ای تمام رحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید». یوغ مرا بر خود

گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت زیرا که بوع من خفیف است و بار من سبک - انجیل متی ۱۱: ۲۸ و ۲۹

اول - دعوت برای کیست

وقتی همی این عارت را بر زبان آورد ، گمان میکنم عدد بسیاری گرد او اجتماع نموده بودند و مرد و زن از هر طبقه و در هر مقام ، آنجا حضور داشتند - از قبیل ماهیگیر ، زارع ، کارگر ، بیوه زن ، غلام و نوکر ، اشخاص فقیر و محتاج و مقروض که سنگینی بار مالیاتهای گزاف امروزگار بر دوش آنها فشار آورده بود . اشخاصی بودند که رنج و رحمت رورانه آنها را فرسوده و ناتوان کرده بود . اشخاص بیمار و کور و جذامی هم آنجا حضور داشتند و اشخاصی که در گرداب گناه فرو رفته بودند . اشخاص جبار ، عاصب ، ریاکار و فواحش آنجا بودند . مسیح با بصر بی انتهای خود فرمود : « بیائید نزد من ای تمام زحمتکشان و گراساران » ولی این دعوت فقط برای آن دسته از مردم و آن جمعیت نبود بلکه دعوتی است برای درماندگان و گرانباران تمام قرون و اعصار . این دعوت همانطور که برای ۱۹۷۰ سال پیش از این بود ، برای امروز هم هست . این دعوت برای آنهایی که با فقر و احتیاج به سر می برند و رحمت و کوششهای روزانه ، احتیاجات اولیه و ضروری آنها را تأمین نمیکند ، میباشد . این دعوت برای بیکران که گوئی هر دری برای اعاشه آنها بسته شده است ،

میشود . این دعوت برای کسانی است که مزاح غلیل دارند یا ضعیف و افلیح هستند . برای کسانی است که در خانواده خود شادمانی پیدا نمیکند و برای آنهایی است که در يك محیط پست و محقر زیست مینمایند . برای مردم غمرده و تنها ، برای اشخاص ناامید و پریشان و دلسرد و افسرده میباشد . برای کسانی است که زنجیر عادات مکروهه برگردن آنها محکم شده و برای مشروب خورها و ترپاکی ها و علامان قمار و شهوت است . مخصوصاً این دعوت برای آنهایی است که بار گناه و پشیمانی بر دوش آنها فشار میآورد و کسانی که هر روز نتایج وخیم پیروی از راههای بد و شرارت آمیز را به چشم خود میبینند . برای کسانی است که به جلو خود به آینده با ترس و وحشت میگردند . برای آنهایی است که سعی کرده اند تا بوسیله روزه و بجا آوردن آداب مذهبی و زیارت ، از عذاب سحت ناراحتی رهایی یابند ولی باز خود را همانطور که بوده است سنگین دیده اند . این دعوت مسیح برای کسانی است که رنجهای ایشان زیاده است ، بار آنها سنگین است و قلب آنها مضطرب و ناراحت میباشد .

« بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گراباران ، »

دوم - دعوت برای چه ؟

این دعوت به چه منظور به عمل می آید؟ در هر دعوتی منظوری است . گاهی برای ایست که خدا صرف کنیم ، گاهی برای اینست که «سینما برویم ، گاهی برای ایست که يك باری را تماشا کنیم ، گاهی

برای اینست که در عروسی حضور یابیم و گاهی برای اینست که به جلسه دینی برویم. اینک نظری به دعوت مسیح افکنده بینیم این دعوت برای چیست. این دعوت شامل سه قسمت است.

۱- «بیایید نزد من»

قسمت اول این دعوت آنست که سوی مسیح برویم. عیسی به مردم میفرماید که به سوی او آید. بسیاری با بارگران درد ما می آید ولی بدیشان اهمیتی نمی دهیم! گاهی مشاهده میکنیم مردم گرسنه نزد ما می آید و طلب چیری میکند ولی از نفاذای ایشان حوشحال و خوشوقت نمی شویم! زمانی اشخاص بیکر به حاش ما می آید تا آنها را کمک کنیم که کاری پیدا کنند ولی میخواهیم هر چه رود نگریدان خود را از چنگال آنها رهائی دهیم! هنگامی که مردمان محتاج به سوی ما می آید تا داستان مصیبت خود را فرو حوآمد، با حوشروئی از آنها پذیرائی نمیکیم! ولی عیسی از تمام کسانی که در ربر بار درآمده اند، دعوت کرد تا درد او بپاید. وی آنها را خوشآمدگفت و سعی کرد تا روح و جسم آنها را آرامش عطا فرماید. دعوت او هنوز به قوت خود باقی است و هنوز مرد و زن را میخواهد که درد او آید. تمام اشخاصی که مصائب و آلام دنیا آنها را فرسوده ساخته و آنها را که در زیر بار گناه و پشیمانی دست و پا میزدند، دعوت میشوند. عیسی میخواهد این اشخاص در همان حالتی که هستند با تمام خطاها و گناهان خود به سوی او آید!

وقتی یک نفر نقاش میخواست که از مثال عیسی راجع به پسر گمشده (انجیل لوقا ۱۵ : ۱۱-۲۴) تصویرهایی تهیه کند و او را در کمال بدبختی و فقر نشان دهد، از ابرو در حسرت و جوی آدم بدبخت و مملوکی برآمد تا او را نمونه قرار دهد . یکروز در کوچه و گذر با گدائی راز و برادر که دارای صورنی بسیار کثیف و لباسی مندرس بود، مصادف گردید و به بطور رسید که این آدم میتواند نمونه باشد . از ابرو با او قرار گذاشت که به کارگاه نقاشی آید و مدل نقاشی او شود. در موقع مقرر مرد مربور آمد ولی نقاش او را نشاخت و از پرسید چه میخواهد و کارش چیست؟ مرد گفت: شما با من فرار گد شتید که از من نقاشی کنید؟ نقاش پاسخ داد که شما را نمیشناسم و هرگز شما را ندیده‌ام ولی من با یکفرگدا سرای این کار وقت و ساعت نمیش کرده‌ام . مرد پاسخ داد : آری من همان گدا هستم که به نظرم رسید آن لباسها برای نقاشی مناسب نیست ، بدین جهت این لباسها را برای خود تهیه کرده‌ام . نقاش گفت . من شما را در این لباس عذاب میکنم ، من شما را همانطور که در کوچه دیدم با همان لباسهای پاره میخواستم . به همین نحو ، مسیح هم از ما میخواهد همانطور که هستیم با تمام بارهای گناه و رشتبهای خود به سوی او آئیم . عازرت وی ایست : « بیامده‌ام تا عادلان را ، بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم - انجیل لوقا ۵ : ۳۲ » بارهم میفرماید : « هر آنچه پدر به من عطا کند به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم کرد - انجیل یوحنا ۶ : ۳۷ » عیسی مسیح تمام کسانی را که دعوت پر فیض

او را می‌پذیرند و امیدوارند که گناهان خود را ترك کرده و آمرزش خواهد یافت ، در نزد خود می‌پذیرد .

۶ - « یوغ مرا بر خود گیرید »

این دومین قسمت دعوت مسیح است . به نظر من میرسد که بسیاری ، معنی و مفهوم کلمه « یوغ » را نمیدانند . یوغ هبات از تکه چوبی است که بر گردن گاو هنگام شخم ردن میگذارند تا گاو ، راننده را اطاعت کند . یوغ نمونه تسلیم و رضا است . در ایام مسیح ، عادت قشون روم برای بود که چون در جنگی فاتح و پیروز میشدند با شهری را تسخیر میکردند ، دو بیره در رمی فرو برده و بیره دیگری بطور افقی بر روی آن دو قرار میدادند . این ترتیب را یوغ میخواندند و سربازان مغلوب شده یا اهالی شهر تسخیر شده را مجبور میکردند تا از زیر این طاق به علامت تسلیم بگذرند ! به همین نحو وقتی مسیح میگوید یوغ مرا بر خود گیرید ، مقصود او اینست که خود را به او تسلیم نمایم . همانطور که سربازان مغلوب ، مجبور بودند مطابق دستور رومیان عمل کنند به همان طریق چون ما تسلیم مسیح گردیم ، اراده و تمایلات او باید در زندگی ما نظارت و حکومت کند . همانطور که مسیح شخصاً فرمود : « حوراك من آست كه خواهش فرستنده خود را نه عمل آورم و كار او را به انجام رسانم - انجيل يوحنا : ۴-۳۴ » به همان نحو کسی که دعوت مسیح را می‌پذیرد ، خواهد گفت : هدف من آن خواهد بود که طبق دستور و اراده مسیح زندگی کنم و كار او

را ادامه دهم .

۳- « از من تعلیم گیرید »

سومین قسمت این دعوت آنست که از مسیح تعلیم گیریم و او را بمنزله معلم و راهبر خود بپذیریم . باید انجیل را بخوانیم و بدانیم که چه تعلیم داده و سعی کنیم تعلیمات او را اجرا نماییم زیرا دنیا هیچگاه تعلیماتی بهتر و عالینتر از اینها به خود ندیده است . این تعلیمات به قدری ساده است که به آسانی میتوان آنها را فهمید . با وجود این به قدری عالی و والاست که بعد از دو هزار سال ، هنوز کسی نتوانسته از آن عالینتر کلمه‌ای بگوید . تنها از تعلیمات مسیح است که باید چیزی بیاموزیم بلکه سر مشقی که به ما داده است بصب‌العین خود قرار دهیم . باید با قرائت انجیل ، تحقیق کنیم که وی چگونه با دیگران رفتار کرد ، بطور مردم اطراف خود را خدمت نمود ، چه صفات و مشخصاتی داشت و چه اخلاقی را دارا بود . این نمونه باید کمال مطلوب ما باشد و پیرویش بر ما فرض و واجب است . اگر در طلب نمونه و مدل بهتری باشیم ، سعی ما بیهوده و عث میباشد زیرا تا روزی که مسیح ظهور نکرده بود مردم بحوة زندگی او را به چشم ندیده بودند ، تصور نمیکردند که زندگی کردن بدینگونه در این دنیا میسر است یعنی زندگانی آمیخته با ایهمه تواضع و صبر و شکیانی و روح همدردی و این همه شهامت و حرأت و ایمان ! این همه محبت و انکار نفس و فداکاری ، هیچ در محیلة کسی خطور نمیکرد ! اینست

نحوه زندگانی که باید بمنزله کمال مطلوب و هدف ، نصب العین خویش سازیم

« بیايد نرد من » يعنى همانطور كه هستيد با تمام بارگناه ، با تمام آلودگى . « يوع مرا بر خود گيريد » يعنى خود را به من تسليم نماييد و متابعت از اراده مرا بر خود فرض و واجب بدانيد . « از من تعليم يابيد » يعنى تعليمات مرا راهنماي خود و رندگي مرا مدل و سرمشق خود قرار دهيد. اين است دعوت پر فيض مسيح و قول آن ، نجات است .

۴- وعده آرامش

با اين دعوت يك وعده بزرگ هم همراه است . « بيايد نرد من اي تمام رحمتكشان و گواهاران و من شما را آرامي خواهم بخشيد. بوع مرا بر خود گيريد و از من تعليم يابيد و در نفوس خود آرامي خواهيد يافت . » يعنى آسائش فكري ، قلب راحت و آسوده خواهيم داشت. اين است هديه مسيح به تمام كساني كه دعوت او را مي پذيرند. انسان چقدر آرزوي آسائش و آرامش دارد ! انسان محتاج احكام جديد ، قوانين جديد ، دلايل جديد براي اثبات وجود خدا و سرزنش و نصيحت بيست بلکه نيامد آرامش حقيقي است . آرامش و آسودگي از بارهائي كه بر دوش او فشار آورده و او را حرد ميكند . آسودگي از ترمهائي كه او را متوحش ميسازد و آسودگي از گناهاي كه او را تاه ميكند. چند سال پيش در اروپا رني بود كه شي در جنگل

پنهان شد و مراقب بود که دشمنش از آنجا گذر کند . وقتی آن مرد از آنجا می‌گذشت ، زن خجری در گلویش فرو برد و فرار کرد . مردم گمان میکردند که این مرد مرتکب خودکشی شده و هیچکس به رن سوء طبی حاصل نکرد ولی رن میداست که مرتکب جایت شده و قلش به هیچوجه آرامش نداشت . او دائم در عالم خیال ، خود را در جنگل میدید که خنجر بر گلویش فرو میرد . مدت دو سال در آن حوالی زندگی کرد ، ولی قلب او آرامش نداشت . به فکرش رسید که اگر از آن محل دور شود ، شاید آسایش فکری حاصل کند . بدین منظور مدتی در نیویورک زندگی کرد ولی حس پشیمانی از ارتکاب گناه باز او را رنج میداد ! باز هم از آنجا دورتر رفت و در شیکاگو رحل اقامت افکند و دوازده سال در این شهر به سر برد ، بدون اینکه بتواند فکر خود را آسوده کند ! غالب اوقات از شهر خارج میشد و به سوی دریاچه‌ای که در کنار شهر بود میرفت و دلش میخواست خود را در آب امکند و به رنج و شکوه باطنی خود حاتم دهد ولی جرأت نمیکرد زیرا از داوری خدا میترسید . این تصویری از ناراحتی قلب بشر و اشتیاق آنش به آرامش است ! اشتیاق رن جایی به آرامش به حدی بود که پیوسته از شهری به شهری آواره میشد و حتی فکر خودکشی در مغزش خطور میکرد ! امروز عده زیادی ، حال همین زن را دارند . نه اینکه مرتکب آدمکشی شده باشد بلکه بار پشیمانی و ترس از گناهان آمرزیده نشده بر دوش آنها فشار می‌آورد و از صمیم قلب آرزو مند آسایش قلبی هستند .

آری ، بشر نیازمند آرامش است و برای به دست آوردن آرامش ، دست به هر نوع وسیله‌ای می‌زند . گاهی خود را با انواع و اقسام لذایذ و تفریحات سرگرم مینماید . به گردش میرود و رفقای خود را برای عیش و عشرت به حانه خود دعوت میکند . به بازیهای جور به جور می‌پردازد ، به سینما میرود ، قمار میکند ، مشروب می‌خورد و امیدوار است با این وسائل ، افکوری را که باعث رحمت و ناراحتی اوست از خود دور سازد ! بعضی بدین منظور کتاب می‌خوانند و با رومانها ، داستانها ، کتاب‌های علمی و شرح حال اشخاص خود را سرگرم میکنند و یا ساعتها می‌نشینند و به رادیو گوش میدهند . بعضی از کشوری به کشور دیگر مسافرت میکنند و از شهری به شهری می‌روند و گمان میکنند که مشاهده چیزهای جدید خاطره‌گذاشته را از یاد میرد . یکی از وعاط آمریکائی که روزگاری در نیویورک مشغول وعظ بود ، روزی پیش از وعظ ، یادداشتی بدین مضمون به دستش دادند :

« آیا میتوانید به من بگوئید از کجا میتوانم شادمانی و نشاط عمیق و حاودایی و قانع کننده به دست آورم ؟ من هر جا به دنبال آن رفته و جست و جو کرده‌ام ولی هنوز آنرا به دست نیآورده‌ام ! آنرا در تحصیل مال و ثروت جست و جو کردم ولی آنجا هم نتوانستم اثری از آرامش به دست آورم ! خواسته‌ام با سعی و کوشش و کار بدان دست یابم ولی موفق نشده‌ام ! دست به دامن موسیقی و هر رده‌ام تا از آنها آرامش بیابم ولی آنرا نیافته‌ام ! دنبال آن به سراج فلسفه و علوم رفته‌ام و آنرا بجسته‌ام ! خواسته‌ام بوسیله مسافرت به تحصیل

آن موفق شوم و اکنون از سفر دور دنیا برمیگردم ولی آرا در مسافرت نیافته‌ام ! آیا میتوانید بگوئید در کجا آرا باید به دست آورد ؟

این داستان رنی بود که به امید تحصیل آرامش و شادمانی برای قلب ناراحت خود به هرگونه وسیله‌ای توسل جسته ولی تمام مساعی او بی اثر مانده بود !

جمعی به استعمال مشروبات الکلی و تریاک مشغول میشوند و در چند دقیقه فراموشی که این مواد مخدره به وجود می‌آورد در عملت و پیگیری به سر می‌برند و یگانه نتیجه‌ای که از این کار میگیرند، نیش وجدان است که پس از برطرف شدن آثار اولیه محضرات پیدا میشود و ناراحتی درونی با شدتی هر چه بیشتر به آنها هجوم می‌کند ! بعضی متوسل به رسومات مذهبی میگردند، مکرر نماز میخوانند، روزه میگیرند، به فقرا احسان میکنند، هر روز برای زیارت به یکی از اماکن منبر که میروند و به ریاضتهای بدنی تن میدهند ولی با تمام این مراتب عطش آنها برای آرامش فرو نمی‌شیند !

« سادو ساندرسنگ » درویش مسیحی حکایت میکند مردی را مشاهده نموده که از یکسال و نیم قبل به ریاضت پرداخته و در روی بستری از مبع دراز کشیده بود ! سادو از وی پرسیده بود که : آیا منظور از اینهمه رنج و شکنجه و ریاضت چیست ؟ مرد پاسخ داده بود که : من این کار را میکنم تا جسم خود را بکشم ! سوراخهایی که این مباحها در تن من باقی میگذارد به اندازه زخمهایی که در اثر گاهان و تمايلات شیرینانه من ظاهر میشود ، اذیت و زحمت ندارد . منظور

من ایست که این تمایلات را در خود بکشم و تحصیل بجات کم ولی
 هور به منظور خود نرسیده‌ام! حصول آن چندین سال وقت و چندین
 بار تولد لازم دارد. سپس سادو ساندرسنگ از آرمایشهای خود شمه‌ای
 بر او فرو می‌خواند و شرح می‌دهد که چطور قلب او در اثر ناراحتی
 پاره شده و چطور سعی کرده که فقط بوسیله ریاضت و تولدهای نو،
 آرامش به دست آورد و چگونه در اثر تسلیم قلب خود به مسیح،
 آرامش قلبی به دست آورده است. ولی مرتاض پاسخ می‌دهد که: من
 هیچ باور نمی‌کنم که بتوان ما آن ترتیب و درطول عمر کوتاه به تحصیل
 بجات موفق شد. بدین نحو به شکنجه جسمی خود در روی تحت‌حواب
 میخی ادامه داد به امید اینکه پس از سالها رنج و مشقت آرامش قلب
 به دست آورد.

باز هم کسان دیگری هستند که آزمایش‌های گوناگون کرده و
 هیچ امید آرامشی به دست نیاورده‌اند! آنها ای‌طور یقین میکنند که در
 این دنیا نمیتوان به تحصیل آرامش توفیق یافت و بدین نحو مرتکب
 خودکشی میشوند! ممکن است این اشخاص به این طریق از دست
 فقر یا گرسنگی یا قرص رهایی یابند ولی نمیتواند از دست بدامت یا
 شومساری یا بارگناه رهایی یابند

برای اینگونه اشخاص، قول و پیمان مسیح چقدر شیرین است
 که بفرماید: «بیایید نزد من و من شما را آرامی خراهم بحشید.»
 این عهد و پیمان در سراسر دنیا در اعماق قلب‌های محروم و شکسته
 تأثیر عجیبی بحشیده است. هنگامی که يك دختر ایرانی ایمان خود

را به مسیح اعتراف نمود ، از او پرسیدم چه عاملی بود که برای نخستین مرتبه او را به سوی دین جدید رهبری کرد ؟ او چنین پاسخ داد : وقتی ضمن يك موعظه این آیه را شنیدم که میگوید « یباید نزد من ای تمام رحمتکشان و گراناران و من شما را آرامی خواهم بخشید. » در کلیسای انگلستان مجسمه مرمی به شکل دختری در حالی که رو به کتاب از هم گشوده ای رانو زده است ، وجود دارد . این مجسمه از طرف ملکه ویکتوریا به یادگار یکی از شاهزاده خاتمهای سلطنتی که در جوانی بدرود زندگانی گفته در اینجا نصب گردیده است . این دختر در وقایع آخر بیماری خود ، کتاب مقدس را برداشته بود تا مطالعه کند. پس از ساعتی او را دیدند که جان سپرده در حالی که روی صفحه ای از کتاب خم شده و این آیه دیده میشود . « یباید نزد من ای تمام رحمتکشان و گراناران و من شما را آرامی خواهم بخشید . »

« يك خانم مسیحی برای دیدن يك زن بیوا که در حابه ای واقع در دحمه های شهر بیوبورک در حال احتضار بود ، رفت . اطافی نه و تاریک بود و زن با درد و رنج به سر میرد. خانم شروع به قرائت آباتی از انجیل کرد و وقتی به دعوت فیض آمیز مسیح رسید که میگوید « یباید نزد من ای تمام رحمتکشان و گراناران و من ، شما را آرامی خواهم بخشید » ، زن از خانم مزبور تقاضا کرد که آنها دو باره تکرار کند. چون خاتم برای بار دوم آنها بر زبان آورد ، زن برای بار سوم تقاضای تکرار آنها نمود . بدین نحو خانم مزبور آیه را آنقدر تکرار کرد تا زن مذکور در گذشت .

مرد جوانی با اخلاقی زشت و رفتاری ناپسند و بی‌دین وارد ارتش گردید و به میدان جنگ اعزام شد. مادرش برای او یک جلد کتاب عهد جدید فرستاد و از او درخواست کرد که هر روز آیه‌ای را بخواند. پسر برای خاطر مادرش فرمان او را قبول کرد. اولین آیه‌ای را که بار کرد و خواند، همان دعوت پرفیض مسیح بود. این آیه در اعماق قلب او مؤثر واقع شد زیرا چند روز بعد او را در میدان جنگ کشته یافتند در حالی که کتاب عهد جدید در دستش بار و این آیه نمایان بود: عهد و پیمان و دعوت مسیح برای هر یک از طبقات مردم در سراسر دنیا، خواه دختر ایرانی، خواه یک شاهزاده خانم انگلیسی، خواه یک زن ینوا در کنج دخمه‌های نیویورک و خواه یک سرباز خوش در میدان جنگ، اثر قطعی و شادی و آرامش ابدی دارد.

آیا این پیمان قابل اعتماد است؟ آیا کسی که دعوت مسیح را می‌پذیرد از دست عذاب و ندامت و ترس که بر او فشار می‌آورد و قلب او را متوحش می‌کند، راحت و آسوده می‌گردد؟ آیا تسلیم به مسیح در حقیقت آرامش فکر و آسایش قلب به شخص خواهد بخشید؟ من از تجربه شخصی خود میتوانم پاسخ دهم که بلی، و بسیاری را هم میشناسم که همین شهادت را میدهند. من به شما شمه‌ای از شرح حال خادم نیوزیلاندی گفتم که در جست و جوی آرامش و نشاط، تمام دنیا را سیاحت کرده بود، بدون اینکه توفیقی حاصل کرده باشد ولی بقیه داستان او را برای شما شرح ندادم. واعظ امریکائی

آن شب در طی وعظ خود دفتر یادداشت این زن را خواند و گفت راهی که برای او بار است تا آنچه را جست وجو میکند بیابد، آنست که خود را به مسیح تسلیم نماید. در پایان جلسه خانم مزبور با واعظ گفت و گو کرد و زن قلب خود را به مسیح تسلیم نمود. شب بعد صحن جلسه، زن از جا برخاست و بیان کرد چگونه سمی داشته است که در سایه ثروت و کامرانی، گردش و مسافرت، رضایت و آرامش قلب به دست آورد ولی موفق نگردیده است. اما در شب پیش قلب خود را به مسیح تسلیم نموده و فوراً جمعیت خاطر و آرامش و نشاطی را که سالها بیهوده در جست وجوی آن بوده به دست آورده است. من داستان يك زن قاتل را برای شما نقل کرده‌ام ولی آنرا به اتمام نرسانیدم. يك شب این زن به کلیسا رفت و در پایان جلسه تقاضا کرد که شخصاً واعظ را بطور خصوصی ملاقات کند. واعظ زن را به اطاق خود برد و زن داستان جنایت خود را به وی گفت و عذاب و ناراحتی سالهای دراز خویش را برای او بیان کرد. واعظ برای او توضیح داد که چگونه مشمول عفو و بخشایش الهی خواهد شد و بوسیله ایمان به مسیح، از دست عذاب وجدان رهایی خواهد یافت زیرا این زن مدت چهارده سال بود که آسایش قلبی و آرامش باطنی نداشت! اکنون در اثر تسلیم خود به مسیح از بارگاه رهایی یافته و قلب او آرامش پیدا کرده است. از آن به بعد مدت سی سال این زن در روشائی و خوشی و شادمانی زندگی کرد و سعی داشت دیگران را کمک کند که در این شاهراه قدم بردارند تا وارد حیات جاودانی و

نورانی گردند.

دوستینان شهید یکی از فلاسفه قرن دوم بود که فلسفه‌های مختلف زمان خود را مورد مطالعه قرار داد به امیدی که در آنها حقیقی بجوید تا فکر او را قانع و قلب او را آرام کند. اول فلسفه رواقیون را مورد مطالعه قرار داد ولی در آن قناعت و رضایت پیدا نکرد! سپس به فلسفه فیثاغورث پرداخت و باز هم خود را ناراضی و ناراحت دید! سپس در فلسفه افلاطون غور کرد و فکر او تا مدتی در این فلسفه غوطه‌ور بود. یکروز موقعی که در کنار دریا مشغول گردش بود، پیر مردی را ملاقات کرد که راجع به عیسی مسیح و تعلیمات او با وی سخن میگفت. ناگهان شعله‌ای در درون او مشتعل گردید و نه تنها متوجه رجحان و برتری تعلیمات مسیح گردید بلکه در مسیح آرامش قلبی را که روحش از عطش آن میسوخت، به دست آورد و در راه این ایمان نوین در روم شربت شهادت را چشید.

پانددیت رامابای، خانمی هندی که پدرش از هندوهای بسیار متعصب بود با خواهر و برادر و پدر و مادرش به نام زوار از این شهر به آن شهر و از جایی به جایی می‌رفتند. پس از مدتی قحطی روی داد و در ظرف چند ماه پدر و مادر و خواهرش مردند. رامابای و برادرش تنها ماندند ولی به برنامه خود مبنی بر زیارت امکنه مقدسه ادامه دادند. بیش از هزار فرسخ راه پیاده رفتند و در جوی‌های مقدس غسل کردند! معابد را زیارت نمودند، بت‌ها را پرستش کردند و از خدایان خود منتظر کمک‌های مخصوصی در ازاء تمام این زیارت‌ها

بودند ولی کمکی به آنها نرسید! در نتیجه، ایمان آنها سرد و قلب آنها ناراحت شد. رامابای در اثر مطالعه کتاب هندوها چنین دید که یگانه امید نجات برای یک نفر زن، همانا وجود شوهر است و چون ازدواج نکرده بود، خود را در ورطه ناامیدی و بیچارگی یافت. طولی نکشید که ازدواج کرد ولی پس از دو سال شوهرش مرد و با قلبی که هنوز ناراحت بود برای تحصیل به انگلستان رفت. یکروز او را بخانه‌ای مخصوص زنان گمراه که در زندگی سقوط کرده بودند، بردند. او از اینکه میدید برای رهائی زنان گناهکار اقداماتی میشود، دچار حیرت و تعجب گردید! وقتی بعضی از زنان نجات یافته را دید و زندگانی متبدل آنها را مشاهده کرد که خودشان را وقف آسایش بیماران و مرضای بستری کرده‌اند، ملتفت شد که مسیح میتواند چنین شعله‌مجبئی را در دل زنان گناهکار بر افروزد و حیات انسانی را که در اثر گناه تباہ گردیده، اینگونه تغییر دهد. رامابای چون متوجه شد که در حقیقت، مسیح نجات دهنده نوع بشر است لذا در آنجا قلب خود را به مسیح تسلیم کرد و آرامش و رضایتی را که سالها دنبال آن بود، پیدا کرد و از آنجا به هندوستان برگشت تا برای بالا بردن سطح حیات زن در موطن خود عالیشانترین خدمات را انجام دهد.

دعوت فیض آمیز مسیح برای همه است. وعده او خواه برای زن و خواه برای مرد، خواه برای شرقی و خواه برای غربی، خواه برای یکرزن قاتل و خواه برای يك فیلسوف، خواه برای قرن دوم و خواه برای قرن بیستم نیکو می‌باشد. آنچه را که مسیح برای دیگران

انجام داده ، برای شما نیز انجام خواهد داد. اگر شما همینقدر دعوت او را بپذیرید ، وی آن بار سنگین را که بر زندگی و بدن شما فشار میآورد و آنرا خرد میکند ، خواهد برداشت . مسیح ، ترس و شرمساری و ندامت را که قلب شما را متوحش میکند و شما را ناراحت مینماید از بین خواهد برد . وی هرگونه ناراحتی که قلب شما را آزار میرساند از شما دور خواهد کرد و بجای آن آرامش عجیبی در دل شما پدید خواهد آورد و احساس خواهید کرد که گناه شما آمرزیده شده است و اعتماد کامل مبنی بر اینکه روابط بین شما و خدا کاملاً حسنه است . در صورتی که قلب شما معذب و وجدان شما ناراحت باشد ، مسیح شما را به آرامش دعوت میکند .

« بیا لید نزد من ای تمام زحمتکشان و سرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در قفس خود آرامی خواهید یافت ؛ زیرا که یوغ من خفیف است و بار من سبک . »

پایان

تالیفات دیگر نویسنده

پیشتازان جنبش میسیونری
بزرگترین معامله در دنیا
پیروزمندان (تفسیر مکتشفه یوحنا)
از گرانباری تا پیروزی
شمول آئین مسیح
نظارت مسیحی



باهتمام